

عوجه

بازدید شد
۱۳۸۱



۴۰۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب **مرآت الکاشان**
مؤلف **محمد عبد الرحیم ضرابی**
موضوع تألیف **تاریخ کاشان**

شماره دفتر **۵۲۷۵**
۲۷۲

۱۷۸۱
بازرسی شد

بازرسی شد
۶۳ - ۳۷



فهرست ابواب و فصول به کتاب الموسوم مراثی کاشان
که بعبارت اخری تاریخ کاشان نامیده میشود و مواضع متعدده
صدها

- ۱۳ فصل در خصوص آبها از رودخانهها و مسوات و چشمه ها و غیره
- ۱۱۵ ایضا در خصوص آبی که از کوه بارز میگذرد از زمین میجوشد
- ۱۱۶ در باب آبها که از کوهستان قصر کاشان می آید
- ۱۱۷ در غرایب و عجایب چشمه نین کاشان است
- ۱۱۸ ایضا در باب چشمه نرنبوره و باغ ساه قدم و باغ صد سبزه نرنبوره
- ۱۲۹ در خصوص اقسام محصولات سردخیز در قریه نین و صحبت آب آن
- ۱۳۱ در خصوص آب قریه راوند که در جنب چشمه نین است
- ۱۳۲ در خصوص باغ انجا که راوندین صنایع است
- ۱۳۶ در خصوص قریه نیاسر و آب آن که از فراتر کوی می آید

- ۱۳۷ در خصوص مانی چشمه نیاسر که اسکندر بن فیلیقوس بوده است
- ۱۳۹ در تفصیل آثار نیاسر و باغ آن و بانی آن که جواد ثابت نام بود
- ۱۴۳ در اوصاف چشمه موسویه شب قول و دوایم آن و سایر موقوفات آن
- ۱۴۵ در اوصاف چشمه ولود است که محمد زراعت دکن مرزعه در است
- ۱۴۶ در اوصاف رودخانه بهرگز و جغرافیای آن
- ۱۴۱ در تفصیل چشمه های شوراب
- ۱۴۹ در اسامی موقوفات وضع و غیره که اینها اکثریشود
- ۱۵۰ در باب قنات خان و حکایت آن که وقف بر آن شده
- ۱۵۱ در باب قنات محموداناد و قنات صاحبزاده و حمدت آنها
- ۱۵۲ در باب قنات نصر آباد و اسم جاری کنندگان آن
- ۱۵۳ قنات معظم آباد و قنات دولت آباد
- ۱۵۴ در قنات میر باقر و تفصیل آن

کتابخانه ملی
۱۸۶۲

۱۵۵ در باب ثمرات که اسطر در و هاسی آنها
 ۱۶۱ در باب سرکه ای کاشتن و اسامی آنها و باینها
 ۱۶۲ فصل نهم جواب از سوال جنین و سنگلاخ و بطلاق و ریک زار
 ۱۶۶ در سنگستان راوند و سبب پیداشدن ریک زار و تک زار
 ۱۶۷ در صد و در بای تک که در جواب کاشتن واقع است
 ۱۷۰ فصل نهم در جواب از سوال آب و هوای کاشتن
 ۱۷۳ در سبب عقل گرمی و خشکی هوای کاشتن
 ۱۷۴ در سلامت و عمده ال هوای کاشتن و عمده ال مرجه انان عمر فائده
 ۱۷۵ در عفت و عفت و فرغت و سازگاری نوان با شهران
 ۱۷۶ در عکالت و ابلی کاشتن کبریت و فعل میوه جات و علت
 ۱۷۹ فصل در باب جواب از در که عجارت از قلعجات باشد در کوزه
 ۱۸۱ در هاسی قلاع منهدمه کاشتن که با قلع سیر ترند

۱۹۵ در وجه تسمیه و تفصیل قلعه مورجان
 ۱۹۹ در اسامی قلع مجوطه کاشتن و وجه تسمیه و تفصیل و اسم آنها
 ۱۹۳ در تفصیل قلعه ساروق است
 ۲۰۴ در باب اسامی قصبای و قرا و مزراع
 ۲۰۷ اسامی مزراع شرقی و جنوبی و مغربی و شمالی که میر و سر کاشتن
 ۲۱۱ اسامی قرا که میر و شرق شهر
 ۲۳۵ در آداب زراعت و فلاحات
 ۲۹۲ در جواب از سوال از چمن و مرتع و جلگه
 ۲۹۳ در جواب از سوال از برف و باران و مکرک دم
 ۲۹۴ در جواب از سوال در روز از طالع است و چمن و عیان و دبا و ماد و کوزه
 ۳۰۴ در جواب از سوال برزخه است از چمن و کوزه در محطی و سیلاب و غیره
 ۳۰۹ در جواب از سوال از کوش و غیره حکومت و نجات و نازکی شود

۳۲۱ فصل نهم در سوال از اینکه امری و غیره چنانچه در رساله در رد و در رد و در رد

۳۲۲ فصل دهم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۲۵ فصل یازدهم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۲۶ فصل سیزدهم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۲۷ فصل چهاردهم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۲۹ فصل شانزدهم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۳۰ فصل هجدهم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۳۲ فصل بیستم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۳۱ فصل بیست و یکم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۲۸ فصل هفدهم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۳۵ فصل بیست و یکم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۳۶ فصل بیست و دویم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۵۰ فصل بیست و ششم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۵۱ فصل بیست و هفتم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۶۰ فصل بیست و نهم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۹۵ فصل سی و یکم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۹۶ فصل سی و دوم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۳۹۹ فصل سی و پنجم در سوال از اینکه در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در هر چه که

۴۰۱ در شرح احوال ملا حسن فیض رحمة الله علیه

۴۰۲ در شرح احوال مرحوم قاضی آقا محمد علی مدس سره

۴۰۳ در شرح احوال قاضی سید ابوالرضا رحمة الله علیه

۳۰۴ در شرح احوال مرحوم ملا شیخ محمد صاحب تفسیر رکنه الله علیه و آله
 ۳۰۵ در شرح احوال سلسله مرحوم حاج میرزا احمد زاده اصفهانی
 ۳۱۳ در شرح احوال مرحوم حاج میرزا قاسم مشهوری اصفهانی
 ۳۲۰ در شرح احوال مرحوم حاج میرزا قاسم محمد رحمة الله علیه
 ۳۲۴ در شرح احوال حاج امام محمد کاشان رحمة الله علیه
 ۳۳۳ در سلسله مرحوم آقا میر عبدالباقی امام جماعت مدرس سلطان
 ۳۳۵ در شرح احوال سلسله مرحوم حاج میرزا احمد نظری رحمة الله علیه
 ۳۴۰ در شرح احوال سلسله مرحوم شیخ الاسلام رحمة الله علیه
 ۳۴۳ در شرح احوال سادات رضوی رحمة الله علیهم
 ۳۴۴ در شرح احوال سادات منزوی شهر رحمة الله علیهم
 ۴۰۰ در شرح احوال سلسله سادات کلهری شهر رحمة الله علیهم
 ۴۰۵ در شرح احوال سلسله جناب حاج میرزا محمد حسن رحمة الله علیهم

۴۰۶ در شرح احوال سلسله سید علی مرعوم ابن الهدیه
 ۴۶۰ در شرح احوال سلسله سید علی مرعوم کاشانی
 ۵۴۲ در شرح احوال سلسله سید علی مرعوم کاشانی
 ۵۶۴ در شرح احوال سلسله سید علی مرعوم محمد حسین قزوینی
 ۵۷۰ در سلسله عبد الرزاق خانی
 ۵۷۶ در شرح احوال سلسله ناصر
 ۵۷۹ در شرح حال طوایف طباطبائی کاشان

۵۸۳

فصل

۵۸۴ اسامی حکام دولات کاشان
 ۵۸۱ فصل دوم در حد حکومت و ایالت کاشان و عرض و طول آن
 ۵۹۲ فصل چهارم در مسافت از کاشان تا ابتدای خاک رسیده
 ۵۹۷ فصل ششم در جواب از قشون و اسباب حرب دامادی

۵۹۹ در جوابهای از سؤالات مشرقه

۶۰۰ فصل نهم از فیت و عتاش و سبب آن

۶۰۱ فصل اول در عجایب و سؤال از مردمان نامور در ^{مد} ^{نهر} ^{در} ^{در}

۶۰۲ فصل سیم و چهارم از علامات و آیات قدم و سؤال از ^{در} ^{در}

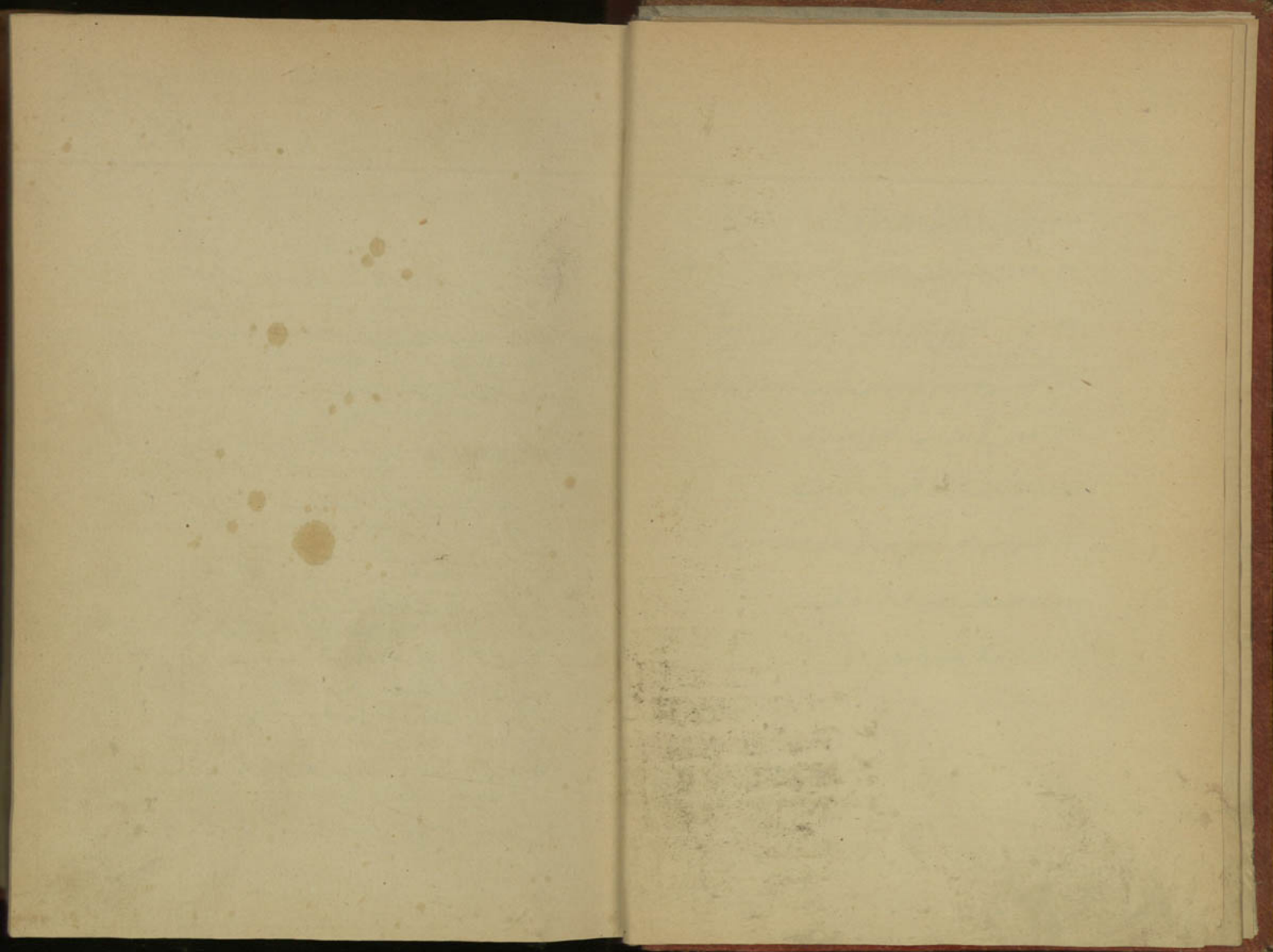
۶۰۳ فصل پنجم در جواب از سوال امینیه عالییه

۶۱۴ در مرزات تبرکه که حکم نذر و نیاز است

۶۳۹ فصل ششم و هفتم و هشتم در اسفار راجع انسان در ^{در} ^{در} ^{در}

۶۶۱ در معانی سببه مسافر الاله

۷۰۷ در خاتمه کتاب است





هولستان

برلوح ضم این شمس و شمس ضلع خردان دهنس کوشده نهی
 باشد که قبل از شرح در تصور سرباب تقدیر نظر کنی در کار انوار
 شمرده اگر پس تصور نیک بطن سوره تصور در پیش از تحقیق حال
 رفتی در اوضاع حال نظر بر عمل رب و جاهل بود اطلاق و قیاس
 برنج بود تفنن محسوسان قسرتی نغمه صد اگر صد اگر صد
 انصاف طایفه خردان برات سوره که شرح از انوار است نه نو چنان مشغول
 خواهد کرد که از نظر کلمات محسوسه و اگر چه در مقام ذکر باید قائل
 باشی بر موضوع خواهد بود زیرا که موضوع اصل پس از کاشان می
 باشد بجز بیان احوال چشم و احوالات ذم پس بزرگت که حرکت بر شمس
 حاکم است و کاشان صلتا مژده و کلمت سبزه دلو کرور را پس
 و در هر چه از کاشان که در شرح از شرح هم نغمه سوره از پیش

کلی

جنگل چشم کاشان مژده و از ان قسرتی و تمام تهنه ترا بید
 آن بنی المقدیر لازم بود است که سبب این سخن را بران نهادیم که بعینه
 همان خیرت سبب ان بارتق تصور ابواب رفقه بروشیک بر نوشته
 هر یک از ابواب تقدیر که توضیح بوضوح من ممکن است برشته بخور
 کشیده و در کتب نامعلوم نامرئوسه ان شمس با یاد دکره ای گفته اند
 میگردیم و در کار نظر که در مقدمه ذکر آمد شود ان که کاشان
 تا کنون تاریخ مخصوص که کاشان کاذبه مع احوال صیغه باشد نوشته شده
 و اگر هم نوشته در نظر بنیده در کتاب تاریخ هم که کاشان و ابواب
 ذکر است از کاشان شده در غایت خصوص کمال پکار بچند نظر از کاشان
 به در دوس با یاد مژده و کلمت سبزه در بصورتی که تهنه و نغمه و نغمه
 اتحاد دلات کاشان در چندین شده و بانی ان که بوده و حکام ان کاشان
 و در هر چه از کاشان که در شرح از شرح هم نغمه سوره از پیش

تقدیر

و بعد پادشاه ایضا باید بچند رکنه و اول مردم این شهر و شهره شهر
 و در جملة کتب تاریخ مضموم و ترمین قوام مسعودی میگردد با محال
 جده و بنام کرده بر بنامات نام بصیرت بافت مشهور ممالک ایلیه کله
 لایله کله بیکه اراکشان و احوال آن مجبور بودند در تمام زمین
 آنچه تحقیق در قریه لایم کاشان در جزیره اراکشان قسم بوده و قسم
 در آن ابعث حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله لاف توحه و آستان
 و قبل از آن شهر بر سر دلاستی بعهده نموده است بلکه گردان یکدیگر
 و جویش چو کینه پس از بوده و چو قلمه شوقه در دیکه در موجود و آستان
 و جویش در دل قلع و مطن میکل داشته اند در چو صدق عمرا آن مخطبات
 اندر نوسه شهرت بس که در مدینه و مدینه و حرات و سایر ولایات در یک کشته بود
 و در مدینه و مدینه و حرات و سایر ولایات در یک کشته بود
 و در مدینه و مدینه و حرات و سایر ولایات در یک کشته بود
 و در مدینه و مدینه و حرات و سایر ولایات در یک کشته بود

لهز

اشک که در روز دلا و سندن کله عاقل کله در کله این در باره بود که
 عبده و در حص و خیره از کونه قطع قطع نموده و چشم خود را کله
 نزل نموده نزل و مقام ماحشده و در روز دلا و سندن کله
 کله و در کشته و جویش از مسعودی و نهندم نموده و در حص و خیره
 شنه در حص و خیره از کونه قطع قطع نموده و در حص و خیره
 و آستان و کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله
 سیر کاشان ایستاده و طسح اداره و آباد آنگونه و قسم ایستاده
 عمده نموده و چو صدق کله کله از آن در حد و در حد و کله
 مملکتی دلاستی شد و کله کله و کله و کله و کله و کله و کله
 پس مسعودی کرد که از آن کاشان و قسم کله عمده و ولایات کله کله
 و قبل از آن کله کله و کله کله و کله کله و کله کله و کله کله
 نزل و کله و کله کله و کله کله و کله کله و کله کله و کله کله

لهز

نام آن ولایت حمل حصاراں بودہ و قلعہ کے مخصوص رہنے سے نہایت
 زینہ و خاتون مگر وہ بادل ارشدہ خلیفہ خلیفہ ازین کاشان گذر
 کردیچکی از قلعہ ت حمل حصاراں نزل نمود و چون اٹلے جس
 تازہ برہد اسلام شرف بودند زینہ و خاتون را حضرت کردہ و مراسم
 تعظیم و تکریم تقدم رسانیدہ و زینہ و خاتون گفتہ فرمایاں کہ
 دراز کہ حضرت شہا جزین محبت در حق تمام ہستہ لکن کہ بخود شہا جزین
 معلول دلہم حرم خود را سلام دارید تا در انجا حاکم ان کمال تمام
 بعد از درودہ و از حضرت خلیفہ نیر در جوت نام تا نہایت خیرت
 ہستہ و در شہا نامرعی و بندوں زینہ عرض کردہ کہ چون
 نزل پس کہ متبہ حکم تنہی فرمایم و جمعیت در آنجا کہ مشرق است
 علی چند نوبت دلمان رہنے تا زینہ و خاتون را ایسر ددیگر
 نماند اعظم جمہات ان است کہ رفع قلعہ و وضع شدہ

دلیل چنان کہ
 کہ چنان کہ
 بران

الان صوفی

ازین صفا نمودہ و چون جو خط فرسند زینہ و خاتون انقباض حمل
 حصاراں قبول شدہ و فی الفور حضرت حصاراں در حصاراں و باب
 حرت و دو قوف حکم فرمودہ و در کس سہ و دو قوف ہستہ وضع
 رہن القیس نمودہ و طرح روح بڑو و خندق را ہمیں وضع کردہ
 نظرت در وضع کرد کہ خلیفہ خود را از سہے علاقت و آثار طول
 عرض و وضع ہر بنی کاہ کج گشتہ زینہ و خاتون و قلعہ کے ان مدار
 کا پختہ نہ لیکند انجا کہ ان سرزمین است و بخت استعجال
 پرسیں کاشان کہ زینہ و خاتون قسم نظر رہند کہ نہ نراج و قلعہ
 نزل و مشکا بہ بطور باد و لوط بہت شدہ است کہ اول کو صحت
 از فرشتہ است در ان آداب برکد و ظاہر شد ہمیں وہ موضع بودہ را کہ در طرح
 ددانہ کہ کوئی بزرگ و قمشہ و آثار خود را قلعہ کا شعور و فرمایاں
 عذر کہ کتب روح بہا در نظر است معلوم میگرد کہ در دو دفعہ ہستہ

بمردودم که بقصد ویران آید قسماً بر زمین قسماً در آید
 که همان در پیش زلفت شده خشن و در کشت آب
 محض کشته کاش بسج زنده فاول زود نارون ار شده
 شده و سده آسای شده و جزو طلائع است
 دولت که حب مجالس زمین تر و تر است قسم در ولایات
 مستحکم است عتبات خلاصه بعضی است
 دولایع کاشان که در جانب صفهان است جزو صفهان بوده
 هنگامیکه صفهان پایتخت باشد این صفهان بود هنگامیکه
 در کشته بگردد پس در کس بود و بسط در جوار کوه
 کاشان نزل کرده از قصبه اردستان و طبرستان و مال و مال
 و در رود که از حوضه صفهان است و در طرف شرق
 توابع و متعلقات و تفرش و شیتان و بعضی ولایات عراق است

فصل آباد

در سلطان آید در تحت دلا و پیش حکومت بود است پس از آنکه شرف
 محسود و قائل طغیان بود بخزیه بعضی از ولایات ایران بر پیش آمد که
 خود مفضله ملکه خرم شد بخرم کاشان و قسم اقل و در وقت
 و حرات نمود بعد از آنکه مد که بسج دعوات و حشر با حرم
 البیضاء من حلاله انوار محمد و کاشان که در نظر و تخیل
 کشته کاشان و مضافات و متعلقه را محمد و محمد و محمد نموده
 کور و قسمت عمده در بلاد مکه در جمیع فرخ مخصوص تر است
 در شریک آن سوره لورین آید و در پیش سیرت و تورات و ابراهیم
 در جزو جمیع در ولایات قسم موضوع در ولایات جمیع صحت مخصوص
 در کشته در کشته در کشته در کشته در کشته در کشته در کشته
 خرا از شخص سیرت در کشته در کشته در کشته در کشته در کشته
 در چهارم است در کشته فاول کوه نارون که کشته

لطیف بنون نملک است بحسب انضمام الی انکه نام او ملک قریب است
 که است باخر جلال الیکه باره فیض نبوی معلوم است که قبل از حرکت
 در مقام حضرت قائم استصوات له علیه السلام از کاشان و آثار و عیاش
 در نام و نشانی آموزه می باشد که در کلام مجتهد در آن وقت این بر آن
 آن شخص شود و در وقت و جنبه از وضع اولیای سیمو شکار که این که
 در جزو اولیای قائم بوده و در وقت تعریف و توصیف از وقت پس از
 رسیده ضن و اللومینین میان شی و ارض شد حصه تیر و در وقت
 و تمام رسد و در وقت مخصوص رؤس که عبارت از فراموشی که تعقیق
 در قسم است و در یک رتبه و وضع چند نام را در کمال طبع القیظ انیم و در کمال
 و نشانی از آنکه متصل محفوظ است که کاشان است در این مقام نبوی
 این ترتیب است و مشهود است که در وقت ظهور و ظهور
 کله جبار و خای و شوق و کرمه و سنیقان باک

میرزا

باب سیم از فضل اول آنکه حرم از چهار طرف معلوم و اول آنکه با سنج است
 جوی آنکه در کشتی کاشان تا رنجی بر طرف رسد که در کشتی حرکت
 قریب شخص گردد و اما هر جات است از چهار طرف که در لفظ شرق
 و مغرب جنوب و شمال آنچه در این جات با لجه و قیام است پس در
 بعضی صلح بر نگار که در لفظ مشرق شروع کرده و در وقت تمیز است جنوب
 و در جنوب مغرب و در جنوب است شمال و در شمال لفظ مغرب است
 بنام سیم مخفی می آید که یکی از جهت کاشان است در روز بروز آید
 در لفظ مشرق از جهت کاشان در جهت که سطح یک استان وقت بعد
 سابق آن که در روز کاشان است جهت فرسخ هر آن است و در فرسخ
 نه است از ربع که هر ربعی شش زده که می شد در لفظ مشرق و در جنوب
 سه فرسخ در جهت کاشان است و در جنوب با دو است و در جنوب
 مرفوزه را هر سه مرفوزه است و در جهت که فرسخ لفظ مشرق است و در جنوب

الک

خند و خشم و کمال لطافت و صفا بعد از خشم ظاهر
 گشته و تمام آنکه در طرف وجود آن لذت بجای رذیلت گشت
 در رخ نبرد خشم و صفا آن باریک رزق است و ذوق خاص
 و عام مشهور و معروف است که در مقام خود معرض خود
 گشت و در آن موضع بی ساقی بین چنان دل و جان که در آن
 فرسخ و لذت آن بی قوتین قاهر و در بوجو قاتل و فرسخ است
 که در حده فرسخ کاشان پیشه خلاصه لذتیه
 بر لول و نیایم بر طبقه معرب بخیر است بقیه
 نخل و در نینه لذت معبره حشر است بر ک
 در کاشان و در لذت شهر شرف فرسخ است
 در میان و لذت بزرگ واقع است بر ترقی که در مقدمه
 آن مرغه است متضمن باشی رذیلت یازد و مردم است بر نراد

نخل

نخل و چون بنات بره اخچتد اعلمی بدتنگه
 بنده در دره که در درویشان و کوه بلند واقع است
 بنده بر جی که سران چون شکل محسنه در نقطه مشهور گردید
 بر کوه یک کوهی خطیم تصدق که از طرف راست
 جنوب شبیه است به نیاسر در مردم است این
 و دیگر از طرف یمن دست معرب بجزا منحنی شبیه است
 الی سوال کرده که در خبره قرا دارد و از قریب است و این کما سورم است
 مار این و این موضع است که اصل قریب نخل و در ذوق است
 که این کلام امین از جهات نخل که در نخل است و در نخل است
 آن در دره نخل و نخل گردید چشمت بزرگ را کفای کنند
 و مجال نخل و نخل نخل و نخل آن نخل است و در نخل طرف
 بسکن و نخل کچک کلمه و کچک کما نخل نخل و نخل

در جی از تمامه و مزاج کاشان همی در جوگه و طراف آن رودخانه و خفت
 در وقت از همه فصل محوطه جوگه کاشان بتداری طرف
 کرده و کدک زلاق قطع نظر از مزاج محقره جوگه
 و خان و کله جار و گهر و شمشاد کاشان
 از توالی و معتقدت هم جوگه از در محوطه کرده و قریه
 با یک سیف و قریه شکوه و مزاجه عدله با حاکم و قریه
 حسارود و مزاجه که باک و مزاجه کاشانه و مزاجه چنار
 که این برشته از معتقدت هم حسارود و در این موضع آب
 و غایت در این مزاجه بود که تمام کاشان یکدیگر محوطه
 و متصل است و همه در طرف آن رودخانه که قریه
 نیم پیشد سبز خرم کاشان در حقیقت و لغت
 اینک همه در طرف آن رودخانه وسیع و در کوه کعبه رسیده

در کاشان

دور است که عرض از یک کرده زلاق که مزاجه کاشان طرف
 رودخانه مزاجه بوقوع تمامه و مزاجه کاشانه و سبز خرم است
 و در این موضع که تمامه مزاجه از سبز خرم آب در کاشان
 حجاز درین شد محبت و اطلس از سبز خرم در کاشان
 و در کاشان که در وقت مزاجه کاشانه و در وقت مزاجه کاشانه
 و مزاجه جمعاً باک و مزاجه کاشانه و مزاجه کاشانه که در کاشان
 از معتقدت و معتقدت بود که تمامه کاشانه نیاید ملت
 و در این موضع سبز خرم و شمشاد کاشانه و سبز خرم کاشانه
 در آن رودخانه در این محل که کاشانه کاشانه تا سبز خرم
 بلکه و سبز خرم کاشانه و سبز خرم کاشانه خلاصه از قریه
 سبز خرم کاشانه با یک سیف و قریه سبز خرم کاشانه و سبز خرم کاشانه
 بغیر از کاشانه این موضع که چون کاشانه در این محل که کاشانه

مشهد

فانجی
 خانگی

خانگی

شهره که در پیش سرکه شده است شک ازین صفت کوشید
 بکلیه شهره چون قریب بخیر فرج از دل می بکشد جاده صحبه
 شود یکی ازجهت انفل بیدیه سه اینها و در آن زمان
 سردی گشاید و ازجهت اسکافل در و در آن شهرت فرج
 اراقی است و در آن شهرت است بر اربع متعدد که هر یک
 آنها در دره در کوه که است آن شهره واقع شده است
 اشیا رسوه دله و ترس در شهره که دله و مانند خلاصه
 شعبه دیگر آنجا و در نوبت شهرت شود بقریه رهتی و در آن
 قله او معتبره خوشتر است و بهر آن سرکه گشاید و
 واقع است در خط مغرب در آن روزها شهرت فرج
 اراقی و ازجهت عیسی شمشیر شود بکلیه بزرگ که در کتاب و در
 بهر شهرت در شبی در آن شهرت است و بزرگه در آن شهرت است

کتاب

اشیا آن قریب فرج و بهر یک مورد بهر یک از قریب
 در لیل و پهل در دره مارا و خیره تا بهر قریب آب و کوه تا بهر
 در شش االیان تیره و شش شونده در آن کوه بزرگ که
 در حال اشباح غریب از طرفی است آن فرج تمام نمی شود
 در طرف میس آن کوه را بهی است که در کوه و کوه که شسته
 بر شش شده و دارد رودخانه و شکسته و در آن کوه ماله که
 بهر کوه است و متعدد قسم بر آن رودخانه ضربه و در خط است
 کاشان و قلم و در هر موضع آن رودخانه نرجه است پر آب
 و شجری بعضی مواضع آن وسیع شود و غله کار می کنند و هر یک
 دست می نازد و نرجه است با شجری رسد و بنجد و غله و نرجه و در آن
 مواضع که نرجه است قنده اسم آن رودخانه مورد بهر
 نرجه پیشد حرم آن که پاک کرده قنده است و در آنجا

قسمت رفیع و دروغ باشد در این بر خیزد و صف وزیران
 رفیع دیگران وزیران رفیع شده اسمعیل که شتمل بر غایت پاک و حضرت
 شاهزاده اسمعیل که کین از نام زادگان و جهت تعظیم در آن موضع
 شیر کشته مرقد مطهرش بقصد کوهی عظیم و شرف
 بر آن رفیع است شمس انراض آن روز نه در وسط دو رشته کوه با
 قدم دار بسیار بزرگ که بر طرف آن خاک کاشان و آن طرف خاک
 قسمت بر جاشیخ و شیر یاد دارد و بند کوه کشته در پیش
 آن بنیاد بقصد نه بخورد که در تبرک از کوه آنرا از پای
 سنگان و از توابع قسمت بر رخ و کت و در شیخ و غایت
 بر طرف میگردد لکن آن روز خانه بخند اسم
 مردم است باین ترتیب سر و خانه و دروغ و خانه
 و کیف و رفیع خانه و دیدگان و رفیع خانه

ن

شاه اسمعیل و رفیع خانه کوه رفیع خانه
 که رفیع در آن همه اسمعیل که رفیع خانه مخصوص است و
 مخفی نما آن که در آن لای بزرگ که در کوه است در آن کوه
 رفیق و شتمل است بر زانو و با پای پسر بهر حال حکام
 بهر از بر شل با آزاره رود که آن است شمشیر در طرف طلوع
 شوند پس که کوه عظیم در آن سس رود خانه که در کوه
 قسیم بر زانو که شتمل همه جایید و در کوه کت که شتمل
 دارد و کوه که بهر سو که محط کاشان قشیر و مفرق میگردد و همه جا
 قسیم بر هوق که هم سو که کاشان قشیر و در از این چند
 طرف آن رود خانه در بقدر رسیدن جگه هم سو که است قشیر
 که همه کوه خیمه بر کوه است خوش شایب و هر که با روح در کوه کاشان
 بهر حال نظیر در قشیر و قشیر که نه قطع لطف چند غرض

ن

محقظه که در لغت آن است بزرگتر است
 برحق میجد کاشانیت یعنی در لغت کوه بالا
 سرکن که مرتفع در آن است که هاشم در آنجا است
 ملازمه اصل یا دروغ و چنان بالا دروغه و چنان باشد دروغ
 کاوس که این است مرتفعه لغت است بزرگتر از آن است
 کاوس مشهور است و در لغت آن است بزرگتر است
 آب و چو باروج لغت است که در لغت آن است بزرگتر است
 قسم است چون در لغت آن است بزرگتر است
 دروغه که در لغت آن است بزرگتر است
 کله در لغت آن است بزرگتر است
 شش در لغت آن است بزرگتر است
 و در لغت آن است بزرگتر است

علا

مات مخصوص است ببلات آب قبل از فتح فخر
 خفا که این است که در لغت آن است بزرگتر است
 آب و چو باروج صفت و واقع است در این است بزرگتر است
 شتلات بچین است بجزله یعنی که در لغت آن است بزرگتر است
 طول و بصر در لغت آن است بزرگتر است
 و کرسی مشرف است بکوه است بزرگتر است
 در درگاه این است بزرگتر است
 حوض آن در درگاه آن است بزرگتر است
 دارد که در لغت آن است بزرگتر است
 هرگز که در لغت آن است بزرگتر است
 در درگاه آن است بزرگتر است
 پ در لغت آن است بزرگتر است

و اندر کف بر ترش آن سر که در بخش منور شجر
 سیر جات برین بخش بر که بار اول آن بخش است با نواح حمارت
 دنیا با ستمایه و ضروریات چند و خواجه از پیش صحت
 و بار قوه عینی و غیره و وضع آن را به قضیست که چشمه قنات
 مرغه بر کوه شرفه مشرقی ظاهر شده و در پیش آن دو چمن است
 در اشجار سپید چمن و صبور و سرشکه و بهنگه و آب چشمه از وسط
 که شسته چمنی دارد باغ شده از حوض حوض خانه که در تحت باغ خانه
 باغ است سر بر می رود و با باغ خانه مرز در باغ است عالی در مع ذلک چمن طرف
 بر منظره با نخلان است چمن است که هر کس در آن جوس نماید
 طرف عی و طرف مغرب تمام مزارع و قنات مرز در را از مرز باد
 ال برقی که مرز غریبه که شان است بد کند در جهت
 امیقل طرف مشرق چمن مرز در مزارع سر در سیر و کبیر

تقر

و حومه و حومه کاشان و کاشان الی قریه ابو زید باد که در حومه
 کاشان است که ملاحظه نماید در طرف قدیم که جهت جنوب
 همه کوه صومالی است و از آنجا در وقت که حصار رود و کباب
 و کاشانه چمن که هر سه از مملکت حصار و در الی مزارع
 و سلاطین شجر را پسند و در طرف شمال قنات چمن بود
 بکریه و کبیر و کله و امین را ملاک کند اکتی در آن
 حمارت با آن روح و نفس چشم از آن صفا دیده شده و چون
 از آن تمام فرود آمد و در کج حوض خانه تحت آن شده کل الی باغ
 حوض که هر که شسته نه دو نیز چمن با یکصد در مع راه رفته و از
 استخراج شود و آن چمن با بی است حوض در دو طرف هر طرف
 در چشمی بالا و در سیه دارد از پیش صبور چمن رسید
 و صید در صف در صف قطب در در قطب بر در کف در کاشانه

سنارود

در چرخ خورشید هر چرخ ششگون بود که همای چرخ دینی در تمام
 زمین استانی در استانی دور و دستان خدایان نیز در طرف عرض
 آن چهار چرخ باقی عرض که از جهت زمین منتهی است با یک
 بلاخانه است در دو کایس جرات عالیست جنوبی از باغ
 و چون خدایان طوفانی یکصد فرسخ می شود به خشکای که در کسند
 در طقه استرخی ز یک میاخذ اندازسی دارد در خیزانی
 بر فرازش سقفی ز زمین مشهد کنی و طرف آن استرخ نیز
 در خستهای بلاد اروپا به دار و در آن کلمه استرخ نیز خنجر
 خشکای و در هر کوشه آن در خستهای سپید همچون کشت خست
 آنها چون کبوالیست تا بر ابرق و در کون در سون و در طره
 دایان تخت و استرخ بقدر دروزیع شرف استرخ خندان
 دایان بطلاب طایس مقدسه است از آن باغ که هرگز دروغ

در کسند

صد فرسخ طول عرض است لفظی است که بانه تدوین این
 ادراک با خست روایت در آن تحسین و طس در این باغ به
 همین فرسخ ششگانه است که نمود که لغت قال
 روضه ماه نهر ناستال دوخته سطح با
 سوزون باد در سه درخش کتله است
 در شش لوفون خلاصه در فرسخ با که برته
 اسفل قرا و در هر یک که در طرف رودخانه در نوزده واقع است
 باشد الی مزاج حومه کاشان مرغه فتح آباد حومه
 قریه جوشقان مرغه حین آباد حیران
 مرغه حقیق آباد مرغه قاسم آباد
 مرغه خجسته آباد مرغه کوندک
 قریه استک مرغه سلیح آباد این وضع

قشای و نارنج مزبور هر دو سردی سردان رودخانه از شکله که نشسته
 از دهنه در بند کله فرج شده است که آب کله در هر سو که
 خزان کاشان که در آنکه فرسوخ شهرت در زیر پست قراچه
 در او در ظاهر آب دهن و منظر کرده و آن که قسریه مزبور در دهنه
 و طویج واقع و از جهت قراچه منظر است و توی کرم کاشان
 عالی در او شهرت است که در فرسوخ و در نیم ایرانی است که
 از تیره که در هر سو که در جنوبی کاشان است این بطرف شمال
 یک سو است بر تیره کون و آن تیره است بسیار خوش آب
 و هوا و روح و فضا و آشنای هوایش که تیره است که مردم آن تیره
 الی حال که چند نوبت ناخوشی با یک شال آمده و کل آن بده و بکند
 بعضی در آن بعضی کوشش و گزنده رسیده است و قطعه و قطعه
 مرض بسیار شده و تفررت که در هر سو که یک تیره

نور

ناخوشی و با یکدیگر کاشان میزدانای بعد و بکند چند نوبت ناخوشی
 و این سو که در هر سو که فضل است که در آن تیره پس مرض
 کشته است و در آن تیره است که در هر سو که کاشان و در او در
 شهرت است که در هر سو که ایرانی است و از جهت آنکه است که
 بکوی برکت که در تیره است که در هر سو که در آن تیره است که
 بدنه و نا و نای بسیار در هر سو که در هر سو که در هر سو که
 از تیره است که در هر سو که در هر سو که در هر سو که
 آن کوه بر این تیره است که در هر سو که در هر سو که
 سردی در کرم سیر و کوه است که کاشان است که در هر سو که
 بمنشین از طرف شمال قاره در کوه است که در هر سو که
 آن تیره است که در هر سو که در هر سو که در هر سو که
 که در او در هر سو که در هر سو که در هر سو که

بدر

ایس شهره قسره و شوره و با توابع قسم روز و در
 بریح که ارثای بیسک یا بند لکوه بر لوزه دره رودخانه سر شسته
 در دانه آن سر بهسم آورده است خطیم شده و در آن رود
 و سبیل که از کوه باغات قسره بر لوزه و کف بگذرود و کوه
 از کوه مرغه دریم عبور کرده بکوه و همسوار کاشان
 پهن و شتر کرده و قسره و مزاجی چند از قسره بر لوزه
 و کف اول جیک کاشان همه جاده شسته آن رودخانه
 از آن دور شسته کوه خطیم است واقع شده بدین ترتیب
 محض نماز که قسره و آن رودخانه درین سطح واقع گشته
 و بجهت افضل مرغه خسر و آباد و مرغه و کوه قسره
 و اذقان تپه و قسره تپه و مرغه جمال آباد و قسره
 تپه و مرغه شرف آباد و مرغه نصر آباد همه تا این موضع که

خسرو آباد

من

که خ قسره سخی شهرتاشی در باغات کشت صنوبر قسره و مزاج
 که از قسره سر و سیر شده همه بجا یکدیگر متصل و در آنجا دارد شسته
 پس از هم قسره سخی بکشته و لوزه رودخانه رودخانه و نستان
 زایش کرده میرسد و بچشمه است این فصل که قسره
 و آن الی نستان هر چه آب است و آب است است باغات و در
 سرازه اطراف مین این رودخانه در عرض آن رود در این موضع که
 رودخانه شک شود و در طرف ریشه دد کوه الی قسره زمین بهسم وصل
 کرد و لا بد همه آن است در جوار ریشند و لیلان چشمه و چشمه کوه
 که در زراعت الی در قسره سخی حسته و بجا بجا ریش کرده
 و یکدیگر حضم شده رود که بزرگ شود و در آنجا که سهندم است
 که کوه سارانشا رفسه جوں سوک و با افضل سندی
 سورم است شده و سبیل کرده در حاشیه آن رودخانه است

من

فسرخ و نیم از هر طرف دور شده که گشته از نیمه آن شمال
 میل کند و بکنج سرخ دانه را سر دور است که در پیش آن وارد
 دشت بر خیزد که در سمت غربی تیره بریزد و در خزه لطیف
 به گشت فرسخ همه در تال صحرای کرد و در هنگام باران است
 حوضی که در آن این دو خانه مویز به یکدیگر در هر یک که اندک چندین
 شد و در نظر افتد تیره بریزد که یکی از تیره موعده که در هر طرفی
 کاشان دالی در آن شهر در فسرخ و نیم ایرانی است عبور نموده
 بجانب کوراک که در شمال کاشان مشرق و شرق کرد
 ظاهره تیره بریزد و در آن طرف شمال است که در هر
 مویز به سباده و قلمه در آن گشته بکنج سرخ تیره بریزد
 و در هر خزه محقره است در دانه کوه قوق که از تیره کاشان
 و در یک دو شش لوی برزک منفرد است شکل هر دو یکی که در گشته

دانه

و در نظر فسرخ خیال بر آن مجال صعودت که در محیط که در فسرخ
 کوه در آن جهت طاقم خروج نمیشد که در خصوص آن قتل در فسرخ
 فسرخ من و قهر و هوا که چندی بر و باران تلال و مجال است در یک
 جهش تعلق است که در اول آن نسبت به سواره سوار است
 سر صاف که در کوه کوه که در هر دو که در تیره حوضی که در هر دو
 است که در تیره و در تیره تیره تیره که در هر دو که در هر دو
 آن فسرخ سر تیره چند خانه تیره است بی تیره تیره که در هر دو
 رودخانه است که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو
 کاشان است که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو
 در فصل صحرای بر تیره تیره تیره تیره تیره تیره تیره تیره
 در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو
 است که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو

حلی ساق کرده در دانه شکال که یکی از آنست ^{است} از آن طریقی که بر سر
 پس و نیز گشته از آن که آن قیسه که پنج فرسخی شربت گشته
 در محوطه که است نشستی کرده اغراض در دانه مرزده که با
 که رودخانه نشیبی کرده در هر یک شعبه که از در تمام عرض عمیق
 یکدیگر در دانه و در شکی که حصد واقع است که در ترتیب تمکین قطع
 نظر از بعضی منابع محققه که در کمال حرط است نیز خوش
 رود و در دانه چا که دلال و در دانه لای با و در دانه
 ماریونند و در دانه پیش مرغیان دلال موضع است که
 قات مرغی که در دانه است در دانه است
 مرغی پس در دانه مرغی در دانه دانه دلال که مرغی
 از توابع مرغی قویه است که از پیش مرزده
 و چنان است که آبگاری که قوه او را بر با بر شش است

در دانه

که سرزین نمند که در دانه با لایه سینه در فی الجمله آبش که در حجه
 در دانه طالک رودخانه که در دانه بعضی اوقات مرغی است
 و بعضی از مرغی لایه که بر سر که گشته و دارد مرغی است
 شوند و چون در این موضع رودخانه شکال شود از طرف ریشک
 در دانه که در دانه است در دانه که در دانه است
 لایه است که در دانه است در دانه است
 و طایفه که در دانه است در دانه است
 فرضاً و چون در دانه است در دانه است
 مرغی الی شش آن که مرغی است که در دانه است
 پس در دانه و سینه که در دانه است
 بعضی بر دانه فرشته و دودخانه که در دانه است
 و شکار در دانه مرغی و مرغی است در دانه است

ایها

بریک صفت چو بیست شل پاره ز کشته در طرف در بند نای
 نیز چشمها بگردان بر سر استاده است و چون تمام این باغ و شجره
 آب شرب شود و دستک با فضل آمد و در وسط آن رودخانه که بقدر
 در فسخ طول در این است برین فسخ درود و بیخ خشک کرد
 و چون بسلی بخورد آن رودخانه بقدر که در کوه در کوه افشاند
 مانند دو دیوار ریخته سنگ بر با وج کف نهاد و باشد در لای
 موضع فنی پس طی شود بستان در آب رسد که در کوه در کوه
 به با آب سیل در در زمین لغز در آب است تمام آبها یک
 در عرض سال باغات و می رودخانه هر سفر در در در پشته تا بالا
 بقدر دو سنگ زایش کرده در لای موضع ای پی در چشم چشم
 برکت کوی که در زیر رخساره خالو حسین شکر که واقع است
 تقریبا چه صد درخشاقت نیز که چشمها کوچک است

خاکرین

باز

زایش کرده صبر کشته در خط آن رودخانه در این کوه سرخ تمام
 شده تقریب د و در ذوال قبل میرا بخشیدند که کتب از عمر او کمال
 جن حبل التاب من اللوله است هر چه در کوهش آن رودخانه است
 کرده است قدر آن با مالک را بقدر فسخ کرده در نظر فسخ
 از پاره کوه زن و مرد شهره که در کوه در جنب مرخه ملک
 یکی خود شرب سبب یک شخم در شپال که در کوه در کوه
 شکان در کوه ش ت مرخه در لای با را کرده همه جبهه جلاک
 صحرای سنگلاخت در کوه در لای لورکت چه ملامت احد است خود
 ز درخت یک در لای رودخانه در کوه که در لای واقع است
 سر کوه در کوه سر کوه و در کوه سر کوه در کوه در کوه در کوه
 الی رودخانه است سر کوه در کوه سر کوه در کوه در کوه در کوه
 تیره در کوه در کوه در کوه در کوه در کوه در کوه در کوه

کلی

بجای با چو فرسخ است الی غیره ثواب لادن کرده است
 بجز فرسخ است بر خیز بجای با چو با و نیز فرسخ است بر خیز بجای با بسند
 و نیز فرسخ است بر خیز کوه و دلی بر سر از شقق تفت و دلی
 اند و لولوبه لرد و نه روز و نیم شهر همه جا لرد خطاب و گریستن
 و ستان روشده دارد و ثواب شود و در آن تفرقه است
 فرسخ رشته فرات و در چشمه فرات صحرای فرات و فرات حیران با فرات
 فی زار و فرات طهر سببی فرات ثواب چشمه فی زار و چشمه
 رود آب و هر یک لادن قولت را فرسخ در دلی مخصوص است و دلی
 مرتفع و منفرد است بر کوه دره که نظیر و عدل ندارد و شش
 بر تنه بر بعضی که رود است و بسیار شقق تفت ملک را خیز خیز است
 این لرد و لغت است و دلی تفرقه میان این المعرفه و التماس
 واقع در جبل که در سر قده کاشان بخط استیم لرد و لرد شوره

فرسخ لادن

د فرسخ ایرانی است و یا لرد و متفرقی فرسخی شمس که می آید
 بر تن سن سن و لردی بر تن لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد
 لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد
 قدر لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد لرد
 فرسخ است الی فرسخه و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد
 لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد
 دلی تفرقه که لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد
 در خیزه کاه و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد
 بر خیزه که شش و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد
 دلی لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد
 فرسخ و دورد و فرسخ کاشان است خود خاک کاشان
 محو یک لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد و لرد

فرسخ

شمس ابله دلدی بر خوض فضال با دلدی بر خوض سر بر روی شیره
 دلدی بر خوض جبهه با دلدی بر خوض نیش با دلدی بر خوض قیبه
 اردن دلدی بر خوض پیکر و در سینه و در سینه و در سینه
 در قضبات معظمه که در سینه و در سینه و در سینه
 و اشرق در یکدیگر سخی و کفر سخی در کاشان واقع شد
 ولی از عقباتین است که در سینه و در سینه و در سینه
 خود خاک کاشان محو شود و در سینه و در سینه و در سینه
 دلدی بر خوض لب و لب و لب که در سینه و در سینه و در سینه
 در کاشان پیش کشته شده پس معلوم شد که
 از دلدی بر خوض لب و لب و لب که در سینه و در سینه و در سینه
 المارقه قیبه رتی که در سینه و در سینه و در سینه
 اینها است در سینه قیبه بر کاشان که در سینه و در سینه

خدمت

۱۰۲۱

المارقه مرزعه که کاشان در نقطه شمال است و در سینه و در سینه
 باشد در حمت خاک کاشان در افق تقویب چنین مریخ است در سینه
 است لهذا است سخی در سینه و در سینه و در سینه
 بهر است که ضرب بر سینه و در سینه و در سینه
 المارقه کاشان همه در سینه و در سینه و در سینه
 هر سینه و در سینه است از دلدی بر خوض قیبه که هر قیبه و در سینه
 شاه نیز دلدی بر خوض قیبه و در سینه و در سینه و در سینه
 اینها است که هر از عرض قیبه که باشد بر سینه و در سینه و در سینه
 صه فرسخ ایرایه و یکصد و پانزده هزار و دویست که در قیبه و در سینه
 و چهار هزار و شصت که در سینه و در سینه و در سینه و در سینه
 عمیده الفیلس میباشند است از یک هزار و شصت و شصت
 و هر بر دلدی بر خوض قیبه است یعنی سه پانزده فرسخ می



دوازده اینج است در اینج مقدار سه شنبه است که در طبع یک در
 معنی باشد و هر سه میفرسند است و یک در فرسخ اختلاف بسیار
 است تا خون و گندین است و چهار صبح را که هر یک مقدارش
 شنبه باشد که از عرض یک در معنی که یک در فرسخ گرفته اند و در
 هزار فرسخ را که فرسخ گفته اند و بنا بر این بعد از آن معسر شده که

فوق

تقریب بر دوازده فرسخ شایسته است که شش کرده عمده باشد و یک
 فرسخ شش هزار فرسخ شایسته کرده است و یک میفرسند
 آن است و دوازده فرسخ شایسته است و یک میفرسند و یک میفرسند
 مقایسه است خلاصه چون طول و عرض که شش دوازده فرسخ
 مقایسه معسر است که شش معین و شش کرده که هر فرسخ دوازده
 هزار قسم در هر قسم یک دوازده که هر یک معسر عبارت است
 از نه هزار فرسخ شایسته کرده که هر یک پس اختلاف فرسخ دوازده هزار
 فرسخ است که شایسته با فرسخ دوازده هزار و دوازده فرسخ
 و گندین بخورم هر یک شش و شش است که یک فرسخ دوازده
 هزار قسم معسر است که فرسخ و نیم دوازده هزار در هر شش
 است و یک در الفیاس یک فرسخ نه هزار از عرض که شایسته چهار میفرسند
 یکی است و در این مقادیر معنی و خون و گندین شش

در هر صبیح ذراع و بیست و پنج است و در هر عصر چهار ذراع و بیست و پنج
 متقدّم بر این که هر صبح مقدار شش غیره معده است که از عرض یکدیگر
 ملحق باشند در هر عصر ذراع مقدّمین مقدار ذراع را سه و در هر صبح
 و تا فرین و محمد بن است و چهار صبح را یک ذراع گرفته اند که است
 صبح چهار وقت و تا وقت احوال آنها است و اما هر دو وقت مقدّمین
 سه هزار ذراع و در نزدست فرین و محمد بن چهار هزار ذراع است و اما
 این طایفه در با سبب خلاف نظر است زیرا که مقدار در نزدست
 سه در بعضی ذراع صبح است و اختلاف در احوال ذراع
 اختلاف در حقیقت میریزد سه ادا در هر دو قسم بود و شش هزار
 صبح را اگر سه و هفتاد که هر قسم است سه هزار ذراع شود و هر
 بر است و چهار قسم که هر قسم است چهار هزار ذراع می شود و اما
 در وقت مقدّمین و محمد بن سه صبح است و یک ذراع فاصله است
 اللّٰه اعلم

ذراع یک صبح و بیست و پنج است و محمد بن دو هزاره هزار ذراع است
 فصح است و باقی آن که هر یک فصح باشد و یک ذراع شش
 که معمول است و با عسرا است از ذراع زیاد است و نیز و الحقیقه را
 که با ذراع عراقی سجیده اند و در الحقیقه تقریباً بقدر ذراع عراقی است
 و یک صبح الحقیقه از این قرار تخمیناً کمیز و با بقدر و شش و چهار ذراع
 که هر عراقی مر شود اگر چه در استطاب اثر و اجماع ذراع و الا معتمد
 در کتاب جامع کمیز و با بقدر و شش و شش ذراع عراقی متفقند
 و با بهر است که سه قسم است که است زیرا که یک صبح الحقیقه کمیز
 و مقصود و شش است و خود رقم داشته اند که با بر در با ذراع
 سجیده ده بر ذراع عراقی است که تفاوت آن یک شش است
 و از کمیز و مقصود و شش یک که یکصد و شش و شش که یک شش آن
 است و وضع کنند کمیز و با بقدر و شش و چهار یک با ذراع کمیز و با بقدر

دشت و چینه ذرع در یک میرا چون در سنج که سه مقدار است
 بر آن پنج ذرع چهارم از آن یک میرا که یک ذرع و مقصد
 شصت یزد است و هر یزد سه فوت که هجده چهارم است و شصت
 فوت می شود و هر فوت دوازده این است که جمله شصت سه هزار و شصت
 است و این می شود و هر پنج مقدار شصت است از طول که جمله مقصد
 هزار و شصت و شصت و هر سه میرا در سنج یک ذرع است که عبارت
 است از چهارم و دو است و شصت و یزد و یزد هزار و شصت چهارم
 و مقصد و یزد و چهارم این پنج و مقصد و یزد هزار و مقصد و یزد
 که عبارت است از سه که در ده است هزار و مقصد و یزد شصت
 و این سنج مقصدین حکما عبارت است از نه هزار ذراع سرد و این
 دو است و شصت و شصت صبیح شش شیره به که یک هزار و مقصد و یزد
 است هزار شیره است که عبارت است از سه که در ده است و یزد

الذراع

هزار شیره است که از عرض یک در مقصد باشد و یک شصت است
 که سه هزار ذراع و یزد و شصت صبیح و مقصد و یزد هزار
 شیره است و این سنج مقصدین و مقصدین دوازده هزار ذراع است و
 چهار صبیح و دو است و شصت و شصت هزار صبیح شش شیره و مقصد
 و مقصد و یزد و شصت هزار شیره است که عبارت است از سه که در ده است
 و یزد و شصت هزار شیره که از عرض یک در مقصد باشد و یک شصت است
 که چهار هزار ذراع و یزد و شصت هزار صبیح و مقصد و یزد هزار
 شیره است که از عرض یک در مقصد باشد و مقصد و یزد و شصت
 در بان میرا در سنج مقصدین و مقصدین که اقامتین بخیر اصداد مقصد
 این مقصدین مقصدین در کف این مقصدات نیز اقامت است و اگر چه در این
 مقام این مطلب تمام است و نظر بکنند در مقصد طول و عرض با دوازده
 خالک است و خط استوار و مقصد در اجزای مقصدین مقصدین سنج

خدا هست بجهت سهولت آن عمل لازم است که در این عمل کثرت
 مطلب نیست بجهت آنست که اختلاف هر یک را در مقدار درجات شکی
 کمتر و معروض در این خلاصه از تخیل مزاج و در این وقت در این
 قدر است یا دلچسپی است که در این است که گفت نفس صحت است
 مرسوم بحکم جمیع نفسانی که در یک درجه یکی را در زمین نشسته
 میزدند و عثر میزدند که در این است از این است که فرسخ و یک عثر
 فرسخ موصوف و یا هر چه است این که یک درجه یکی را در زمین نشسته
 گرفته اند که در این است از این است که فرسخ موصوف و یا جان آذوقه
 شمشیت و بنایک که در این نشسته در این است که درجه یکی را در زمین نشسته
 نه میزدند در این گرفته اند که در این است از این است که فرسخ موصوف
 انگلیس و یا تقدیم حکما است که یک درجه یکی را در زمین است و در این
 و در این فرسخ که در این است از این نشسته و در این است که در این نشسته

لله اعلم

متعارف آنها و یک تا حسن حکما و گفته بین شمشیت که یک درجه یکی را در
 زمین نوزده فرسخ الا تع فرسخ که در این است از این است که فرسخ موصوف
 میزدند و در این متعارف آنها و است از این است که در این نشسته
 نقشه جان آذوقه شمشیت و بنایک در این است که در این نشسته
 در این است که در این نشسته از این است که در این نشسته
 و در حقیقت قول تقدیم به نقشه جان آذوقه شمشیت و بنایک از این است
 مزبور و از این است که در این نشسته از این است که در این نشسته
 نه که کاشان را که از این تا بحر عمیق که در این نشسته از این است
 و از این است که در این نشسته از این است که در این نشسته
 ز سیه است و این که از این است که در این نشسته از این است
 در این است که در این نشسته از این است که در این نشسته
 علی بن الحسن بن عبده الملک قرابا موصوف محمد بن ابی هر چه در این نشسته

محمد بن خواجه شمس الدین محمد بن علی صمدی از اختلافات اقوال
 روایات وارده از آنکه تاریخ را در ضمن احوال قسم ذکر کند من جملة
 مرقوم در کتاب تاریخ قم همین است این معنی که هر که قاتل را بد
 قاتل سیران خراسان نسبت کرده اند که قاتل آن کبر سب ضحاک است
 که او را پوزا سب می خوانند و قاتل آن صمدی است و در اول قول اول
 این است در روشن تر است و گویند قاتل آن را نام نهادند و در
 که از زبان عجمی که گویند و گویند که قاتل آن دریا صمد است و آن را که
 خوانده اند و اول صمدی که از آن است باز خوشید مرض بطریه بود
 بطریه به مندر ترین مرض است که چون آب بطریه که نشه در زمین آن
 طهر گشت بزبان عجم گفته که به یاد آن پسر از این بطریه نام نهادند
 بعد از آن موضع درام طهر شد درام پوزا صمدی است پس از این جهت
 آن را نام گفته و گویند نام درام درام بوده است عیسی درستی
 گفتند

وین

کفر

تصحیف کرده و گفته اند درام و نیز گفته اند که مسعودی در این
 دیده بوده است برقی روایت کند از آنکه که عجم در آن عمل کرده اند و صمد
 پوزا سب زمین قاتل را بازرگانه و طهران را باطل کرده و در قاتل
 رودخانه صمدی است اما که زبان نسبت که زبان دیگر پوزا بوده
 بوده اند و پوزا سب هیچ حاجت در صمدی نشد الا که با هر آن موضع
 پوزا سب که است چنانکه به صمدی و طهران است و از ایام او
 پوزا سب باطلی که خوب گرفته و صمدی که کون با صمدی و صمدی است
 و قاتل آن صمدی و دروغ گفته است و عجم طهر و جو در صمدی کرده
 گفته است و بر سر صمدی و گفته مردان ایشان کم از زبان باشند و
 ایشان است زن باشد و کله برایشان غالب باشد و بعد از ایشان
 و دروغ گفتن و سب که این را گفتند مع القصد طهرات مزوره که در
 تاریخ قم در این مقام بر کله رکشت از اصح روایات و متن واقع است

میران یعنی حسن که آن غلبه انا را در آن ظاهر است
 زیرا که این معنی معلوم و محقق است که در از من بعد و ایام
 سلطنت حکمرانی با سلطانین عجم و سلطین آنها بوده از نظر
 که در معقبات تصدیق جانشینان است در روستای و کاشان و قزوین
 کنار رودخانه و غیره و که در زوز و مکتب معینان بعد از آن
 سلطانین عجم بنا شده و ابا در خسته اند و غرض مقرر حکومت و با تحت
 سلطنت خود معقبات آنها بوده چنانکه اغلب بلاد و مرکب و کلا
 مسرت با هم یا در آنها را داده آنها بعد و پیش از آنکه مشروط
 تسبیح هر یک را مشخص کرده و آنچه از معقبات کاشان است است
 عنقریب در این کتاب موقوع خود مودع و مطر خواهد گشت و ممکن
 نیز آن بعد را با سخت خود کرده و کلاه و کلاه و کلاه از این
 نمود در آن اوان در کاشان و قسم اسم و اثر بر آن بوده که
 لایق است

متفرقه و حصا رات متعده و دایره و بایره که هر یک بهم
 معسوف و بعد چنانکه در کتاب تاریخ قم مطهر است و چون
 خود آنچه متعلق کاشان است که در خواهد گشت و نیز در تاریخ
 معسوم میگرد که قم را عرب بنام از کاشان موضع دگره
 یا حیرت صبا که نه نمانده بر فراز کاشان را در جزو قم و بعضی
 بعد و بعد از خرابی محمود است و همان که بعد مرحوم
 ایشان معسوم و کاشان بطراز ابا در مطرز و در یک
 و حکومت حکم صبا که نه نمانده گشته و موقوف
 را بر دست خراج قم شخص معسوم و در تین قاهر در
 که در قریب قسم میر قم بعد نظر بانه در از ادیه
 واقع شده بعد از جزو کوه کاشان و شمشیر
 تاریخ قم نوشته قاسان دریا بعد و اول نمیشد که
 خود جویندگان

طاهرست در صورتی که او را بطریقه گویند و بعد زمین در آن طاهر
 گشت و در آن محبس تعب را گویند و نیز گفته اند فرغ فرخ بود از این
 و بعد حق تباریب خیزد از آنکه بلائک و شبهه کبریات و کرمیرد
 شمشاد کاشان حبسه و دریا چرس و بعد و کاشان در آن اودان حبسه
 و قساره متفرقه بعبین محله قریب حبسه در آن که با بعضی مردم مودت
 و در آن قریب کوه انار و علامت قله مشهور بچال قلعه که نمرد از آنجا
 مرود و هر کس را بجهت روزه با رکعه با مالک از آنجا آمد و از آنجا
 ضربه کشیده و مخالف کشیده و آنچه با رکعه با مالک از آنجا آمد و از آنجا
 معسوم میگردد که قلعه بزرگ و در این است معروف بود در آن موضع
 است که کورس عین کیویه چون مرز در آن در دانه و قریب کوه است
 و آب قنات مراد در دانه در آن چشمه با زایش کوه و از آنجا
 نجات نهر با پل چوبی شده و این قلعه آمده در اطراف شهر در آنجا
 با بعضی

و با بعضی در آنجا نهر است که قریب سه چهار فرسخ از ملک و این
 زیاده در حته اند و که ملک آثار سب است در آن رودخانه که جمع
 بوده و استخر و آسیاب است که همه در آنجا است و نیز در آنجا
 دستا حرم زنده در آن هستند آن مواضع را بنام فرعون و نهر فرعون
 فرعونیه و آسیاب فرعونیه باشد و نیز در آن در آنجا چال قلعه
 که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 ده که از دریا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 نهر فرعونیه نیز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در تاریخ تم در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 چرخ و شش ساده و شش در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 شده که قنات در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 که گفته اند هر زاب زمین قنات را بر گرد آورند و طاهر آن را با

عزیز در بار خشت نموده و بعضی دیگر از مورخین نوشته اند که چند نفر از مکتب
 در بار حیدر و قاسم در آنجا تبه می نمودند شبیه نیت که کاشان در
 بعد ولان از آثار و علامات که بر آنست مبرهن است که هر دو در قاصد
 در بار بوده و در آن ایام میفرستند یا بیکه در دامن با کرده و بعضی فرموده
 و سر دسیرانیکه در کاس ر واقع است و مسلا و مطلقا از در این شهر قرار
 مزارع کپرات کاشان اسم و از زمینها و با آنکه متفق علیه امر حسین
 در از بعضی احوال و نیت معلوم میگردید از آثار و امارات و امارت حضرت
 قائم التبتیین صوات الله و سلامه علیه و الله احسبین خشت شدن
 سوده است که یک سده آن کاشان است چنانکه نصب هر یک که یک سده
 معروف کاشان است در آن تصدیق غدا که در مع حضرت ختمی است
 این سده که مطلع آن این نموده است شب هرگاه چون بهفت رخ این کاشان
 کشت از چشم بگرمه برادران کاشان در هر یک از آن تصدیق و سیکر زود کوشش
 کاشان

بسیار کتب مشاهده پیدا و اینهم باشد از اینها هم رود مسلا و بعضی از
 سوده محمود با رانش خانه که قبه کسرها خلاصه آنچه از مسلات این مکتب است
 همان است که کاشان خرد و جمیع حصاران بعد از زبیده خان زن هر دو
 از کشید طرح شهر و بنیاد و برج و بارو را از با کعبه **رضد اول**
 در آن سده که با بزرگ قصبه و پر صفت و بچ نام شناخته می شود و
 واقع استند و طول و عرض و قطر چیست است حجاب سیکه کاشان سر زبیر
 است که کم و خشک و بسیار کم آب رودخانه و نهر و سطح که با بار غشیر
 و مرور لازم کعبه دارد که بعد از او تصفیه روضه و مکان و هیات و
 طول و عرض و قطر آن معروض شد لیکن چون کاشان از صدها من المیزق
 انجمن از جهت بینالی صدها من المغرب و اشمال جمیع کوه ها و غشیر
 و مزارع آن در فصل و جمال اند و قله با کوه با هم عظیم بسیار است از آن
 اس مرادها را مشروحا معروض میگردند و نظر نماید که در سده کاشان همه تبه

در دو موضع دو مده بسته اند که آنها را ششها بر دو طرف آنها قدرتی
 و قاتی در آنهاست همچو مده در عرض مده در شیب آن مزارع چون
 مریه و تقصیر آن از پیش که است و اما سر مده با چون گمان در آن
 واقع شده و فاصه آن از دو طرف مده یک فرسخ و نیم و فاصه آن
 فرسخ الی چهار فرسخ است چنانکه در جانب جنوب و شیب یعنی در نیم است
 الا مزارع شمالی که در بالا سر قریه فین یعنی و است که در آن مریه
 میباشد و قطران که با الماس مده در فاصله ششها است فرسخ و نیم و مریه
 و شش فرسخ است چهار رسته که با مریه یک مریه است و از طرف شمال
 مشرق مده که در او در یک رسته در یک رسته در او در یک رسته است چنانکه
 از پیش مده که است و فاصه مده با مریه از یک فرسخ و نیم الی پنج فرسخ
 نیست و مریه در مزارع که مریه گمان در مده در یک مریه است و مریه
 واقع شده از مریه القمه که با مریه اسم در مریه و با مریه در نزد مریه

از

مردودند البته از آن قریه به قدر دو که در تقصیر مده در آن شروع نمودیم
 نیز مردودند مریه در مریه از مریه ترتیب مریه در آن مریه است و مریه
 که با مریه در مریه گمان در مریه و در آن مریه است و مریه
 و مریه آن مریه است که مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه
 جزیره مریه که مریه مریه است که آن مریه مریه مریه مریه مریه
 الا قریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه
 و آن مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه
 و این مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه
 ربا و مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه
 تقصیر مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه
 و مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه
 و در مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه مریه

بقرا حمله و بعد در خاک همچنان می نشیند و می کشد همه جا شود در آن
 انطرف خاک کاشان را بقرا حمله اش می کشد بان جهت است که در
 سجده یک سه عدالت اول بر صده قریه قهره ذکر کرده و بطرف آن کوه
 قرا حمله بود همه جا خاک خارج را بقرا حمله نمانده که خواننده جزیره
 نشود مستمع را بهرست مطلق می فرماید کرده و ذکر قهره کوه جزیره است
 و کوه پشت جزیره اولین نیز که هر است که ان طرفش خاک قرا حمله در
 طرفش قریه قصر است و در ان قسمه بزرگی است که در قریه الامام از
 ساخته اند و تا که با قریه قصر باین ترتیب است که هر کس که باین کوه
 گوید دره و کوه بون کرمی و کوه میبدان که در بالا سر مرزعه کجانبان است
 و کوه امروده و کوه انش و کوه اسپین که همه قریه قصر باین
 کوه است ده و کوه در لاکوه ب رینه و کوه بین بند که به قصر
 که از پیش معروض گشت در میان این دو کوه واقع است که ب رینه
 بقرا حمله

عبارت است از ان که همیشه در طرف شرقی بند واقع شده و بعد است
 کوه پشت انواران و کوه با سر ملک نظر و تا شاه سردان کین از ان
 زاده کان و در جهت تعظیم است که در عمده خلف حیدر از مسکن و وطن خود
 متولد و در طرف در جلاد میبده و کوه از چشم جان خود در قتل حال بر سیر
 ما بشنید که در یو در یک مطلق گشته اند در سر آن کوه است آورده
 بترتف شما درت رسیده در جهان مکان شرقی که مشرف بر چشم
 آب و در عمده در او شایر است که معبد آن بزرگوار بعد از در ان
 و در زمان سلطانین صفویه که صفیه از ان در بجا حجر و طغیان و تقیه
 مصفا و مرگ کرده بعد و کسند و با کاه بر سر مرمره مطهرش رفته اند
 زمانه اکر است بسیار از انهار فرقه و چندین حدنه و متره در ان
 وطن نموده و خانه ساخته و مردم نیاز مندند با می کنند و در راه با
 شب با جمعیه بربارت مرمره منورش میشتا بند و بسیار جا بر سر کوه

با روح باصفی است و بر عذر مردم بویک براند که سه نفر از بزرگان
 در آن مکان غایب شده اند و اول اول فال اول دگره بین بند خیار
 که جزئی است که مقصد می شود مزرعه کوها رقص دگره قریه جزوه که در
 سر قریه منین است و دگره هیشک که کبطر مشرق قریه مزرعه که
 و کبطر مشرق تقریه بزرگ است و در دگره با قریه بزرگ که حال در آن
 دگره حال عقید دگره حال میند کاه و این هر سه همان که بزرگ است که
 همه جا در اطله کاشان و متعاقب قرار گرفته است حال عقید مشرق قریه
 غلط و حال آوزان مشرق قریه در آن است و حال میند کاه مشرق و مشرق
 قریه بزرگ است و در هر یک چشمه با روغن و در عذر و در اطله مشرق
 در دگره با مشرق قریه بزرگ که تیر استین و دگره بزجه دگره کوک
 کار و دگره حال عقید و دگره لاسیاه و دگره قلعه کرد و در آن همان که بزرگ
 که در اطله کاشان و خاک قرار گرفته است و در این موضع آن که با نه عقیده

خفته

۱۰۰

منقر و اجمند شده و سر بر جلد کشیده و طرف آن در حال انقباض
 اغلب با لیا بر شش تمام منقبض و دیگر از دگره با که قسبه بر سه ده است
 که آید که کبطر مشرق سه ده است و کبطر مشرق کشیده است اما مزرعه با در آن
 مرق دگره سه حکم که سه ده است و هر یک منقر در هر دو در هر دو
 در عقیده اند و دگره ترش آب و دگره آرزو کاشان و دگره آرزو کاشان که
 بزرگ است که در اطله کاشان و قریه در کاشان است که در اطله کاشان
 قرار گرفته است و دگره زلفه و اطله سه ده مزرعه و قریه مرق است که با
 مرق مرق مرق یا که مرق قسبه سه ده و دگره قسبه همان که زلفه است
 نیز سه ده است یا که قسبه و یا که زلفه است که سیاق مرق در آن
 و یا که سردی که در اطله فاجین مرق و قریه قاهر است و دگره کله و دگره
 و دگره روح ده و آن که هر است که با سه ده با فضا در فرزند آن است
 در که شسته و دگره لاسیاه و آن که هر است و اطله میان مرق و قریه

خفته

دوکه با برنج آرد که کلنگ زرد و کوکه ریزه دوکه زرد و کوکه چل
 کمان که این طرزش بیدق قریه مزوره این آرد و طرف غریبه آن
 در جنگ قریه شنج و طرف شمال آن پیشه بن چارون قریه سیر است
 دوکه با برنج کره مسیم دوکه نالار دوکه شیرم اب دوکه سرکه دوکه
 دوکه شیر آئین دوکه پیشه دوکه بن چارون و این که هر است که پیشه
 در جنگ قریه شنج است و در شنج قتما سرشما است با برنج زرد
 با این ترتیب است که شیر آئین دوکه با برنج دوکه در جنگ دوکه
 قنده دوکه مسکه برمال دوکه درین دوکه دو مسکه که میطرفش بیدق
 مزوش است بسیار که بزرگ است فراخ است و طرف غریبه آن
 که کوکه با مزعه مزوش و در درات متعلقه به قریه بین قاهره در
 جوقا است چون که با مزوش و قاهره در جوقا غلبه بسیار
 و مفصل است از جهت شمال آن فراخ و در مال قسم است از قریه شنج
 لوزان

نوزادان و کزیده و کلبا و عیسیه و طرف جنوب آن است ارفک
 آوزان در این متعلقه است که هر است و جهت غریبه آن خاک زرد
 و کلبا کلبا است و کلبا این کوکه با زرد تا خاک بوم مستند
 با سریشما رود که از اطراف سرشما است و در غیب دره
 چشمه با کوکبک و مرغزار و زردک است آن درین است و در
 دران همین نذر با رانای آن صده در در کوکبک و در درات جمع
 با است دوکه با مر آن صده در یک مردم یک دران در درات است
 که در دریش ن دوکه در در با و کلنگ در در با این دوکه در در
 بال طاق و در اطراف قریه قاهره که هر است مردم به قسم حسن
 اورا که هر نیز کوکبک دران که قسم است که اورا در این بن
 سه مرتبه در صده آن رودخانه است و کوکبک آن قنده بسیار
 حصین بعد و در آن ریاده در صده خانه در کلنگ تراشیده اند

آن قسمه در راه آن مفر و حبه ریزه با نمیکرد در معبر آن قسمه
از کف بناگه با نوبان بر سه آن ماره رفته و زوایای دیگر قسمه
آن با هم قسمه بریت نهاده که آمدند میسند اند جین بن اهل
جایزیه به روز وفات او او این امر را به هم قمر زن او عایشه
ان قسمه را تصرف کند و لایق نرفته اما روانه رات این قسمه
ظاهر است و که کسوف و خورشید آن که نزدیک است که فاصد
کاشان و فلک مقصد بعد از آن است و قریب منزله است فاین خاک
و خاک جوشان غلا و قرا و حبه و از آنجا بر آید شیشه مراد که بر
خام
کریه و که خاجه با صبه در در مزرعه زاده شیشه از زیر که
قسمه چنان ره و از آنجا الا قریب خب و دره که بفرنج است چون
که با بیکه بر شتر دم همه در اطراف قرا و واقعه در وسط کوس رله و
یک رشته که در طرف جهنم و مسدود کاشان واقع اند از قریب
از هم ایام

تا دیده بودم که این طرفش نیز رودخانه و قنات است و از کوه هم
خب و دره که این طرفش جهنم کاشان است بر تریب موهوم میرد از کوه
که در کله است حسنه رود که کوه کله است مربع آباد که از مزرعه
و کار و کوه که فاصد رودخانه کوه جسم و مزرعه فاصد آباد رشته آن
کشیده است الا اشتهار مزرعه که کوه است که طرف شمال آن
قریه است که طرف جنوب آن مزرعه و اردق است و در رودخانه
مزرعه کوه که واقع است و کوه مقام و اردق که کوه شتر است
سر آن که هفت کوه و کوه هزار دره و کوه کلک و کوه کاشان و کوه
چم است همه از آن که با خب و دره است که هفت کوه کوه کوه
و کف ر که کوه ابانه مسیه که کوه دانه دانه و این نه آن نه و نه
قد است و کوه در طرف جنوب و کوه کاشان که موهوم نیست
کوه با موهوم را همیشه رودخانه لا تقصیه شهد غلا شریان از در کوه

و بقدریک در بقدر آب و در کوشش بنمایید و در دفعه سرد افکنید که میگردید آنچه
 کرده با مرصعان عزیزت بپوشد آب سرد در نیز خوریا آب سرد در نیز
 بدوست در و صفت آن معلوم است خلاصه گویند در کوشش کف با آب
 سرد در این کف بر صفت عیب للاف التیمی و آئینا را با کلمه دافعه سرد در آن
 زیارت نمود در کف که عطش بر او غلبه گشته است حضرت به صفا کلمه
 دست مبارک داشته باشد از دست بقیف آن صفت نمود آیات
 کت فرموده این آب را در بنفش که نشان صفا امر این است و بعد فرمود
 این کف با بارک است در جنب آن چشمه آیات هر یک در کوه که در
 این مقام به وضو و تطهیر و افشار نشود و بعد همان عصر را در آب آن صفت
 بسنگ خردش نماند در حجت سبز گشت شرف کلمه از خواب بر
 با مراد بان مکان شریف شافقه از سرخ ایچ کلمه آیات
 شاره کرده تجید و وضو نمود و وارد بان صفت کرده از چشمه شافقه

لغز

لغز بنشیند امر از حسب بنامه و علامت می خورد افشا دید و در
 آن صفت در حجت سبز ملاقات نمود و لطف در بار سنگ پاست و بزم
 کف امر است به کلمه را با قیام اتفاقه امر است سر و انعام فرمود
 بعد کلمه موم رحمت و الا زمانا پدا همه است انار و علامت کف
 دلایح است در امر سب زلف با سر عزیز بان کف را بر گشته از این
 است شفا نموده از زلف بر آتش و صفا و غیره با کلمه آورند چسبند
 مر اسد زنده و از برای حصول براد و مقصود خود رفته از لبس خود بان
 در حجت حجت غیر مودف که عبارت از عصر مبارک کف است
 میسبند و با نیک زمانه براد خویش فایض میگردند مع لطفه
 بان روح و صفا و ب رک و صفا در تمام روح مسکن دیده نموده در
 عجب روزگار که با صفا با صفا در مع نزدیک کف کلمه از روزگار
 است در دل آن کوه که مانند دیوار در سنگ فارغ گشته فرمود

فرغ عصر از آن که مانده در سینه است که بر آب است نیز در باره
 رستگاری او و باران که در آب است هم عید نوروز ناکاه به نوبت و وقت
 بعد رسد چه رنگ آب جستن بکنند و در شب ز روز در است به نوبت
 که مینویسد بز ناکاه که مینویسد و قطع میکند در هر حال که این آب از آن
 در خارج جستن هم قدر است این روغانی از زمین لاقریه است که نبات
 بر آب و کوه فصل با غایت و در شش زاید الوصف خوب و به عید میزند
 و آن در خارج را در خارج به نوبت میزند خلاصه که هر روز با نصف فرغ یا از غایت
 بر آب و در طرف جنوب بیشتر می شود در طرف شمال هر روز هر روز که اگر آب
 موم به کرده و پشت بر آن که لادین است و این که که نگاه کاره بسیار
 خوب است چون سخت و صعب است و در وسط در به سنگ است در زیر
 از دل سنگ بقصد طبیعت در برش آب سید در است شده و در
 آب بارش بسیار معلوم شده تا در اطراف که او در سال آن آب جز در آن
 در آن

و گفته که نامی آن حد و دست و علاقه بر آن چشمه است آب قرین نیز
 در آن کیفیت می شود مانند آنکه اگر در اطراف خانه در آن دو که در
 می شود و نهایت این دو که در همه کجای آن که فرغ غلگه که فرغ فرغ
 است در مقام سمن سنگ مری می باشد دیگر از آن مرض الی او در وقت
 جوشان که برز که که به جوشان باشد نیت هم در مزرعه و لایق
 که در آن ناران است این طمش در است در مزرعه جوشان است الی او در
 سرور و آن طمش مری می باشد آن که هر است از هر دره آن چشمه
 به آب و نستان در در یک دره آن در چهار ناز می باشد رو سپار که
 عظیم است و مقصد است که به یک یک که در آن نیز که هر است در یک وقت
 و در و آب چنان که حشرات از آن آب می شود و به نوبت در آن
 مرغ و آن که هر است که این طمش می باشد است که در آن طمش صحرا
 قریه خزان و نیز در انصر که لایق است که بنید که در آن در آن که هر است
 ۶۱۴

خزاق

که در جنگ و جهاد بلای آسباب قریه خزان که در روز سینه کوه
می نماند در طرف شمال واقع قلعه است سخت و پیاه در مقابل آن کوه
میر قلعه بر فراز آن استوار است و آب قریه خزان از میان آن رفته
که در پاران که واقع است می کشند و گوهر دیگر که معروف به میر
در آن محوطه است که که سرچ می کشند که آن طرفش مرز قلعه لنگان در آن طرف
کله استرک است و کوه میر قلعه این نیز گویند و آن میر قلعه را از سنگ
و در زده ذرع قطر و در زده ذرع ارتفاع در بالای سنگ میر قلعه بر فراز آن
کوه سینه انداخته اند و نیز از سنگ و در زده ذرع بر فراز آن کوه
انداخته است که سینه را این کوه است برادر قلعه که قلعه است
یعنی کوه سینه و بنا بر این برادران است زیرا که قلعه آن کوه است و کوه
برادران با سینه قلعه این دیگر رها و خواهر بر داشته اند نامش کوه سینه
که بر قلعه حصین و با سینه قلعه از سنگ است و بنا بر این کوه سینه

مسجد و هم در آسباب برادر خزان است از قلعه است در کوه کوه قریه
تم که مشرف است به نزال یا سنگ است مشهور است قلعه عبد الله قلعه
در رها در کوه مسیح نوراب که مشرف است به معبرای هم مشهور است
قلعه با کوه و گویند آنرا سیمه عیاره بر سایر قلعه در آن کوه
و در آن کوه شش در کوه شش چهار که مشرف به نزال و نزال کوه است
در کوه انار و در آن است امین و در آن کوه که همه از سنگ و حاتم
نیز داشته و با قلعه طبر است و در قلعه با قراب و سنگ است
از آن قلعه است به نیش روان می کشند و کوه قلعه کوه در مرز
که بالای مرز لنگان و در طرف جنوب میر قلعه است که
خود بنا کرده بود و چون بنام آن است برادر و چون برادر کوه از برادر
و در آن کوه رخنه کوه مشرف در با هم قلعه خود است از آن کوه
و بر بایک که حفص بر فراز هر قلعه است تا بر مشرف و بایک

درم است که با شمرده شود و در آن زیر قریه دن بود در جهت اهل قریه
است که در کوه کوه و در آن کوه که در طرف شمال
مرز به است و کوه قلعه با در مرز به حال است که در زرب است
از آن کوه قریه قریه که در آن کوه که در کوه در زمان
سلاطین ظلم و ضعف رجز که قاطبه است از آن کوه معلوم است و کوه
انار کوه و در آن کوه کوه با ابیات میده آورده و متعلق به
تن لزام زادگان و حجب اعظمی است و در شیرکان خود را بر مردم
آورده و در آن اطلاع حاصل کرده و در آن کوه عوار است کوه بران
فرز است که در آن کوه جنگ جهاد در آن جهاد مشغول
گشته و در کوه با قلعه کوه و بارگاه کوه است و در آن
است و در آن کوه مشرف است و در آن کوه مشرف است
و در عوار است کوه کوه آه نماند قریه که روز و کوه لنگان که در طرف

میسر و در کوه کوه کوه که مشرف و حمادی خانهای است
رسیده از کوه کوه کوه که در کوه کوه کوه که در کوه کوه
گذرده از آن طرف تا قریه نوره چهار نفر از عوار است که رسیده
غایب شده و در کوه کوه که در کوه کوه کوه که در کوه کوه
آن کوه که در کوه کوه کوه که در کوه کوه کوه که در کوه کوه
فرومانه زبان غیرت و عصمت کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
انوار سنگ شده و در کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
و در آن کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
بیکر آدم برود و بر استوار است موجود و مشهور است و مردم قریه
و سایر کوه است کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
آن کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

بجز مضمونش بدیه بران و اشکالش بر قله که علامت حب رود
 بود بران حصول اطلاع خلفه با نامش از وضعی باین تفصیل که هرگاه در قله
 عبدالله که در کوه کور است آتش آید و قله دیده بان قله رها که در کوه
 است و در موضع آتش فیه در حرکتی برابر اتفاق حصول اطلاع خلفه دیده بان
 دیده بان فیه بران بخش ازها در اتفاقیه عبدالله در چون دیده بان فیه
 و قله آتش ملاحظه که در فرار است موضع آتش از حرکتی برابر اطلاع
 دیده بان برابر اطلاع اجزا دیده بان قله دویم دیده بان قله دیده بان از حرکت
 وقوع حادثه در برابر قله اول مع القصد چون آتش قله بران بخش کوه
 بر بران با مشهور در کوه خسته چنان راست در کوه کعبه استرک پدید آید
 میر را بر سر از آن کوه خسته که هر شامگاه دیده بان قله کوه فرزان
 بر آید تا در صورت همراز برابر بر یک در کوه کعبه استرک ملاحظه
 آتش اعلام و معلوم داشته بران در بر اول ملک و نظیر ناصر و مضر شوند

در

خلاصه میگرد که کعبه کعبه در مجاورت شهر نود و این سه چهار کوه که در حومه
 در استان و دوش قریه جویشان در کوه کور است که اول آنها کوه دره با
 بود طرف شمال آنها کعبه در مجاورت بالاسر قریه خزان است از دهنه در
 رودخانه در آن که اسم قدیش در امجد الی در بند دهنه کعبه استرک که
 خزان در آن می آید و چون کوه می این رودخانه که در قریه زمین سر
 شده بود بهایت رسیده از کوه با قریه و آن که در طرف شمال قریه در کوه
 فرخزان است ملاحظه رود در بالاسر قریه و آن کوه است بسیار عظیم که
 است به ششم علامت در طرف رودخانه و کعبه است که از مسافت قریب
 این طرفش خاک کاشان و کوه و کوه و این مصدر کوه مزبور است و کوه کعبه
 و کوه و پیش و آنچه و کوه قعبه و کوه است و کوه بچه قور و کوه نوبینه
 سه کوه از قریه و در آن در جهت شمال آن قریه واقعند چون از قریه و آن
 سر اشیب قریه تقریباً که در این رودخانه اتفاق افتاده الی دهنه رودخانه

خزان

همه کم زیارت در دو موضع میباشد که اگر تقرب جویند برین
 کرد در کوزه بطور رسیده اند آن کوزه به خزان بگردم است و کوزه دره
 و کوزه پیشترده و آن کوزه است عظیم انظرش دره با بزرگ بر و فرم
 چشمه های آب کور را که هر یک مانند جغت است از آبها را با دریا
 و غیره منجعبه دره و لیکن است که سرایش برهه اند و همه رودخانه هم
 که ابتدا از جلگه تیره منجان و سایر کوه میرات است و کوزه نمک قند
 است و اطراف فیما بین کوه که مرز و تیره قند و بر فرزان قند است
 و سنگها است که هر گاه با هم دریا تحت و در هر اشق افشا در
 قریه مایک سوزان این قند برده از کلف کرده که پیشترده که
 در دو حدادش دانه نه که میر است حر است غنچه در از کلف جاده
 رودخانه و دره کاشان را در چنان است که هر گاه چهار نفر لشکر
 در آن قلعه سکر دار و مراقبت نمایند چهار هزار کس توانند آن
 بایق

تا خست کنند از طرف و لیکن در از طرف کاشان چه کوه
 خان صغ کوه زلفت که میان زنده غنچه از همین راه و لیکن آن راه و قدر
 تا خست کرد و زانرا را اسیر نمود که با روان کوه است بسیار عظیم
 و دره های بسیار شش بر بنیان چشمه ها رود آبها را این چهار کوه در
 شمال قریه قند واقع است که انظرش آنها رودخانه هم است و در
 با حربه آن قریه کوه خزن احمد و کوه قند و کوه کافان و کوه زینت
 دیگر در آن قریه که هر یک با هم معروف است در نظرمیت کرده اند
 که قریه یکدیگر زیر قریه مرزده است که سرخ جو شتابان و کوه
 و کوه دره کبود و کوه زهر مار و کوه دره انجیره و در اطراف دره
 که دره ان مانند در بند و در دو طرفش دیوار از سنگ سیاه
 سرخ و ماه کشیده چون قوس است طرف طرف دره وسیع کرده با
 خانه و محفت سده در حفت این کوه یک صده بر است یک اندازه
 خون امه

از تقاطع هر یک مانند درخت چنانچه شده است که با شش نزدیک
 چتر انداخته برده اش سرخ و کوه چک و لایه خارش میسازد
 سایه آفتاب و کوه سه فته و کوه سار صیبا و کوه منظره
 ان که بی است سپا در فرج کینه فرعون مرس که در مسین رودخانه
 مرسه به درم و در ام انار و علامت ریا در قفس سینه دهن و آب
 و غیره منسوب به اسم او است شتر سینه فرعون و سایر فرعونیه از برای
 تفسیح یا هر یک نسبت به فرزند آن کوه برآمده تا شتر دریا و کوه
 منظره که طرف شمال آن که الیم هم کوه است و دریا در طرف جنوب
 ایام دریا بعد و شبهه نیست و در این کوه با این بند و آب و دهن و
 حکای فرعون مرس بعد جعفر است شایسته فرعون نام دیگر کوه کوه
 لانه که کوه کوه به اسم دیگر در این رودخانه از دو طرف کوه
 کرد و کوه در دهن رودخانه در طرف بین و سمت جنوب کوه دره نار
 کوه

که مزرعه بیخ در درام او است و از طرف سی و سمت شمال کوه
 که مزرعه درم و مزرعه رحمت آباد و مزرعه امین آباد و مزرعه طسین
 نظر آباد و به ترتیب در دامنه آن واقع است و به دهن رودخانه
 که بالاسر قریه منجان است تمام شده و آن کوه نیز از جمله کوه های
 طلال و تقصیر است و کوه رگه پس از چینه است چون کوه کوه
 این رودخانه به نهایت رسیده قریه دن که است در این رودخانه
 است راجع ترمیم و در آنجا مایه لطف شمال دارد مزرعه اکبر آباد کوه
 قرق که در پیش و صفت آن بالاسر است کوه کوه چار کوه کوه
 بایه کوه دره نار که مشتمل است بر دره نار است و کوه و در جهای
 و در این پیش رود رود کوه کوه کوه کوه که با قار کوه خان
 که در هر دو مشتمل بر درخت با این کوه در این طرفش مرغ و
 چو کوه دره کاشان است و آن طرفش از قریه و شش کوه کوه

است کوه کوه و کوه زن و مرد در برابر آن از آن مرض که با کوه
 ساروق است از جهت اشک و طرف مغرب الا قریه نور است کوه
 دامنه انما مشتمل است علیه و مشتمل است چون ترتیب مرسوم
 کوه شانه در آن کوه است عظیم مشتمل است بر دره نار و آب و
 دینستان و کوه لادونه و کوه کوه و کوه کوه این کوه
 سر مزرعتین حکویه و حجاب است که در یک فرسخ شمال کوه
 فراقات مزرعه سس چنانچه کوه به استانه نیز از جمله
 بار بزرگ است و یک صده درخت کوه عظیم دریا از دره
 است که بقدر میانه این زمین را سایه آفتاب و کوه کوه
 است در آن حرطه از تراوش مستخرج میزند و کوه کوه بالاسر
 حخته چنانچه است و کوه کوه که عبارت است از کوه کوه چنانچه
 یزدان بخش بقعه از کوه مشتمل بر خاکها و سایر و غیره است و در پیش
 کوه کوه

کوه حجاب

کوه بزوان یا نیز یک از اسامی آن کوه است و آن بقعه را قلعه
 در نیز میگویند و کوه با چن نیز از کوه با عظمت و از این موضع
 که تقریباً سه فرسخ است که مرسومه نار کوه کوه کوه و چنانچه
 و خانه سده که در حرطه کوه در دره کوه است و در تمام خود از
 پیش کوه است در نظرسیت که در حواله قریه نور است که سر قله
 کاشان است کوه سید رضا است که در آن کوه رضا بقعه از کوه
 مشتمل بر خاکها و مشتمل است و غیره که شرح و تقصیر آن در پیش
 کوه به خلاصه که در کاشان است از قریه قهر که بین اشراق و
 حجاب است و در نقطه جنوب و بین حجاب و المیزان
 مغرب و بین مغرب و شمال که قریه نور است تمام شده و
 نور در وسط مسواری بالاسر مزرعه کوه کوه کوه کوه
 دره نار آن در عرض سال رطوبت از من هر دره امداد شده

چه کلک این جهت که که بعد از که قرقه کورند در حواط
 و در زرع بحر با و در زرع کلک در دوفانه رود و سبب است که
 شمال که قرقه واقع شده اند و از آنکه آبادی از زرع بحر که در
 دوفانه و نیم است که با در جزیش در عدد که با راون و در دوفانه
 الا قریه که در دوفانه فرورده که در کشت محراب است زیرا که
 که است این طرش قرا و دن و دودقان الا قریه و پائین تر دوفانه
 طرش دوفانه همز است و که با سشمال آن نیز عظمت بزرگند
 که در سبب حضور داشته باشد اگر چه بعد از دور شده که با هر که یک کوه
 با هر بزرگ منتهی می شود و مناسب است که با هر آنها در خلد
 که با طرف جلگه که سبب معرود شود خلاصه از زرع بحر که سبب
 که با در جزیره و بعضی از که با سشمال که یک روی این جلگه که
 نیست با این ترتیب است که در زمین کوه زینت و کوه در
 دان لال

دان که سبب روضیع است قد آن مغز و در فرزند که با هر طرش
 بر آید و در سبب کشیده از سطرش را هر سبب است و در کلک
 در هر است که با زو با بی دوز عم با ستانه او که مانند در است
 در قفا نماید و از آنجا لغزش بر ایند حص بر یک در دل کند
 در طرش بقدر یک ذرع باشد و در از سبب بر آید در این
 بهار که در بارش جنس بر آب شود تا اول پاییز که بعد با بارش
 چنان در همیشه آب در دوز و از حشرات بحر بود با زن که هر که با
 قند می روند و در آن آب بحر حوزند و دیگر جنبند و در در آن راهی است
 و که لا چنان رود که چنان است و که بعد است و که در لیکن
 قند با زو که زن و مرد و کف کوز آن مرض دوفانه جز
 بجلگه سبب در با سطر قریه لیکن منتهی که در در آن
 دوفانه که همین جهت شرقی آن که میران و کوه سبب در دوفانه

در در سبب بحر که سبب روضیع است قد آن مغز و در فرزند که با هر طرش
 با هر کلک این جهت که که بعد از که قرقه کورند در حواط
 و در زرع بحر با و در زرع کلک در دوفانه رود و سبب است که
 شمال که قرقه واقع شده اند و از آنکه آبادی از زرع بحر که در
 دوفانه و نیم است که با در جزیش در عدد که با راون و در دوفانه
 الا قریه که در دوفانه فرورده که در کشت محراب است زیرا که
 که است این طرش قرا و دن و دودقان الا قریه و پائین تر دوفانه
 طرش دوفانه همز است و که با سشمال آن نیز عظمت بزرگند
 که در سبب حضور داشته باشد اگر چه بعد از دور شده که با هر که یک کوه
 با هر بزرگ منتهی می شود و مناسب است که با هر آنها در خلد
 که با طرف جلگه که سبب معرود شود خلاصه از زرع بحر که سبب
 که با در جزیره و بعضی از که با سشمال که یک روی این جلگه که
 نیست با این ترتیب است که در زمین کوه زینت و کوه در
 دان لال

باید دانست که دوفانه عظیم از کوه است و از نظر لطاف که
 از میان قریه او بر آید که در حد شقیه است که در کوه با سبب
 ابر با هر سبب عظیم بر سبب شده قریه جهت فرخ غایت
 نموده با طراف کاشان با سبب سبب که سمت شمال است فرستاده
 و آن موم است بر دوفانه که در کوه دوفانه قهر است که در
 قدیم الایام در یک مرض آن منتهی محکم است که در دوفانه آن همه
 ذرع شای عسره آنه و سخن آن معده ذرع معروف و در شای عسرت
 ذرع و سبب هم که در کوه سبب سبب است که در کوه سبب
 سربان بند دوفانه و فصل از یک طرف با موم و سبب در کوه
 و آن کوه آب باران است با کوه در کوه سبب است و در دوفانه
 عرض سال همان فصل که در پیش که نشانی از سبب ان این سبب است
 الا مرزعه صحرای و ذرع و باغات معروف می رود و در کوه سبب

رود است و موضع آن در دهانه رودخانه و در سیر قریب قصر است و در
او در کف رودخانه که بنا کرده اند چهار پنج تنوع است و هر چه بالاتر
منتهی بجا رسیده تا به یکدیگر در قنق همزه درجه است و اینست
در قریب رسیده و سخن آن است پنج تنوع شاعرانه باشد و این نیز از
بنا فاش شده است و در مدت نارسید از خط سیما بر بزرگ خواب
گشته تخفیف نموده است در قریب آن با ماده سیران را بر کوه از
عبر میگرد و اینها سینه از جزیره قصر و اطراف آن سیاه و در در این
سیکنت بدون آنکه غایب گشته باشد از در آن به شیب رسیده است
مرزعه تخر که مرزعه قصر همان آب در مرزعه معتبره و همه کاشان است
مرآه و به هر است که زمین سبز است که اوقات برستان که
و مرزوعات قصر و سایر مرزعه بالا است که در است منتظر است
همه آنها برودخانه هر است در آن بند که بقدر سینه این وسیع در مرزعه

حوزه

نیز

عنق است بر در اسم و جزیره شود در درون و در آن قصر بقدر است
منتهی بجا رسیده است و در آن رود که ملک مسلم نام بر آن رود
بهار در در آن رود که هر رودخانه نیز که سر شیب مرزعه در در آن بند
عموماً رود در عرض است ماه صمیمه است به جود و این است
گشت رود در آن سموات که آن بند گشته و در آن بود در آن
کم آب است با هر قصر رودخانه تخر سینه در عرض راه که تقریباً چهار
است و در هر طرف در آن گشته از مرزعه حلقه و فاصله در آن
همه به تخر حلقه است سینه و اما در بر این نیز در آن به هر طرف
کفاف و کفایت مرآه لند از مرزعه تخر که سلا مین خطیر سال در این
و جمع کثیر رعایا و در آن که در آن است همان مرزعه است و نیز هر
که ملک در بار طقات آب در در آن همانند که در این
همه بر اعلت و غلظت و این راه و استیاری است به بگذرد در آن

بر در آن که از زنده است در این است میزود هر چه بالا مرزعه رودخانه
و وسیع تر در آن کثیرش ربا در میزود خلاصه چنانچه از قنق در در آن
و آن همه در آن است در آن شود آن بند در این که کوچک جزیره است
و در آن در آن مرزعه یک بر دو جزیره است و اما نام آن بند
بر این است نام حلقه و در این است و این است در این است
است دو جزیره است که آنکه در در آن در آن است و در آن
است در هر موضعی که نزدیک کوه رسیده است و در آن که
بزرگ و خا و حسن و هر مسلم سیما سیما می باشد و در آن
اگر هر در آن عرض و این است که در آن در در آن است
و از که در آن سینه با هر جزیره که در در آن است آن در
و هر چه در آن با هر این باشد در آن جزیره که در آن
باید با قصد در آن بند در این است که رودخانه عرض و در آن

که با مرزعه حزاب در این است و در آن که در آن در آن
کاشان متعلق گشته است در این مرزعه تخر و سایر مرزعه
ترجیح در یافت نموده با سلسله چنان در این است و در آن
کاشان که در این است ملک و در آن مرزعه مرزعه بوده در آن
و تخر به آن بند نموده که در آن تمام نام و در این هر چه است
و اما در آن مرزعه و در این است و در این است و در این است
که در در آن مرزعه در قنق در در آن است و در در آن
شود چون در این موضع رودخانه که میان دو کوه است و در این
سسته اند چهار پنج تنوع است و هر چه بالاتر می رود و در آن
تر منتهی بجا رسیده است و در آن است و در آن است
مالال آب شود در آن طرف بالا در آن سینه در آن
پنج در آن که در آن است و در آن است و در آن است

حوزه

الاول

دخالت و قول صح اصحاب روایت یافته پس نیز فرمود همان بنده
 خاتون یافته حصه رفته بنده شکرگشان همه یکم آنکه با لیاحه کرد
 هر روزین شهر با کند اول رخ شرافت حضرت و نظر آرزو بر دست
 و حکمت خود لازم دورا حبشیا رود در نظر با لیاحه بنده در
 خط این میل مشهوره و با صدات این پس بنده رخ نموده زیرا که در
 سببند چنان است که از طرف غرب کشیده است تا مضمر که سیلاب را
 قریب در مسیر از بالا سرگشان رد میکند و از طرف شرق کشیده
 تا مضمر که سیلاب را بقدر یک میل از زرقه بنده شهر میساید
 و البته خارج آن که همه جا از کف و آب یک و یک با کمال استقامت
 ساخته اند قریب پانزده هزار تومان شده با وصف آنکه کف
 و آب یک و دینرم همه از همان گوه است که منتهی و جمع این رودخانه
 و لایا اجزای آن صفت مسیح فرزند بختین میرسد مع آنکه رود

کوه دار

چو که از کوه رودخانه شکرگشان بزرگ است رودخانه که کوه است
 و آن چنان است که از کوه کوه که با لیاحه کرد و کوه با لیاحه کرد
 چه فرود آرد و بال تسم وجه قرارگشان از قاعه در بجزق الا شکر
 شنج و اسحق آباد و مرق و سده و بزرگ مسکنم با رده کلا ابرها
 از همه کوه با کوه رودخانه همان وارد میشود و بر یکدیگر همسوار گشته
 که از رده بچندین شعبه مشعب میگردد و بقدر سه چهار فرسخ داشت و
 با من را پیورده از وسط نیش آباد و در آن کشته به بنده یک دریا
 منگ منتهی مرشد و در قریب اایام سیستان رودخانه شکرگشان
 که از کوه با رده رفته شکرگشان بقدر ده هزار هزار سنگینا که هر یک
 بزرگ است و بزرگتر و کوچکتر آرد و در همسوار بر بزرگ قریب
 روانه و در هر آب و منتهی کوه اینده و لایا مشهور است بسکستان
 روانه و رودخانه ششم رودخانه شکرگشان است که مشهور است به کلید

استرک و آن چنان است که از شرق کوه با قریب دهین که آن
 طرش رودخانه و لغت و ملک قسم است و کوه با رده کف و از نیش
 و کوه در بزرگ آباد و فرخ آباد و فرخ آباد و جوشقان و کوه کوه
 با رده به رجه رودخانه همان بقدر شده از همه کوه استرک بر یکدیگر
 همسوار گشته اند و در بزرگ قریب خرقان مشعب شده چون
 سه میل طرف کف کشیده به شغبات رودخانه که هم مقصد شود
 بنده یک و دریا سرکش شتاب در هر دو آن رودخانه در وسط هموار
 خرقان و طهر آباد و باغات خرقان چندین قطعه سنگ نظر رسیده که
 هر یک بعضی و طول در واقع عمارت است و معتقد با حیران میگردد
 که چه سبب بر جواز است که چنین سنگها را از کوه بر حرکت در رودخانه
 این معجزانینده است و رودخانه هفتم رودخانه درم است و آن نیز
 در رودخانه با بزرگ گشان است و چنان است که از کوه با قریب

کوه دار

کوه آن طرش رودخانه و لغت و ملک قسم است و کوه با رده کف و از نیش
 و کوه در بزرگ آباد و فرخ آباد و فرخ آباد و جوشقان و کوه کوه
 با رده به رجه رودخانه همان بقدر شده از همه کوه استرک بر یکدیگر
 همسوار گشته اند و در بزرگ قریب خرقان مشعب شده چون
 سه میل طرف کف کشیده به شغبات رودخانه که هم مقصد شود
 بنده یک و دریا سرکش شتاب در هر دو آن رودخانه در وسط هموار
 خرقان و طهر آباد و باغات خرقان چندین قطعه سنگ نظر رسیده که
 هر یک بعضی و طول در واقع عمارت است و معتقد با حیران میگردد
 که چه سبب بر جواز است که چنین سنگها را از کوه بر حرکت در رودخانه
 این معجزانینده است و رودخانه هفتم رودخانه درم است و آن نیز
 در رودخانه با بزرگ گشان است و چنان است که از کوه با قریب

خراب

کجای و کوه معطف چاه و کوه پسته و غیره با سیبها بزرگ سران
 که زرده و در جبهه و مجاور رود و از اطراف آن مزارع که شش کوه
 و دریا بزرگ منتهی شود رودخانه و هم رودخانه و دریا است و آن
 است که از کوه کوه باقی پشت وادقان و مرزعه با بحر ابا و علی و علی
 و کورده و سکنه مکنم بهر که در بازرگان کوه استن افغان
 از هر کوه هر رود رودان کرده و بان رودخانه پیوسته بسیار بزرگ است
 و در عرض راه به رودخانه کلنگ لنگان هم بر خیزد و از آنجا منتهی
 است بهر طرف منتهی رود از زیر پا مرزعه و قنار سر با بر
 همسوار کرده به چندین شعبه و در منتهی دیگر آمده و کوه است
 و تعلقات زیر مرزعه مبارک آبا و همین منتهی کرده رودخانه
 رودخانه هر کوه برود منقسم است و با آب آن منتهی بسیار در
 بهار است تقریباً چهار فرسخ از من و اطراف آن آب با چشمه
 انلی

زایش کرده همه جا بیستان و کوهستان و مرغزار و من است و کوه که
 پانین مرآب در من رودخانه فرود شده بهر رود و کوه غیره و اما در
 پر آب که در پانین درستان با ریش های بیله بر مرقع آمده و منقسم
 در با ریش های بزرگ که با اطراف و با سران رودخانه با رود از هر
 رودی سران که زرده سیب عظیم سران است که رود و از وسط مرزعه هر آبا
 نوزاد به بهر رود و جبهه نوزاد که زرده از پا که کوه لنگان
 از زیر در هر جبهه سران و قنار که شش کوه برات و دوق و سلق
 سمت شمال مرزعه مبارک آبا و منتهی منتهی کرده و در همین شمال که کوه
 در آن رودخانه بهر کوه آبا و در این منقطع شود و اما شش پا
 بعد از آن کوه آب از کوه آن رودخانه و اطراف سران منتهی
 از آبا به جبهه اما دوسه فرسخ در زیر در هر جبهه سران که منقسم
 بقصبات ترک آبا و مقرب این قنار میرزا با ششمان این صورت

است تمام شود که هر کاه زار عین مرزعه قنات جدیده الا حد است
 در چنین است اما وقت را غنیمت نموده اول بهر یک میسر در
 آن در هر راه صحت تا بنای از قنار منتهی دانه و در کوه و
 کجای که زنده به از آب آب بر آن بخره و اما رودخانه
 رودخانه نوزاد است که آن طرفش قنات قسم و این طرف که منقسم
 شرقی است خاک کاشان است و در زمان بهر رسیدن بزرگ رود
 عبور که چهار پنج میسر طرف منتهی از حوض و حوض مرزعه قنار
 به شعبات رودخانه فرود رود منقسم شود و با آن رودخانه
 الا یام الا عالم منتهی بعد از دوسه کوه آب کوه و بیشتر دانه که از رود
 مرض آن زایش منتهی و نظر بکنه بسیار بجهت رده است از کوه
 خانه را است که در در هر مرزعه مزارع آن کوه کوه منتهی
 در مدت سال قریب چهار فرسخ تمام شده در آن کوه رود است و منتهی
 انلی

بهر مرزعه در اوق تا بنای در شاه جاب جاب این رود که
 تا کوه شش در آن مزارع قریب نوزاد است و آن آب را تا کوه
 آن رودخانه فرود داشت و کشت آورده منتهی بر آبا و این رودخانه
 جدیده الا حد است که در هر مرزعه هر جبهه سران که به هر جبهه نوزاد
 نوزاد و با لاسه مرزعه ترک آبا و این صورت است هر جبهه
 جدیده اجی و آورده نموده و در دست مع لقمه چون کوه کاشان
 در نوزاد که هر کاه کاشان و قسم است به نهایت رسیده رودخانه
 با هر بیست دیگر که در زمین آنها مسیله منتهی به قنار و در کاشان
 از آن است که قنار دیگر منتهی اند از باب اول این
 در قنار رودخانه بزرگ و کوه کوه و نوزاد است و در کوه
 که واقع است در آب چه قدر در دو کوه است شش فرسخ از کوه کاشان
 می شود و بجای منتهی خواهد شد و از کوه که در قنار منتهی رودخانه
 انلی

در باب طهارت آب که از کوه پر است و در آن
 که از زمین میجوشد چشمه که از زمین کوه ها بر سرش میگذرد که در وقت
 باران که میآید و قنات در دلاب که گاهی است و با هم را انصافیت
 و فیض که در وقت و صفت چشمه است و خوب آنکه چون این در فصل از یک موعده
 است لهذا آب پی در پی در چشمه و خوب طلب مسدود را بهتر است که
 بصورت قنات در آن بدووه عرض میماند آنگاه آب با قنات در آن
 که رودخانه بزرگ یا کوچک داشته باشد یا قنات در آن بسیار است
 که مسکنم باران که در رودخانه و مسکنم بلکه در مسکنم در آن مسکنم
 شود و در فصل خوب است سوال میبرد مسکنم در آن و لازم است که در آن
 در زیر آب چشمه را اطراف کان همان ترتیب که از زمین در آن
 این شهر است نه از راه نایب از چشمه را به چشمه با جوره بزرگ و
 جوره کوچک که از آن سر راه که به راه قنات چشمه جوشیده و چون که
 چشمه را از آن

منسبت یک دیگر شده همه آب در آن چشمه چشمه شریف آن حق است
 اما این است که باغات و جنگل و حوض را چشمه در آن با زمین و نصف در آن
 بر آسبند مرآت با حلاله بنده قصر رود و به تمام آب باران که در آن
 آنچه بنده که با حقیقت با مصلحت ماست زیرا است که از زمین آن در آن
 چشمه و بظرف قصر رود مرآت و متفا دارد بنده زور بسته در آن است
 مخصوص چشمه مستقیم که در پیشه که در چهار فرسخ طرف است که در آن
 مرآت و در صفت آن در آن باقی و طبع بسیار خوش طعم و گوارا و در آن
 بهر که یک شربت آن بسیار که سینه میکنند و فیض آن در باغات آن
 بر جات بسیار است زود در آن غده و خورد و در بار کوچک این در آن
 و کوه دهنه دارد و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 در این در آن و در آن که از آن در آن در آن در آن در آن در آن
 حوزا که مانند آن شمشیر این در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

در وقت تابستان که در آن آب تمام در آن حوض و در آن حوضه اول که در آن
 است چشمه مردانه شود که در آن حوضه نه سر بازمه وقت بخورد
 مجال و در آن حوضه در آن آب تمام در آن حوضه که در آن
 شود که در آن در آن طرف شرقی باغ شده که در آن در آن در آن
 کلا تر شده در آن با بیرون این و باغات بخورد که در آن حوضه
 میگرد و بهر دیگر در آن حوضه خانه سرور دوم که معروف است به
 زنانه که همیشه بخورد در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 شده که در آن باغ شده که در آن حوضه که در آن حوضه که در آن
 در آن که در آن باغ شده آن دو بهر بهر مصلحت کرده در آن
 باغات و در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه
 میگرد و اما حوضه در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه
 آن باغ حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه

در وقت تابستان که در آن آب تمام در آن حوض و در آن حوضه اول که در آن
 است چشمه مردانه شود که در آن حوضه نه سر بازمه وقت بخورد
 مجال و در آن حوضه در آن آب تمام در آن حوضه که در آن
 شود که در آن در آن طرف شرقی باغ شده که در آن در آن در آن
 کلا تر شده در آن با بیرون این و باغات بخورد که در آن حوضه
 میگرد و بهر دیگر در آن حوضه خانه سرور دوم که معروف است به
 زنانه که همیشه بخورد در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 شده که در آن باغ شده که در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه
 در آن که در آن باغ شده آن دو بهر بهر مصلحت کرده در آن
 باغات و در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه
 میگرد و اما حوضه در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه
 آن باغ حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه که در آن حوضه

و مصلح عمده آن آب برگ ابریشم است که از درخت ترش می آید
 و شش آن بنا شده در صخره غلغله است و در هر فصلی که در آن
 از آب باران در کاشان آب قریه را در آن است که مطهر است
 و از آن آب قریه است و در اول از زمین جویشیده بر آید
 و در باب بصیرت و جهاب دانی و پیش و حضرت را عقیده آن
 که آن آب و آب چشمه فین از یک منبع است دروشی و صفای
 و مزه و صفات دیگر است بزرگ است به صحت عقیده آنها
 و از آنجا که در این مزرعه است که چنانکه آب چشمه فین در سالها
 کم آید که غلغله چشمه بار کاشان بخشد بلکه آب بار قات ای
 بسیار کم شود از آنجا که در آن است که در آن فصلی که در آن
 اگر چه در آن آب زیاد شود و در آن آب که کم شود که در آن
 در آنجا

و مصلح از آن است که با شکر و عسل آب چشمه بار که بقریه را در آن
 نقصان پذیر نیست و این که در بعضی آب را در آن کم می شود آن
 علت است که در آن غیر از قات با چهار رشته قات در
 دارد که در دو خانه و در سایر واقع شده اند بعضی از آن که در ایام
 سیاحت از آن رودخانه کشید که در آن قنات مزرعه را بزرگ
 و این در آن آب چشمه بار که در آن کم شود در آن صیه چنین است
 رخ نمود و در آن که این با هر آب قریه صحران که در آن اتفاق افتاد
 که بعضی در قات با بار افاده چاه با در آن آن را در آن
 و کم آید بزرگ آن چشمه به عارض نقصان چشمه قریه را در آن که از
 مستحقات را در آن صحران است بیرون نموده و در آن در آن
 و چشمه در آن که در آن چشمه قات با هر آب که در آن در آن
 طرف است که در آن بقریه مزرعه می شود فرسخ که از آن

دارد و در آن که چشم می شود و از هر قات دیگر قطع هر آب راه
 یک از آب بار در آن که در آن چشمه در آن آب بار از آن رود
 تا آنجا که در آن در آن چشمه در آن آب بار است که در آن
 آن نیز واقع شده و در آن در آن طایفه بار از آن در آن
 آن آب بسیار می شود و چون در آن در آن در آن در آن
 مقسم چهار وجه کرد و در آن در آن در آن در آن در آن
 طرف طول آن با اندازه و پیشین عرض طایفه بعد از آن در آن
 عرض می باشد و در آن چهار وجه که در آن در آن در آن
 آب در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 طول در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 رسد و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 همه آب قریه را در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 در آن

تقسیم می شود و هر وجه در آن در آن چشمه بار که در آن
 در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 می شود و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 را در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 حجت در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 قاضی و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 سید و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 بندگانه هر یک است طایفه آب در آن در آن در آن در آن
 می شود و قیمت آن آب را در آن در آن در آن در آن در آن
 در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

و مصلح است

آسیاب شمش هزار و پانصد تومان قیمت آسیاب با آب کار
 از یک هزار تومان الی پانصد تومان محبت هزار و پانصد تومان بود
 آنها هفتصد تومان است و اما سال و دیوانه و عوارض محبت آن آب
 قریه نشت و چهار رطوبت است ده بار بسوزد در هر معادل ده
 طاق آب بنموده اند بعد از این دو چهار رطوبت از قرار طاق هجده و نه
 عملی از و میوه و مرد و در آن میسزان آمد و اما عمل آن آب با
 دوستی است و بخت آن قریه زیاد است و هر دو عدد ثمر باغات آن
 است و آنچه در قریه بنین از باغچه و در شتر با بسوم در سم در هر سال میوه
 و نه گز نه بنامه در قریه مر بروه را و نه نیز میوه آید خلاصه قریه را و نه
 باضام قریه ز شتر آب که آن نزار قرار بزرگ معتبره گاشان است
 تا است که تریل در حرم عمر خان بکلیه یک طهر آن بعد و بوز قریه
 متعلق گشت با ولاد و احواد و با بغیر نیز آن دو سیر از شتر آب
 طهر گاشان

است عیبت

حکومت گاشان موضع چشمه دیا و دیگر از آب با قریه
 گاشان که با تحقیق محمد حسرت و اسباب تا آن از آن نظر است
 آب چشمه قریه بنامه که یک فرسودگی است و این ولایت چشمه
 و آن چنان است که بر سه از قریه که هر بزرگ از صنایع از نظر قریه
 و از طرف جنوب و از طرف شمال با فاصله کم آن که است شتر و باغچه
 زمین مستعمل کرده و از سمت مغرب هم تقریباً ده پانزده نزع مکرر
 با فاصله کم از نزع مکرر بزرگ مقصود میگردد با نصف مکرر در آن زمین
 روضع آن چشمه در وسط کوه است و در طرف غرب آن کوه الی گاشان
 معادل چهار سکن آب بزرگ زلال گودار میباشند و آن موضع را
 دوزخ و طراشگر گودار چشمه زان میسازند و بعد از آن نزع قریه
 حوض بزرگ در سکن و آب چشمه چشمه مردانه نزع مکرر داشته
 چه که آب است چشمه هم در حوض و با یک خاصیت و سایر صفات است

با چشمه بنین یک است و بجهت نزع آن امری که مردم چشمه
 بنین میباشند بنام چشمه هم مقصود میباشند تفاوت آن آب چشمه
 بنین همان است که آن از اندازه خود که میگذرد این در سالها بر بارش
 ده سکن هم میزند و در اوقات خشک سال مثل این که مطالب
 میوزار و دولت در وقت و در وقت بیک سکن رسیده است
 خلاصه عمل آب چشمه بنامه بجز پیش که عبارت است از چهار روضه
 و نصف در وقت هم معادل که هر پیش در هر ده بنامه نوزاد
 میان که است و در وقت طاق باشد که بعد از چشمه و دوازده
 است و از چشمه مردانه که خارج شده آب را و با غایت که فرزان است
 مشروب ساخته و این نزع تالار مرشد است چشمه مر بروه یا سر راه
 اسکنه ریه میسازند که بنام اسکنه بن خیرس معنی کشف الامراض که در
 پسر با رسیده بود چون چشمه بن قریه و اما هم رسیده است که
 دل گاشان

دل سکن آب بزرگ مستور و پنهان است همان در اطلسه و در
 یک شبانه روز این چشمه را اعداد و در حوض آن موضع که با
 باغ تالار است آن روز مضر حباب هم و در وقت هم در دور کوه
 پر بود نظر بکنه با یک روضه و با روح و صف و از طرف جنوب
 بقدر دولت نزع شرف بکند و هم در است و در وقت
 عالم در نظر نظر است منتهی آن دود که باغ و عمارت و تالار بنامه
 و چنان بوده که همه آن آب بجز و اما عسر بعضی از حیا با نهی
 باغ که کوش کرده بجز حوض خوضانه و در آن آب چشمه در بار تالار
 معش نزع که در بار اندازه است نزع در با نفع نزع تر است
 دولت و اسرار نموده حوض بزرگ در دل سکن تر است در
 آن قریه که همه آن چهار سکن است بقدر یک نزع حوضه و در
 آن که از موضع که تقریباً یک نزع معط است است با نفع عمری

میگردد و بیخ در آن نیز عوارض و باغات عمیق و در آنجا
 در هر دو مغز قات است طبیعت مرده مع جمله ده باب است که هر یک
 آنها بواسطه و قوت آب و عین در واقع تیره و جوهر آلات دادوستد
 در او این ابراع و اجزای است بنا به روز که بگذرد مع روزی که
 خورد میسر شود و غیر از آب چشمه چهار رشته قات بزرگ و چشمه
 که چنگ و دیگر در اصل است قریه یا بزرگ با عات و آنجا ران میگرد
 و علاوه بر آنجا سرد است مزاج که هر یک باغات و عوارض عالی
 در هر یک باغ بسته و بسته و بسته دارند که در تالیق و لاجن آن قریه
 حبس و در این آن جانشند و در جمل و جوش آن آنها که هر یک قات
 مخصوص دارند و داشت و داشت و آنجا رجه هم مقصد است و سال
 در این قریه مزوره یا سرد مزاج است که بگذرد و مقصد است و طبیعت
 در این ابراع و اعطای مرجم شامش و بر در محمد و قاری است

الکلیت

میرزا

حسد از آنکه متعلقه در آب است با جویف الدول است چنانچه
 در تحت چشمه را حکمت کاغان خارج است و یکی دیگر در آب است
 کاغان است چشمه شریف است و شب قول بزبان اهل بلوگر را گویند
 که چون شب بود چشمش ناچین کرد و در شهر است که هر که در وقت این
 آب را هفت نوشه بدان مرض مستعد شود و آن آب است بطهر صفا
 روشن و در روز هر کس بر سر چشمه آید در کمال لطافت و روشنی که در آن
 آب است هر چه بپزد یا در آن بپوشد و طعمش و مزه که مانند زرد
 میخس را میخس کند و بعضی که میگویند روز آن حالت را میگویند و در روز
 هر که در چشمش کند و آن دو چشمه است در سیکه کوه است که چشمه
 قات است به عوانی که از میان آن دو چشمه عبور میکند و طعم و مزه آن
 را باخته قریه چشمه است و داشت و داشت و باغات و اهرام آن را در
 میزد و باغی امانا در عمیت خرق از آب مزاج صفا که در قریه

عراق

عراق

از زمین قات بسودن بر این واپس که در او در داشت و در این
 در که با باغات و چشمه است که هر یک با طبیعت مرده است که
 که میگویند در آن زمین و طبیعت و دیگر است مثال که در این
 این دو که با صفا و ذوق نزدیک است چنانکه در باب بصیرت
 عقیده است که آن دو که در این موضع هم بصیرت و برود در
 بزرگ در این که مقصد است زیرا که چشمه است مقابل کوه از آن که
 و در آن بزرگ است چنانکه از زمین قات به برود است چنانچه
 در طعم مزه و صفا و صفا و در آن در آن است و چشمه در روز
 که پیش است در بر لعل بر پایه و کم آید چنان است که صفا در آن
 و در دیگر از آب با قریه کاغان است چشمه و در است که هر یک
 ذوق و داشت آن داشت مزاج است که شرح آن از پیش گذشت و در
 چشمه در روز آن که در در استان آن رودخانه که در یک مرض که

۱۴۵

چشمه را شیب میگویند و در موضع صفا که در آن است که در کوه
 صفا آن میگرد و با صفا که در روز بزرگ است در سر و با طبیعت
 میآید و در در صفا است که در روز که عوارض در چهارده طاق است
 چنانچه در صفا است بزرگ است و در آنجا با باغات و عوارض
 در این اوقات بخورد و نفعش است که در آنجا با با طبیعت عوارض
 قلعه و کوه در روز عین با کتین قریه بقول میباشند و طبیعت آن
 با در صفا است هر طایفه میگرد زمان است که همه چهارده هزار تومان
 دو دیگر از آب قات است که آن آب رودخانه جز است و آن چنان است
 که تقریباً سه فرسخ زیر مرز است و در موضع است که آن را استان
 پیش میگویند و در کوه سیبیا را در چون سیلاب بر سر آن استان
 رسد بعد از آن ذوق فرود میزد و در آن استان است در عرض حال
 آب بر میپوشد و از آنجا سیصد ذوق راه که در در است که هر روز

الکلیت

از میان رودخانه آب در زمین میگذرد و همیشه آب در آن رودخانه جاریست
 از وسط آن رودخانه در شیب کوهستان چون در شیب کوهستان چوب بوش برود
 نه که در حوض رودخانه مخصوص اعداد و ابراج شده است و در
 فرج پایه آب است در حوضه زن و مرد در آن قایم است آب آن
 بر زمین است نه در پایه تا مرز ملک آباد که در بالای سر قریه است
 واقع است و در آن آسیاب که بعضی آن ساخته اند و در فرج کوهستان
 که در آن مرز کوه در رودخانه جریسته قاتل با کوهستان در کوهستان
 جنب شرقی آن قریه عمده رودخانه در آن در آن در آن در آن در آن
 جنب مرز کوهستان با این مکان که بعضی آن آب رودخانه بهر جهت
 نه مرز کوهستان بر آب که در کوهستان در آن در آن در آن در آن
 که در آن کوه قریه است سر اشکبسته در آن در آن در آن در آن در آن
 پنج شش فرسخ آمده از کوهستان چوب بوش که در آن آب رودخانه
 جاریست

در حوضه رودخانه آب با مرز کوهستان در آن در آن در آن در آن در آن
 فاضل آمده در وسط آن میرسد فرسخ پنج پاره در کوهستان چوب بوش برود
 آن آب جریسته در حوضه آن کوه و شایسته که تا اول کوهستان فاضل
 مرز کوهستان برود در آن آب میرسد و در آن کوهستان آب است
 از حد خود کوهستان میاید و در آن کوهستان با قریه کوهستان
 قریه کوهستان است و آن چنان است که در کوهستان در آن در آن در آن
 عربی کوهستان با این کوهستان که در کوهستان در آن در آن در آن
 مرز کوهستان تا کوهستان کوهستان در آن در آن در آن در آن در آن
 بهر جهت در آن در آن کوهستان در آن در آن در آن در آن در آن
 متن و حوضه رودخانه چشمه با این کوهستان با این کوهستان
 از جنب کوهستان در آن کوهستان چوب بوش که در آن کوهستان
 و در آن کوهستان در آن در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان

حوضه

خیمه شیش مستند و قافله و مردوبان در آن در آن در آن در آن در آن
 مرز کوهستان از آن آب مرز کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 قریه کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 بهر جهت کوهستان با این کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 چیمه و در آن زمان سید و در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 بقدره با نرود در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 اوداق با نرود و تا سید چوب این کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 آب در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 برود و در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 است که در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 قریه کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان

که سمت شرقی ولایت است بر قریه کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 عهد الرزاق خان که در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 عهد و در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 خانها در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 خانها در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 معروفند زیرا که از قریه ابابام مرز کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 و که ملک حمله با قریه کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 الا در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 که چها در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 باین معنی که چشمه این قریه در کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 است و در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان
 خانه معروف این خانان ملک مرز کوهستان در آن کوهستان در آن کوهستان

هرگاه مضر و سرد و در سردی از آب با قشر و صفت آن ممکن است که در هر وقت
 مزرعه در هر سال که در ملک از مزارع آن جهت غلبه بر مریض است که در
 جهات شرقی و غربی و در وقت آفتاب در وسط آفتاب و در هر یک از این
 پنج صورت مایه‌ها را در تقصیر است زیرا که جهت تقصیر است و در
 با مریض بسیار است زیرا که جوگ سرد و سرد و سرد و سرد و سرد و سرد
 هر یک از این دو در اوج رشته قنات تقصیر دارد و در این جهت سردی در آن
 قرار مزارع عبیده دارد که جوگ و جیب آن محسوب می‌گردد هر مزرعه که در
 قنات عبیده دارد است جهت که مثل جهت سردی در آن سردی قنات
 دارد و در جهت مزارع از قنات و اوج است و تقصیر آن باشد در تمام
 مریض و در جهت در اوج در این شهر زیاد است زیرا که غلبه بر
 و مزارع کانن هر یک از این مریض دارد و در قنات در جهت و در جهت
 است و است که در جهت قنات در این مریض در اول مایه در
 الاز

غرض از حسن است و صفت از مریض مزارع که بسیار کمتر از یک است
 که در وقت ایستادگی در غایت مریض و در این مریض در
 بر آب می‌گردد که آب که همیشه در زمین است همان قدر که در
 مریض همان قدر که در زمین می‌گردد اگر در زمین بیشتر تقصیر کرد
 رود بر خاک است لهذا آب را با استخوان بنده چون مال مال می‌کنند
 و همان قدر که اندازه زمین است بجز اندازه آن تقصیر مریض کرد
 با آنکه آب مزارع بعد از یک پیش است و در جهت مریض در است
 خواهد بود مریض در جهت قنات الا که در جهت لطف آن باشد
 مریض و در جهت چون بر سر زمین رسد که در در این مریض در جهت
 سه چهارم پیش آب داشته باشد خواهد بود سه چهارم مریض زیاد و در جهت
 نماید لهذا وجود استخوان لازم است که بعد از لطف از آن بگذرد
 و با در دو سه موضع به مریض است آب برده مریض به مایه مایه

القصد از جهت استخوان است مزارع عبیده الا که در جهت مریض
 است و با جوگ مایه است که در جهت مریض در جهت مریض است
 و نظر آنکه از جهت آب هر مریض که در جهت مریض شروع مریض است
 مزارع مریض مریض با آب در جهت مریض در آن مریض در جهت
 است جهت بزرگ با آجر و آب در جهت مریض در جهت مریض
 از جهت مریض مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 سطح و در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 قنات چون سنگ مریض در جهت مریض با مریض در جهت مریض در جهت مریض
 بعضی در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 و در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 از جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 آن در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 لطف

لطف راه است و در جهت مریض آن چون در جهت مریض در جهت مریض
 قنات در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 جهت بزرگ با آجر و آب در جهت مریض در جهت مریض
 از جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 سطح و در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 قنات چون سنگ مریض در جهت مریض با مریض در جهت مریض در جهت مریض
 بعضی در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 و در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 از جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 آن در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض در جهت مریض
 لطف

اطرافش درخت با سبزه و سبزه و صندل و غیره در چار بیکه که با قدر
 زیر دست آن در صفت است که در آنجا درخت های سید و جوز و غیره در آنجا
 است برشته و آن استخرا شرف است بان در بر طهر صبح در آنجا درخت
 ناستبانی بهترین گفته آن قریه است و یا دیگر استخرا های گمان
 مزارع فسج آب و جناب این الموده است و آن چنان است که هیچ
 و صف آن ساقه معوضه شطال و عرض آن ساقه چوب و چوب در آنجا
 است نزع و عین آن هفت چار یک در سنگ و ایک سخته اند
 باشی ر سید و در و بالا در چسبند آن سبزه و در هم است که سبزه در
 عاج در ترفیع آن بدو سبزه در آنجا در سبزه سبزه
 سر و بالا در سبزه سر بود چون در درخت در گت ر که سبزه
 بوستان فرزندین صندلان چون تر از سبزه در سبزه
 بر سر درخت در سبزه بر زبان هر یک سبزه
 بیاد

و یا دیگر در حبه استخرا استخرا مزارع ملک آب و کله عروا که با جناب
 این الموده است و آن را با آجر و ایک در کمال تقیع سخته اند سبزه
 در پست و پنج نزع طول و عرض و در نزع عین است و چنان سخته اند
 که سه نزع مرفوع و شرف است بر طرف آن و در زیر با آن سبزه
 انداخته ای در کمال صفات کبر طهر صبح جان بان روح و صفات
 یافت مرفوع و اطراف آن درخت با سبزه و نارون سبزه که با سبزه
 سبزه آن درخت ناستبانی است که در نزع و در نزع کبر سبزه
 کند و یا دیگر استخرا قریه با روح است و آن را با سبزه سبزه
 عباس است که است و آن استخرا لعل دایره با آجر و ایک
 استحکام و تقیع چنان سخته اند که لعل و سبزه و سبزه
 عیب و تقصیر سبزه و سبزه نزع قطره در آن دود نزع عین است
 و چون سبزه با روح فاطمه سبزه است و این اوقات در نزع

است بر نزع دست راست که گفته اند آنجا در باغات و سبزه است
 فایده یکدسته با لزه از زمین رفته در زمین این سبزه قریه در نزع
 است خالصه این در تقصیر استخرا های گمان و دیگر استخرا لعل و سبزه
 ذکر باشد در نظریات و اما بر که با رنگان چون هو این سبزه
 گرم و خشک است و طبع و اثره جنس آنها در ریاض و با سبزه
 با سبزه و سبزه که است و هر یک نزع هزار حرد در نزع سبزه
 ده هزار و پانزده هزار حبه در نزع این سبزه و سبزه در نزع سبزه
 سبزه یک سبزه و سبزه در نزع سبزه در نزع سبزه
 یک دو تا یک بزرگ بسیار خوب لاجرم که سبزه است که در نزع سبزه
 هر دو سبزه تا چهار تا سخته اند و نیز در عرض راه با دست سبزه
 سبزه آب در نزع است یا تقویه داده و طهر آب و در نزع است
 چنان راه بر که در نزع است بر نزع سبزه است که در نزع سبزه
 بیاد

آب با سبزه در نزع در آنجا موجود است و نزع عین سبزه در نزع
 حبه با سبزه و چنان سخته اند که با دست در تقصیر سبزه
 داشته و صف سبزه که با سبزه استخرا در نزع سبزه اولاً
 دست که بدو وضع بود که در آب این سبزه را با سبزه
 در نزع سبزه نزع قطره و نفع نزع عین است و در نزع سبزه
 نزع در نزع آن با سبزه و ایک سبزه در نزع سبزه در نزع سبزه
 چنانه آب در آن سبزه سخته اند که سبزه و سبزه در نزع سبزه
 حبه با سبزه در نزع سبزه سبزه سبزه در نزع سبزه
 آب نفع ناید و قدر است و در نزع سبزه در نزع سبزه
 نفع است و سبزه سخته اند و سبزه سخته اند که سبزه سخته اند
 از نفع سبزه در نزع سبزه در نزع سبزه در نزع سبزه
 نزع در نزع سبزه در نزع سبزه در نزع سبزه

سبب مشق همه جاقصند یک است که بشته درده و با هر یک
 بزرگ یک دیگر بشته است الا خفاکان و افغانستان این دلیل که در
 منزل حوض و بل و لاک که مستحق همه در راه بوده جان مرض در
 درواغ حب رسته در ولادت بارک حضرت سید الکرمین است
 علیه و آله بخوبی است سر استیب طرف مشرق ابتدا که یک است
 در شمال و در این و در مزارع و در شمال کاشان که
 در زمین همه خاک طبرستان و قمستان رفته همه خراسان و
 در این کوه بر با صدد و عرض و طول مرز همه همین دین درک
 نوره زار است و پرسته است جز به آن نزدیک و نوره زار سید و بشته
 ریک و طولان در حال کاشان الا افغانستان و عرض آن همه
 بقاد است از یک مسیح و در آن کوه هر جا که خاکی در درجه
 کاشان

حاک کاشان در این یک است چون ملک طبرستان و در این
 واقع بودن شود و در هر یک از این شهرها در این زمین
 رسد دریا که رود از ملک زرد در کمان مختلفه و طرح با طبرستان
 چون با خور رسد زمین ریز بوم بوم در بشته با دو که همرا خاک
 رسد و چون از حواله زن و طبرستان بگذرد زمین با رطوبت مرزند
 بطلاق که خلاصه این احوال مختلفه است با رطوبت در
 حاشیه آن کوه همه در یک و نوره زار است و آن در یک مبطع با
 زوق و بطلاق است بجز که که شش چهار زبان با رکن از آن
 شمال است چنانکه در حواله کاشان حواله آن کوه در موضع در یک
 یک مسیح و در فرخ هر موضعی در اول در و در زوق و بطلاق
 و معر است که آهوان دستی که شهاب همه چوین بکشت است
 مزارع و در کاشان سید و بجه که آن فرات طبیعت آنها را

آن با طلا تمامه در پناه سید و یک با صحرای کوه با نکه که هر که
 صعب و با طیف با نوره و در کوه و الغر از یک است بری
 زمینها است یا در نوره کوه کوه افغان و که که در بطلان
 حالات آن صحرا به رنگ رفته تا زرد عقیب آن احوال همه سید
 و در این کسبها تا خنده و نظر با کوه ان مواضع آثار و عکس
 ناله و در زوق و بطلاق سده در قسم سیم سینه اسبها بر کل
 هر چه حرکت در سینه فرود تر شود که هر که به قرانی باده خوردند
 در این کسبها کشته شد که با لره در زیر کوه صحرای کوه با
 مع العصبه آن در کوه و آن در نوره زار در طرف شمال کاشان
 در سه فرخ الا هفت و شش مسیح اصل شهر واقع است و در نوره
 آن یک مسیح در یک فرخ یا بیشتر و کوه لره مسیح که بی زشته
 و در مواضع اول سید با نوره و یک با سینه مخصوص این کوه در کوه
 با لره

پرست مرزده بر عینیک که کوه غنچه یا کوه در زمینها سید است
 از باب اول خاصیت آب و در این سده و در با سرد و خشک با کوه
 در با کوه و خشک بر انباشت با کوه را است یا در کوه بر غریب و بی
 چه سازش در در حواله جو اعصر است یا صبح و ظهر **در حواله** کوه
 گرم است و در کوه که آن در هر عرض و طول آن از خط استرا و جبهه
 خالدر است انشا و آن عقرب در حواله شمال خود در باب اول
 میگرد نظر با کوه کاشان در از سیم چهارم است و با حق کما عدل
 در این الا سیم الرابع و حسن با و الا فیه ما و در اول در طبرستان
 و طاق چون عرض کاشان خط استرا در چهار درجه و طولش در
 خالدر است و شش درجه است پس قریب هر کوه در جات عرض
 واقع است و فضل از همه آن قریب با استمال است و در بعضی
 طبیعت بر وجه حسن میگذرد مثلاً در کوه و در طبیعت آنها را

میسانیه و از فرط برودت اجبار و زردی شستنی را زبان و فواید
 غیره را در یک کین را برین لب حضرت میسکند و تاستان که در
 و صمد در جستی را فرق نماید تربیت کند و کمال را در دو افسین از
 کمال حرارت عبرت عرق نه از در چهار و عرق نیز که برین جنبه است
 تبریف در وصف نیست پس معلوم شد که جوهر کاشان مقصود است
 بر حسب در جت عرضیه و طایفه قریب است ال حرارتش فایده
 و با حالت که مرخص است و در هر حسی جوهر کاشان نظر میسکند
 در بار یک و جوهر لردک نوزاد و بند یک است میسکند که در بار
 در طرف شمال در یکستان در جاب است مشرق و کوه بار در
 جنوب و حلاله مغرب واقع است و مسوره مملو و مقرر است که در
 عزوت است با طبع جنوب شمال و غیره نیم متره شمال است و
 چون آفتاب طلعت نماید الا شام باز گشت که در اوج کوه بار که

شام که برودت طبعی را با شام که خاک شود و هر مرض از زمین
 که با طبع یا بالعرض و آن صیغه بود و در طب باشد مانند یکستان که در
 و حلاله کف از که طب و مسوره را که در اطلاق است نسبت از
 و هر بار که در کشف کشف در هم فشرده و با لیدر چون جوهر کاشان
 کوه مقصود فرج و حلاله کف فی الفز هر امری در این جنبه است آید و تمام
 کرده و هر امری در جاب و در جسته جاب را به لیدر است نام تمام
 شمال کاشان لطرف شمال که در بار یک در یکستان است صورت
 باشد و چون آفتاب طلعت شود و حرارت طبعی آن در هر امری
 مزره تصرف نماید بالضروره تقسیر و تمکد کرده و اسباب جزو
 و توجع هر اکورد و چون فشرده در بار یک و طبعیت کف با لیدر
 قبول حرارت کف با لیدر مرقعه و در آن را با شرف است
 ساخته اجزا صغیره کف را که بر طب است با لیدر محول و مخرج

کمال حدت و در عت دعایت بر است در کف مغرب و کاشان
 که در حسی که در هر دو کوه که طرف جنوب است راجع به زبان است
 و لیدر عکس که مر و لیدر حسی را در کاشان و عت مغرب شمال و هر
 شمال از نام تا شام طرف جنوب فاعبره و اوله الا لیدر و در
 این احوال باید دانست که با وجود زمین با در هر کرم و کف است
 شام از در بار یک و نور از یک کاشان و مشرق فتن اجزا صغیره
 کف که عت تا حرارت و بر است جوهر است چنانکه با در هر
 که از سمت سیاق و طرف باستان و آب مسوره و کاشان قرآ
 سرد سیر و کوه هر بعضی از اسباب طبعی بلکه در مسوره این شهر
 و در هر طرف و جوهره اصلاح معارضه نیز که در مسوره است و
 در این بدنه متذکر و متذکره میوه فایزین الام که کف حسن طایفه
 با هر سکون و در کاشان است که فصل از لیدر میسکند و در
 و لیدر

و اسباب ابطال فتن و کف است بر لیدر نیز که در اوج کف است
 در جستی تربیت مرشد و کمال میرسد و در بعضی بعضی نظر علم
 سه ماه تمام حرکت میسکند و در مسوره از منبع خلق همه در فتن
 هر امر این شهر موافق است با لیدر کف کف در هر امری است
 و در طب سه ماه در کستان مصلح و در انما که در طب طبعی حرارت
 بر است سه ماه تاستان مفید و در بار است تطین جوهری است
 با نیز نافع عکس انما صیغه در بار کاشان جوهری است و در صغیره
 در قسید حیات ذات انزایب در جاب و عت و نظر العت مطبقه
 و محسوسه یا حاشیبه بقا میسکند و با طیار این شهر راجع است
 بهر عکس که برابر انما مقرر است آن در طرف جنوب در این
 و چون چند کاشان را در راجع است ال لیدر اصلاح کرده
 و مردم این شهر ذکر و در انما مصلح الفقه و صبح المراهجه و نظر مردم

خسته هوامردان غلبه صبر از درود اوی مزاجند با صفت این
 و جودت فسم و غیره در در اندیش و هر بان و غیره دوست
 مستعد انواع کلمات صریح و مستند و ختم است مصلحت در در
 علم فضا و حفظ غایب از غلظت وقت و تدریس زبان هوامردان
 سازگار است چه که طبع نوزادان است و هوامردان نیز که
 و خسته بعد از بسیار صبح البسیه و غیره با باقی است و در غایت با
 نوزادان سازگار و غلیظه و پاک در این و حسن خلق و نظر و غیره
 امور و بعضی معانی نیز بر نوزادان و ملک و جان نعم قال الطفا
 و صفهم قد زاد طبیب انا دیت الکلام بها **ما بلکلام من صحن**
 بکلی و اولان مردم این شهر نیز معتدل است چه مرد و چه زن
 بسیار از نام آنها غالب غالب سرخ در در است **مرد جسم غلیظه**
 نازخ چشم سرخ نور بندرت یافت شود **چه چوده جمعه نور** که سرخ
 در در است

و از برای کرم خشک عارض هوامردان است مرتبه اقل است و در
 بر تریه که ملاحظه غلبه یا تر بار از قبیل است و در غلظت که در
 و سیاه پوست و حیا و دانایا میر جات **مانند الیه و اول و اول**
 و کلاس و اندر ترش و شیرین و از سر و آب مانند آب بود
 نازخ و آب غلظه و آب تر جوات و غیره در هر فصل هر چه
 و از برای رستگان نیز میزنند و در غلظه و دانایا که در کفایت
 در خانه آنها را کشند و جان حفظ نمایند که تا چشم روز بروز غلظه
 نوزادان تازه باشد و در **در این میر جات** در این است **مانند سیب و کلاس**
 در نشت و حسینی و انور و نایا و بزرگ عید و نقد شهر غلظه
 نقل فرود شده تا هر کس طالب شود حاضر باشد و در در سرخ که در
 کست جزند و در سر ماهه تا باین آنها **کلیه غلظه** و کسی عقیده
 بیلا قات و قرار کسیر روزه و کسیر در در غلظت سر در غلظه

نظر باشد خاک کتان بعد از چیده چیده در در است **در جسم**
 یکا و در نامها و در زینها بسیار در بزرگ روشن به رطوبت
 هر اشکل بر جبهه عذرات مانند حوض آب میسند و قاعه در این
 و غیره که هر یک چهارده یا نوزده یا بیست و یک یا سیست
 برابر هر یک ساخته در راه با آنها در در و از بزم با هم نقد در در غلظه
 جوهر شمال در این نیز میسینها در است که اگر جوهر غلظه در در غلظه
 مشقات و در در حله چون در در است **در در در در در**
 در با کل استر حمت الاقرب نزدیک است نمایند و از میر جات
 تر بار کیم در این در در با که در در کیم سر و خشک شود که در در
 و شبها با آنها را بنید و با سینه و جویا هر از کتان در در در
 مجرب است اما سر غلظه در در اول شب بودت ماه در رطوبت است
 و سبزه و قیوح هوامردان و در در شمال در طرف جنوب کوه در در
 در در

نماید و در سمت شمال رنگ در در است **رود در در طرف** که با
 معتدل بود و در این شهر خشک و باطوات شود و در غلظه در در
 حواله صبح هر کس محتاج بشد و لاف **فصل اول** از باب در
 در این جسمه و در که نقد در در که باشد **در غلظه** که در در در
 باشد باشد چند و نام صیت است **در در در در در** که
 در در غلظه با در در در و خاصیت صیت **در در** از باب در در
 و در در در در در در در در در در در در در در در در در در
در در این دو فصل در در در در در در در در در در در در در
 بعد از این که در در در در در در در در در در در در در در در در در در
 واقع در غلظه که است **در در در در در** که با غلظه که در در در در
 که در در در در در در در در در در در در در در در در در در در
 بعد چنان در در در در در در در در در در در در در در در در در در

دشت به دیمه رستان انداخته بجهت دینا و دیگر در پشته سارا
 بر سر دایره شکر را از زعفران و غیره که ساخته چون درش را کند به قند
 برز در تان از مسکه از مسکه با شکر که میسوزد و بکند و در آن
 سفالها را در مرغی خود را بر آن ریخته باشد که آن سفالها را در آن
 تقسیم کارشان بنام زعفران کرده اند و در وی کار سپهر است از طلا و
 السبع حاکم دلاست که در قنبره از طلا و صغیره مضرب بود که در
 ما خود و بخراجه سلطان مضرب است که در قنبره شکر بیج الی صند رود
 جمله کور در با نونه از دونه مرده و کینه نونه مع العصبه چون قند بر
 را اسی بود بقند مرغی که در کشت و کثرت استعمال قند مرغی
 که سینه العصبه مع الفلین و کهنه رست الی امین دینا و دیگر در طلا
 محوطه کاشان قند واقع در شهر رضایین قریبین خرق و در اول
 در قند از کینه نظر میرسد از جمله با نام مستبره مملکه بوده و دیگر در کاشان

بسیج چه اسم دار مسیح یافته دینا دیگر از جمله قند های
 مندرسه قند واقع در مسکه زیر بند در شهر درم است و آن نیز از
 متین حصین بوده و با باغ در زمان بنام آن مسکوم است و با
 این که قند قلع است که در کستان و دامنه دشت قند
 بهلو رسته قنات مرزعه حایر آباد واقع است و آن قند چون
 در حواله احکام درم و مرزعه نصر آباد است خاکش را بعد تقویت
 مرزعه قند اند و با زمین است کرده اند و با ارباب بصیرت و در
 که در امارات و آثار عمارات و تفرعاش نظر میکنند بفرستاده
 که عجب معتقد و بیع منیع قند حصین رفع بوده و مسلم میدانند
 که با آن از جمله مردم بزرگ با عزم و پیشرفت بوده از جمله
 مردمان آن قند نیز از بیخ فرسوده راه پاریج از کینه مسکه
 رودخانه درم سه چهارم بعد از آن کف رودخانه با مسکه در

کمال استحکام ساخته و آب با قرا بر کسیر که در آن رودخانه
 بان قند آورده و این شهر در سینه عظام و خواص شهر عویله
 مشهور است و بقیده شود و در آن این قند نیز از بنا با قند عویله
 است چه که در آن رودخانه موافق آنچه پیش گفته شد از بنا با قند عویله
 ریاست و در دهنه آن رودخانه ابتدای مرزعه درم عویله
 قند عویله مملکت از بس معدوم الاثار است بقصد بصره
 مردم خلاصه در آن دامنه چسبند قند مملکت است که قطعی از بنا
 قند عویله و از شهر موزر مشرب بعد از آن دانه علم که بقیده عویله
 موزر با آن اسمیه است با فرعون دیگر در دونه و دیگر در قلع
 منید عجمیه که از شهر موزر آب میرده اند قند موزر قند عویله
 که با بقصد در وسط احکام مرزعه امین آباد حجاب امین الودک
 شده اند و در سینه آن موزر که این دو قند در دشت اند قند

بیکدیگر خاکش با نشانه بقیده است اندام موزر قند عویله و دیگر
 قند قدیمه قند سنجان است که با قند یک میسر راه بالا تر از
 قلع موزر در اصل دامنه واقع و از اب قنات فرمایند که
 طسبیان مرزعه مشرب بعد از شهر قند موزر یک وسیع منیع
 خلاصه در این شهر عویله در آنچه ذکر شد چند قند حایر و دیگر
 رسیده و با از قند با بر عیتر است که در مرزعه با کینه چند نفر
 و جوان چشم آنها ساخته شده و در آن از آن مرزعه آثار کینه
 قند خرابه نمانده است و البته انها قنات موزر قند عویله
 محوطه کاشان قند در آن شهر است که در مرزعه ملک آباد در
 تپه که از سه جهت مشرف است به کاشان و ملک آباد و کینه
 در طرف جنوب مشرف است به پشته های بلند خاک بوم که در آن
 مرد شهر که در دهنه رودخانه همز قند است کوه با شمال آن رودخانه

و آن قسمه مثل است برش برج بزرگ مستقیم حصین رنج چنان است که
 سه چهارم رنج راه از باستان چوب پریش که در وسط رودخانه قرار
 نهر از سنگ در یک است حکام از لطیف رودخانه چهار
 شرف بکف زمین رفته همه جا آید تا با کوه زن و مرد که استوار شده
 مرز به است که بقعه در آن مستقر شده در آنجا آن نهر آب و در عقبه
 یک طرف دره عبده الله آبا داشته است بجا بقعه ساروق که در زمره کوه
 خواجه نه میرود و یک شبه دیگرش از یک روش پشته با کوش کرده
 آنها آید و در پشت پشته با همه جا آمده و در آن بقعه نه و عجیب تر است
 چون آن پشته با مقبره کوه رسیده است در سر دیگر است در سه راه
 بر این است سر نموده و لایه در آن نهر سر نموده است که در منزل است
 نهر از یک رنج زیر زمین تا قبرش آید بر سر زمین یک دیگر نموده
 چندان حکم ساخته اند که گویا در این سه چهارم رنج از یک با یکدیگر
 است

ست و در اول قوس آب را در آن نهر سر نه با سحر عریض که در آن
 کوه ساخته اند آنجا تا اگر سنگ و غار و خسر در حد آب بنه در آن
 است و تا بنه و در سر بر بر سر پشته است حصین و در آن قبرش است
 زمینی شده تا در حد که سر است سر پشته است آن دو بقعه که بقعه در آن
 بقعه ساروق است سر آمده و خلاصه گویند که در سیم ایام حمله
 از سرش آن که از زمین سلطان و حکام طغیان بقعه بقعه در این مرص
 که از طرف شمال قریب است و با ده ولایت عربی ایران است
 طرف جنوب مقبره کوه رسیده و فرخنده شده با ده زان و لایه
 عجم و عرب است حصین بقعه حصین مسیح تا نام مرده است و با سحر
 بر این خود ساخته و در آن نموده و بقطع طرق و نام اموال و غصه
 و در تقابل مسفران و کاردان مشرف بقعه بقعه است که در قرار کوه
 میرسد با این بقعه بقعه در بنیاد حصین نهر کاشان بقعه بقعه در اول است

و بقعت و اجرت حضرت قائم است حصین بقعه الله علیه و آله بوده که امروز
 در باجه و ده سنگیده درین قلاع کلا که در پیش معروض شده در حاشیه
 دامنه و در یک رسون بقعه الله اعلم که در چه زمان و در آن این
 قسمه در آن میان شده باشد و لایه از آن آن در عقبه با ده
 خشت با سربسته آن هر یک چهار رنج بوزن شاه و ده کرده در ده که در
 و طول و دو کوه سخن نظر رسیده است و یک دیگر از جمله سربسته در کاشان
 بقعه ساروق شنه است که در قریب ساروق واقع است اگر چه در
 از جمله قراقرم به پهنای بزرگ کاشان است بقعه در آن راه و امارت
 و کاشان و طایفه این مسجده و غیره با که الان بقعه سربسته بوده در
 محمود شرف افغان با خاک پشته شده و با در باب بصیرت عقیده
 است که با آن قسمه به سربسته بقعه بقعه مرز به است در آن کاشان
 بقعه در ساروق می گفته قریه را هم سرب روق سرب و سرب و سرب
 است

و آن قسمه است وسیع و متعده است مسیح و حصین رنج
 با وصف آنکه متفرق است که همه خارج از آن و مقبره بقعه سربسته آن بوده
 از قبیل شتر خانه و قاطران و صطبل و با در کوه چشم و با سربسته
 و لایه همه را با یک پشته که در بورت اداک داده اند همان با سحر بقعه
 افزوده که بقعه آثار باقی است بقعه یک بقعه بزرگ در نظر است که بقعه
 که با این بقعه و قسمه در آن در یک زمان بوده و با حصین این
 با کاشان آن از یک طایفه و یک بقعه و درش روزگار که در آن بقعه
 تن و دیگر از طایفه و قبیه است در آن در اب بقعه با سربسته و سربسته
 داشته اند که در بقعه سربسته خواجه داشت و استخوان را بقعه ساروق
 بقعه بقعه است که ساروق جمع ساروق است و در آن است
 بین بقعه سربسته و بقعه سربسته اسم سربسته اند و در بقعه اند که
 ساروق اسم بقعه است ثمریه این بقعه اخیره اند که از قراقرم

در عهد و شورش اب راهم قسمه ساروق بگویند و یک دیگر قسمه
 خواجه داقده در عهد و کاشان قسمه خواجه است و آن را مردم که حسینان
 کاشان در او بر دولت خاقان غلغله ایشان مخوف در مرز غلغله خواجه کاشان
 بنا که معروف است بنا کرده عرض طول چهار حصه را بنا داشته که در
 کوش بر پشت فرج بر جریز حقه و چنان است که آب قنات آن
 مرز درون آن قنوطها هر طرفه و آسیاب هم در آن آب در است ^{لغظ}
 چهار حصه را بنام فرود بخشه و طایفه آن نیز در اینده بجهت از ساری
 آثار را به است کاشان در ساری عملت زرعت و معصل حیوان ^{حسین}
 دست جریز آن است دیگر در قنوط ساری هم در کاشان یک قنوطه در
 در کاشان و یک در دهنه است و این دو محل هفت آثار در امارت ^{بیت}
 با وصف آنکه همه عمارت و بورتان با خاک است نه همه عمارت
 نه آنکه بنظر برسد از حسینان خانه ها و کاشان و قنات و یک حصه در
لغظ

معلوم میزد که هر یک شهر بقصه بزرگ بوده و نظر با کاشان است
 زمان نامزد و ماتحت و تاراج بوده ولایات قصبه که در بعضی
 شهرکس مس و دهنه ر واقع بوده اند ناچار و لا علی قسمه کلمه
 مسیح و سگم واجب بوده که مسلمان ضرورت کنی بن علوه و از
 یک که در آن آن ایام را داشته باشد و لا نکند چنین قنوطه زیاده
 و متین باید باشد که در ایام ماتحت و تاراج و شتاق و دست اندازان
 زمان که در واقع مردم ایران مانند حضرت و سبعه آنکه واکول
 یک دیگر بوده اند و از آن جمله که در مرز آنکه و دیگر از قنوطه
 محوطه کاشان قنوطه داقده در قنوطه شورش است و چنان است که
 قسمه کلمه متین بنا کرده اند یک از جمله که یک تر است که در
 واقع شده و طایفه اسمین است که آن دیده مرز قنوطه اصل قنوطه
 خانانین القدره و صفه غراب کرده و یکیش سید دلب بنار حقه

و این که است حسرت و این آن عهد و یک دیگر قسمه است که در
 نهایت و نت الهام سب یک از مرز آن است بر در عا خاک بود
 بنا کرده و چهار برج بزرگ در چهار گوشه او حقه و یک نه پنج
 در وسط آن بر افراشته که بعد پنج فرج در یک بر بروج همه تر چنان
 است که هر کس در چهار حصه آن قنوطه نشیند همه آن بجهت و مسود
ر از مرز قنوطه قولد الحسین آباد و در هشت ربع عارم که یک طرف
 با سکنان و دیگر بقسم آباد و میرود معاینه چنانچه در عهد در آن
 قنوطه چاه فرج آسیاب حقه اند و یک دیگر در زیر بنه با مرز
 آباد که در لغات شورش است بنا کرده اند و آن چنان است که
 طرف شریف مشرف است به چاه کاشان که در کاشان می آید در
 طرف جنوب مشرف است به چاه که در کاشان است و در هر دو کاشان
 از طرف مشرف شمال مشرف است بجهت شورش حسین آباد و در
لغظ

متر منتر میزد که هر یک در این قسمه نیز از جمله قنوطه بزرگ
 مشتمل بر تمام عمارت و با حقیق بوده نظر با کاشان در دراز
 آن را بر پشت اطاق مرز غلغله بوده اند با طره از نظر برین
 و در درین آن قنوطه را نیز قنوطه ساروق گفته اند و کاشان در
 است که در حجاب این قنوطه از یک تیره و طایفه بوده اند و چنانچه
 از آنها بقصه یک تیره بر تاپ معتقد و چهار داشته اند و مسود
 بقطع طرق و مسود کرده اند و یک دیگر از قنوطه محوطه کاشان
 است که در کاشان در شورش حسین آباد در لب چاه و افغانی
 واقع در با شنه و قریب آن نیز قنوطه نزدیک چاه عرب کز
 با بوده و این اوقات زیاده و منهدم الا آثار است و از حقه
 خارج است و اما قنوطه اولین از جمله بنا های است که هر کس بصیرت و
 بصیرت در آن خاطر نماید که کعب بنا به بزرگ و آنرا در کاشان

و آنچه از آن قسمه الان بود است یک برج میست که در وسط
 بر آنست از آن بوده و از عقب آن انارها نهادند و در هر طرف
 که گویا آنست و در آن قسمه از آن بوده و این قسمه بصر در آن
 آید در سنیا و در آن گویا که همین اعراب میست شهره که الان در
 این صحرا نظر باطله میست و علف چو سپاسم بر آنست و در هر طرف
 پانزده سینه و یکصد و پنجاه در بر پانزده سینه و یکصد و پنجاه
 که گفته است بر از شهر خود در آن صحرا چو امید مند و چون
 روز در عید نوروز خود گویا در آن قشلاق خانه و با یکدیگر خود را
 بر شتران با کیش هم کرده یکبار در آن که سیاق آنها
 کوچ و آمد در قدیم الایام احمد اد همین عرب میست در آن
 قسمه و تقسیمه سخن داشته و بعضی از جهان طایفه در آن در آن
 بوده اند و همگام سیاق شبان و در با مان که گفته آن و شتر را
 آن است

بان می کوچ دوده و چون نسبت قشلاق شهر رحمت گفته اند
 اشرف محمد صفت آن است تحت و تا راج این صد و آرد و تم که آن
 با راج و راجی با لکه است و قشلاق و غارت خود از دوده تم و تمام
 که از پانزده سینه قلمه عمر یکصد و پنجاه است و در هر طرف
 که شتر و گفته اند از آنست که از آنست که در آنست که در آنست
 است بصفت و قشلاق آنها زود بزکان و در آنست که در آنست که در آنست
 گفته در صد و پنجاه و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 شب رسیده و هر آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 با و هر بار صد که شتر است و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 تا رفته است و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 که همه کاشان و طرف جنوب که جهت تم است که همه کاشان است
 او تراق گفته که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست
 در آنست که در آنست

قد و غارت کنند از آن کوچ چون پانزده است که در آنست که در آنست
 و شتر اینند از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 طرف شمال آن آبادی در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 سبک و از قیمت سنگین بود بر شتران است و در آنست که در آنست که در آنست
 آن بر شتران در زمین جاده عرب که در آنست که در آنست که در آنست
 که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 فرود از بر شتران است و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 ان اعراب است و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 و است با و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 زنده در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 دود و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 در روز و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

طیلس و باقیمت است تا راج زنده و آنکه بود از غلات و در آنست
 جنوب داشته است قلمه و با در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 قات محمد بود که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 آن محوطه پیچیده و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 این گونه آبادیها که آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 تا تحت تا از اشرف محمد و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 قطع و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 تم و کاشان است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 خلاصه است و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 همین بود که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 شتران که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

این اوراق کمال ایجاز و جملات مستقیم و بی حشو است
 باید دانست آب و خاک در هر کاشی چون از تسلیم چهارم
 عرض طلال از خط استمر و جزو بر خانه است قریب بر کثرت
 زراعت و کثرت باغات و آب از هر جنس و در غایت
 مراد و زراعت و خاک کاشی هم از همه جا بهترند و در سنن زراعت
 است از نه و هم با سیر مسم با کاشت و زرع همانند و شایسته
 دانست که زمین کاشی مطلق چه مبله و چه بک چه که سیر و چه
 سیر چه یک بوم مانند آب و دروش آب و دران و سیر و او برید
 آید و اگر چه در دست و در آب و جیره و چه در پستان شکر
 سیر است و چه خاک بوم مانند قرا و مزراع کبیر و طبع بزرگ
 و در اندک هر آب و در کاشی و در اوراق این همه و در اندک
 اثرات طلب است و از خاک و خاک و در خاک کاشی است
 لاله

مدرسه لاجه و ناچار است و هیچ حاصلی به خاک که بستر باشد
 کند و بخورد و مندر و نه و در در ارض موات با این معنی که در زمین
 مال و یکسکه زعفران را که در کوه کند بکنند کند و دروغ بکند
 زمین را اگر چه در هر کوه آب کاشند و در هر چه هم کند در آن
 پاشیده و تخم و شیار کنند با درزه کا و با بیل در زمین داشته باشد
 که تخم کند با چه پاشیده خاک آن را ضبط کند و در هر کوه که در
 بند و در هر یک کند هم در آن کرده و دیگر سیر است در دست من کرد
 راجع صد شتر را در هر سیر یک که کاش کرده خاکش را برد
 وان دیگر سیر است و در درزه و آن کند هم در آن حال بریزد
 سیر در جهان خاک را بر در آن تخم بریزد و در کاشی سیر
 است آن تخم نشانه و پدیدار خاک چال نماند و در هر کوه اول
 و از نماند را بر در نماند و در نماند را بر در نماند

در خاک کاشی
 در هر کوه که در
 در هر کوه که در

در زمانه کم زمین زراعت را که رند آب برایش منته و این نوع
 را که در کاشی خلاصه این دروغ زراعت هر که از آن
 که اول فصل با نیت کاشی باشد تا بعد از عید در روز پنج
 باب است آن روز برود در درزه و چهار دهه مشرب در آن
 شتر سیر در درزه و چه کرده چون خشک شود با قطر با کاشی
 نموده مغز آن تخم کاشی و اما در زمین در پستان همان سیر کند
 و بخورد کاشی و یک کند را در اول پاشی و بخورد در آن سنه ماه و شرط
 کاشی کند و بخورد در پستان در پستان در ارض موات است که
 تا بشر خاک با لاجه در وقت حشر اریه حاصل نموده
 را شتر سیر و چون یکسال کشته شود و چند نوبت مندر در
 قوش مجذوب ریشگی که کرده و حرارتش اطفاء شود چون در نماند
 بجز اینست زراعت کاشی در وقت پیوسته است و در آن
 لاله

در هر کوه که در
 در هر کوه که در

موات خاکستان مانند قرا و مزراع کبیر و طبع بزرگ و در آب
 کاشی و در اوراق اینها از نماند که خود کاشی سیر عدا
 کند هم بند و آن کار هم ممکن است و پاشیده و خاک کاشی
 میزد چنانکه اول است در پستان در هر موات را که در نماند کرده
 یک نوبت یا دو نوبت کاشی در آن زمین پاشیده آب کاشی
 در آن بیخ آب با آن همه است که در هر خاک بوم با طبع حرارت
 داشته و آب لاجه در در خاک با آن نماند کرده و در نماند
 شده باشند و این علت تخم مندر و آن کاشی کند و سیر نماند
 سیر کند در پستان زود بزود کاشی کرده و آب طلب و در هر چه
 قاشی خورد و حاصلش کاشی نماند آن بیخ از پستان آن زمین
 در اصلاح و خوش طعم نماید که تخم را سیر کند و هم کاشی است
 خلاصه زمین مندر و در در پستان بیخ آب کاشی در نماند

در هر کوه که در
 در هر کوه که در

را با جسد نشکر که با بریسیم که تراشیده و این یک ده
 پانزده صبه تخم جمعاً برود و پس در از که در دم خاک برداشته
 برود آن ریزد و بماند زشتان چه تخم ریزد و سید در خاک که
 سیم را برود صبه و آن دو روز در حال صبر کار را نهایت
 رسانیده و آب برایش بنهد و چون سبز شود و چند بگذرد
 که در او سه بوته و آنکه در ده زاید بر آن را از ریش بکنند و در
 مشروب دارد تا بحال بر سه مع لقمه ماش را هم در زمین تازه
 در دیده جو کندم با زمین و با ریا را داشته و در تخم صبه رویش
 کرده کا و کا نماید و از صبه لایه است که پنهانک بجزیره
 و اما کاشتن چنانکه زمین را در زمین خاک انداخته
 دهند و در اول لقمه با با بریسیم افشانند و با ورزه که در
 این دو همیشه نمایند و من و مرزس ادرم کف و در تخم صبه
 الا اعماده

کودان
 در وقت کاشت در زمین را
 با تخم زرد و سبزه و کتان
 و کتان و کتان و کتان

این در وقت کاشت در زمین را
 با تخم زرد و سبزه و کتان
 و کتان و کتان و کتان

که در این
 در وقت کاشت در زمین را
 با تخم زرد و سبزه و کتان
 و کتان و کتان و کتان

را نرم کرده جو سبز بکنند و زمین تخم دان چنانکه آب کرده
 چو را بارش از این آب بکشند دست کرده در سبزه که از ده
 سازند و آب بجز در خاک که بنده تا پنج شب رسد از وقت چند بگذرد
 با ریز جاده را تا با لار زانو و زوده و در چند روز است چه کشته
 از آب در زمین و چند جو سبز از آب بنهد در حال سبزه
 چنانکه یک جو کف دست راست کرده و دست راست در میان
 همین داشته تا سر ریشه آن در در حین آب با صبه که بنده
 کند سبزه که یک بند آن بیرون باشد بطرف چو را نهایت برده
 با زشت نماید بطرف دیگر راست کند و چون سر تا سر زمین را
 نماید از پله کار خود رود و بعد از سه روز با بند آن جو را
 آب کند اما قدر از حش آب پائین تر و بعد از آن بوزنه
 دوازده و چهارده مشروب نماید تا زمانیکه بند شود دست که

خود خادانت
 در وقت کاشت در زمین را
 با تخم زرد و سبزه و کتان
 و کتان و کتان و کتان

کرد در سرش را بجز زرد که هرگاه است برک نود سرش غنچه کند
 دستعد کل کردن کرد و چون کل کند بر کهایش با یک دانه
 مانند در حقیقت فاسد و تبه کرد پس چون سرش را بجز زرد
 بوته صبه صرف برک تا شود هر یک بکف در مجربه کرد و صغیر و زرد
 شود و چون مفعله بجز زرد با هر یک که در تریا به شرط است که کند
 آن دست با بزرگ شود که هرگاه با هر چهارده در تریا چو را نهایت
 کند و آن دست با بجز سبزه آن حاصل بحال زرد و چون با زرد
 مهره شود آن جو را آب دهند و در دیگر بیاید و آن چنانکه
 در پاریه در آن جو سبز در آنجا باشد و زرد که کار خود در نه سبزه
 چو را نهایت بر آن چو فرود نشیند در روز با افاب بنده و یک روز
 آن را سرخ کند آن وقت بیاید و آن چو را بگردانند که در
 دیگر سرخ هم سرخ کرد در مفعله بیاید وقت طلوع صبح که آن
 الزام

از شب نم بود از نرم است دست کرده در حال و تا اوسته و در
 انبار مفعله سموات حاضر زرد و برک بکشند و بعد در کسب با
 در سرش را به وزنه و یک دیگر چو تر است که در ماه آخر تابستان
 بکارند و در ماه آخر پائین سرخ کنند مع لقمه این همه زراعت
 صبیح که میرسد در در سرد سیرات نیز بعبیه حبه را با کتان
 بکارند که در هر دو پنج زمین است روز چهار که میرسد که در
 چنانکه خود در در سبزه با کارند در سرد سرخ صحر کارند و کتان
 با برود که میرسد چو با بیلا در قیسیل عدس و کتان و کتان
 بزرگ که همه را در ماه اول ملک زراعت نماید **نص** دوم در اقم
 زراعت ششتر آن که میرسد و در سرد سیرات و ابتدا آن در
 که میرسد اول پائین است که حاضر شوند و شروع در کشتن که سبزه
 و چون در آن فارغ شد بکنند و در کتان و در آب و در کتان

مخ شروع کرده پشت بطرف انا بسته در تا سه عرض رخ را
 یک ذرع باین شاخه در جبهه خود بریزند چنانکه قطر با بار از زمین
 کثافت عبور تواند کرد بعد بید از آن چهار چهره رتونه با سینه
 باشد زبان را بر یک ذرع بند سر آنها به ترتیب استاده چاره اولین
 بسیار را به طور یک دیگر داشته که بر خود را عاید داشته یکی را بر
 کثافت به حالت در برش فرود آورده تا دسته بر زمین
 آید که فرود برده بعد بر سر خاک تقاضا از موضع بسیار با
 کثافت بریزند و از این موضع که نشسته خاک به طور اکی را کشند
 بهین ترتیب از محیط خود عرض پنج را طی نماید و آن چنان که
 به طور چاره اول مستند بسیار خود را با بسیار اولین که در
 ذرع که شده است فرود آورند و خاکش را بر جلو خود بکشند
 و از آن موضع در آورده به به طور آن که همه عیب چاره دوم می باشد

عبارت
 در جبهه
 در زمین
 در کثافت

الذکر

اول باین آید و که یک مبرج را سهیم با مبرج را سهیم در هم
 چهار مبرج را سهیم با سهیم با سهیم با سهیم با سهیم با سهیم
 که آن کف ریب آورده عرض پنج را بسیار رند از یک طرف چون
 بهایت رسید و عکس حرکت کند که گفته اند چه که بزرگ در
 پس قدم آن بر که پیش است که بر یک طرف بین زمین
 و از طرف ریب ریب را بزرگ کرده یک ذرع روی زمین را یک
 عمق رسیده خاکش را بقاعده در جلو در دو چوبین و در هر دو
 پس آید تا به دیوار طرف انا رسد و وقت بهر دسته در یک
 خود آید چنانکه سدی کند و قطعات حاصله همان چنانکه
 حسب استعداده در اوصاف همسور کرده و بنده نماید و در بار
 هفت چار یک چو بهای عرض و عمق در کشته در کف چو بهای
 و تا عده چنانکه حاصله چو بهای هفت چار یک است حاصله چو بهای

انار و تا یک را عرض چنانکه که از درخت با بار آور بریده باشند
 که هر یک از با تا سر کمر از نیم ذرع باشد یک نفر در میان چو بنده
 و چو دیگر از چسبه با رانار که عرض رتونه اند و دوشه دست او را
 پایه یک شانه را در دست چو بهای که گفته اند از طرف بین که از در
 از طرف ریب ریب چال دوشه دیگر را عکس کرده با دو
 که به طور آن دوشه با طرف چال چسبه و یک نفر که بیدار است
 آن چال را که در لب چو بهای است بر در آن رتونه بر در آن چال
 و بهر چو در اعصاب کرده آن خاک را با بر آن کف چو بهای
 هر دو در زمین کار فرایغ شده که آن دو نفر چال دیگر را بر رتونه بیدار
 و به تکلیف خود که خاک بچسبند و بهال نمون است حال که در دو
 این سه نفر در این قطعه و که لنگ هر سه نفر قطعات دیگر در
 چو بهای سه نفر عرض آنها را بزرگ کنند و در دست دیگر در طرف چو بهای

مظفر گرفته چو بهای یک شمشیر و عمق و شمشیر که در میان آنها باشد چو بنده
 و مقصود از اندازه حاصله چو بهای و چو بهای است که بر
 شدن و مبد کشتن درختها در هر قطعه و نشه که ملاحظه شود عرض طول
 یکدیگر باشد خلاصه اگر که مسیر است متن باغ را درخت انار و اطراف
 و چو بهای آید که از درخت دیگر درختها بر میوه دار و باره درخت با
 باشد سپید در چو بهای کشند و اگر آن باغ در سردسیر باشد شمشیر را
 درخت انار و چو بهای با چو بهای آید که از درختها درختها
 در مانند سب و به و مقصود کلیه و کجانی و اناک و بهر دقت چو بهای
 و در جامع همه در هر فصله هر یک درختها را با در در قصبه
 و عرض و چو بهای و ترتیب و قطر ریش نه چنانکه از طرف چو بهای
 چو بهای بر دو طرف چو بهای به نرسد تنها آنها همه چو بهای
 بهمان باشد و انا و وضع عرض درخت انار و تا یک عرض رتونه چو بهای

انار و تا یک

مشکل رفتن بسین بند با سنگ چین دانه با سنگین نون و مقصود
 از این اسلوب و آداب و عبادت است آنست که در حجت های
 ریش در روپ ریش قهر را از عوارض آفتاب فزوده و پاره نون
 همه نوع کارش انجام رسیده است نماید و این در صورت است که از
 طرف دولت و قبل حکمت بخت با دانه و اباد و باغ بزرگ حکمت
 دان کم مکن که ملک در میان رعیت که چنین است با ب و پرتی
 مذکور اول اغنده ماه شروع نموده تا زبانه چرخه انار از
 انور سراج شود هر روزی یک کار صورت دهند و انجاری با
 بوقت برت نماند تا خرقه تمام کرده و باید دانست که در حجت انار
 انور را وقتی با عین سنج که تازه برش نوار شده و در دور برین
 زنه که اگر روشن نماند غلبش حجت و فاسد کرد و اگر چه انور سراج
 که صد ادمه این فن است گفته خواهد که نود بیع ترستان ارم
 اول سال

قوس نهال کار در حجت سلم نهال عبارت است از حجت
 ریش در روپ آنست که شام از حجت ریش عین نماید و این صغیر
 در آب و جو ارکاشان این قول مقبول است زیرا که هرگاه در
 قوس انجاری عین شود تا به جو انجاری رسد در روپ زمین سنج که
 ریش آنها فزوده و فاسد گشته بکلی با چیز نون و کدک قوس نون
 در ماه حجت که نماند آب در صورت زنده ارشده است غلب از سال
 اغنده که عبادت روز بعد از عید نوروز چنان سرد شود که در حجت
 سگنده در روز انجاری نماند بهر است که قوس با مرغ و صغیر راه حجت
 پس قبل نهادم روز از بار اول با بیکه چندان سرد و بچ نماند
 و عستان و غیره که مرکب بدون محافظت رستاید با ریش
 و نه چنان است که در کاشان آن کار حاصل شده و احتمال خطاش بیشتر
 و چنانچه از سالها شنیده البروده هم نباشد از غشت نصف نون

سز نون ایدش پس بهتر است که نهال قوس را در عمارت از روپ
 بعد هر روز که چمنند که آب را بعد از در اشتغال حرارت عزیز و چنان
 و چشمش مطرب منور و در چنان است و در آن رکند و قوس نماید
 بنامه بقا همان طبع نظر روپ با دانه و با هر چندان در دوران آید
 هرگاه در نظر منور از حجت ریش و از انقطات آب که م فرود چکد و اگر
 از آن قطع کرده که در کجا در کسرت نر نشود و سرد است حجت بخارا
 نقاب بر اندازد چنان صورت غنیمت نموده نهال را از ریش بر آورده
 بیخ خود برش نماند چنان است که هر چه را بر کشته و بزند و در حجت
 با نماند که بقله دیگر بر جز در تطبیق و فسد در نون و حال آنست
 مناسب است اما هم چنان در نهایت اولی و اولی نماند و در عین
 نهال را از جانبی با نماند که عوارض طبع زمین که در حجت
 بفرمان و چنان است با بقیه عوارض عزیز و حجت در العوارض
 اولی

و مصق شده و بعد و انفعال متحقق گشته قوس نماید حرکت آید و سبب کرد
 قوس رک انده حسن الحاقین و کدک قوس که نماند از حجت ریش
 و با چینه کاشان یا اکثر دیگر چنانکه دست و در طرش کند و در روپ
 سخته که از او بیک ضرب با نماند سز و در حجت کرده به نماند
 در دوشس جوی آب کرده و با حجت فر کشته نماند با نماند
 در خاک کاشان از ریش مذکور عمارت شرط است که بعد از آرد
 و احار زمین و کدک سز آن اول خاک ریش همین نموده جوی
 نماند و نهال سز نماند پس از آن انواع سخته با نماند
 و سز دانه و حجت و غیره در آب جو به کاشان و دیگر در آن
 و نماند که سبب حجت با نماند کرده و در روز آت نهال
 زمین خاک و موم سز نماند آن سرد است و در زمین کاشان
 در زیستن نهال چهار روز و سز و در روز و اگر سز نماند

در حجت ریش
 در حجت ریش

پس تا که بر بسته در آن در که به جان غرض از زمین رسته باشد از چنگ قطع
 نماید و که لنگ در حجت میرسد و در حجت در حجت در حجت در حجت در حجت
 و بالا در حجت با آنها را که در لنگ به یک یک را موقت و موقت و موقت
 بودند در این وقت سر تا با پیوسته در آن در حجت اولی است که پیوسته
 خاست یک به کرد و با برین بخش کرده اند که لنگ موقت و موقت و موقت
 از با هر چه لا لامر مع جلا دیگر که موقت با یک بود و بعد از
 عین فرج که عرض مایل گشتند و آن دوش در حجت را که در
 فرج قش بند تر است بی از زمین در آن لنگ و خوابا به در
 دو صد سرش را در آورند و در عرض یک از دو صد آن جان
 در آن همان لنگ خوابا به در از آن در آورند و خاک در آن
 ریخته سخت با مایل کنند و یک صد در از آن که اولین در از
 با در آن لنگ خوابا به در از پیش جلا دیگر در آورند و در عرض
 اعلان

از زمین خوابا به در پیوسته آن در آورند و خاک در آن لنگ و ریخته
 حکم با مایل نماید و که لنگ در آن در این موضع را خوابا به در
 موضع در آن موضع را در این موضع در آورند عرض از این موقت و موقت
 همان است که آن شافه با رنگ در آن خاک سر تا به در این
 کرده بشره زمین را کشیده به جان رخصه و آنچه در آن است
 اگر زاید بماند تا چهار چیز بسته باشد قطع کنند و در این حال نیز در
 حکم است که این نوع در آورند و پیوسته نماید و چون اولی است
 شود بیایند در حجت موقت اگر خوابا به در و موقت و آن تا لنگ
 کرده تا چهار رنگ را که هر یک سه چهار فرج هسته بر آن کشیده
 حکم به بستند و زاید از این موقت را که در روز تا لنگ است قطع
 در این نوع را در همان رنگ کرده که موقت و در خوابا به در
 چوب با محکم یک در آن که سر تا در شعبه باشد هر یک را در

آن شافه در از زمین در شعبه که زاید به بستند و زاید به موقت در
 از آن چوب با قطع کنند خلاصه در این حال هم تا کستان در حجت
 شود و که لنگ در حجت با موقت و موقت و موقت و موقت
 تا که آب در درش و شیرین شود با پیوسته با یک یک
 که آن روز وقت آن بزاید باشد قطع کنند و که لنگ با یک
 که حجت خوشه با لنگ و موقت و موقت و موقت و موقت
 قطع نماید تا با موقت با پیوسته به لنگ برسد و چون به
 شود در کستان از بود با موقت با پیوسته و هر تا که زاید موقت
 قوت هر چه باشد از چنگ قطع نماید و که لنگ با موقت را شرط است
 که در اول به لنگ از پیوسته هر چه شافه از با در حجت و موقت
 آن را به قطع کنند و چون از با لنگ و موقت و موقت و موقت
 در و موقت و موقت از سر تا چهار بار که شده باشد قطع کنند
 اعلان

و همچنین در حجت با موقت و موقت و موقت و موقت
 پیوسته است و موقت و موقت و موقت و موقت و موقت
 شود با پیوسته و شافه با رنگ را هر یک را از موقت و موقت
 چهار موقت نماید و در اول دیگر موقت با پیوسته و موقت
 میان ششم قطع کنند این است دستور العمل همه موقت و موقت
 و شرط عمده خاک و موقت را که موقت در اول و موقت
 که با کستان و کستان از آن که موقت موقت به بعد لازم است که در
 دو موقت با آب که موقت شود که موقت از آن موقت است
 آنکه چون شب بر آن آب و موقت با موقت و موقت که در موقت
 که خصم برشته باشد تا موقت شود و موقت از زمین که از چنگ موقت
 جو اگر موقت موقت موقت موقت موقت موقت موقت موقت
 سهولت با طراف در از کرد و موقت آب با موقت موقت موقت

نظران مدغم چه دید یا پیشند که زبان هر پیش بگوش برایش حقیقه
 نبشتن مترنم این باشد سالم دل طلب هم هم از نیکو آنچه
 خود است بیکه ز نماند تا آنکه وطن با رف راجع شود با صفت
 نظر نسبت بر عمر با جناب جلالت با مین الردود دعایت کفایت
 و در فرکان روایه و خبر جسمال که لا قرآن والا مثل همه نوع مقام و ترقی
 برایش ممکن و مستعد است مناعت منزه و قاعت نظر برایش در شیشه که
 حفظ مراتب هموار رانش با خفیف درستان در صبر شهر مراد و
 علم و عیب ن اصلاح ذات امین تا انما درخ که در است و تا عیانت
 افاقه متوال پیش با هار و تا استن را در قریه برز آبا و که در زیادت
 خوش آب و هوا و قصر خود و در حد تن عمر زادگان است که هر قطره
 بیخ و گلستان و تربت و پر استن آبا و باین و ترمین در استن
 در این صین و که هر در استن متوال کلک و کتاب و ما نوس صحت آقا
 ابرار

در جناب پیشند که گفته اند دابل من العرم بال لا یکنفرا لری
 و در دین من لغت اعین من فرطتسه و ابدل بال انصیر بیخ
 بفرودس مترنم کثوف با که با غر است کبیده و بیخ و در غ طول کبیده
 است نوع عرض اول چهار چهره بدستان در با چه بنایت بزرگ و
 و با طرودت و صفا با در با به در حمت ن کسرتا ینده فرض بر
 و با بجان بیخ با ب سوب و چهار چهره بزرگ در کوه در هر چهره
 و اندرستان سراش می سخن بر پیشند بهر حال ارتقا عین و با
 عمارت سخنی است یافه و فقا یه دور و تا است به دور تمام که هر
 سرا با مطر زطللا و لا جرد و هر دو با چهار سکه در این رود مشرف است
 بهر پیشند و چشم اندر استن جان عیض چهار چهره در آبا ابرار
 و قراری آبا و کوه و در استن که نش میس راه است در این
 که سمت مشرق است مشرف است نصین بر استن و تریه کلسان

از آن در حد استن کلیخ ابر این رفیع که یک نوع شب است
 و آن نیز یک پیشه است تا آلا در دیکه که طولش بقدر عرض است
 قسبه آن عمارت و رفیقه در در بر آن تا لافا صله نوع است
 و آبا با کمال لطافت و صفا و در در طرف آن نیز نفا صله در در
 مارون با نهایت بر دست و در استن سرا بر سر هم که در در در زمین
 با ریش و در با یک در کمال هر یک بقدر نصف عرض بیخ
 دور تا دور هر یک با به نهایت نظر در ختم سر در در صله
 در واقع کما رسته در در زمین با عجم با یک صله در در چهار
 به نیمه و تقسیم در در وسط آن و در با عجم هر یک سر در بر این و در
 چهار گوشه هر یک چهار درخت به هم چون دو در طرف غربی
 با عجم نوار راه در در در مقصد صارت یک حب با تا مشجر
 صله بر در که در یک سر راه در آلا چهار صله در در این
 ابرار

در هر جهت نما مقصد که در در صلا آن در با عجم که در زمین
 است نما مقصد در در زمین یا مارون در نظر در درین نما مقصد در در
 است نما مقصد این عجم سرا و مقده استن نما مقصد در در در
 یک نما مقصد این حب با تا است نما مقصد در در در طرف
 طولش بعضی استن است نما مقصد این حب با تا است نما مقصد در در
 که هر سر استن به نهایت بیخ نما مقصد در در در طرف
 تحکما هر است بزرگ و چهار درخت نما مقصد در در در هر گوشه است
 و سه بهم آورده و در در هر نما مقصد در در در طرف
 و یک نما مقصد در در در طرف نما مقصد در در در طرف
 در در در هر گوشه و آلا نما مقصد در در در طرف
 و این نما مقصد در در در طرف نما مقصد در در در طرف
 و چهار نما مقصد در در در طرف نما مقصد در در در طرف

آن روی منبر گردد در بیهانها که در اوراق تصنیف مخران کعبه
 حاجیان و صرمد حاجیان و در معانی و عاقله صرمدان است عاقله
 عارفان است و می دهدت بایم صرمدان این مریدان صرمدان است
 و چون در آن کلمه جنبش و بطرف معابر است متفرق نیز در کلمه است
 با نزهه فرع عرض و طلس الی اعراض و در دوش آن راه روی صرمدان
 کلمستان در وضع و طرح این نوع نوای این ذکر شده از بر پند و باطن
 ایران و تالار پیش از آن و من سرا حجاب بان مجمع العقب همه در
 است کلمتوف با که این نوع از طرف عرض سه مرتبه است و در هر مرتبه
 شرف مرتبه دیگر است و در طرف طول ایستاده رود با هر دو در
 جز به دستمال که صرمدان کلمتوف است شش جابان و یک قطعه تریه
 کلمستان و دو قطعه نارستان و تا کستان است در طبقه و مرتبه اول این دو
 قطعه نارستان و تا کستان بعد از نیم فرع از کعبه حجاب بان و تریه کلمستان
 بلند اند

شیب تریه است و سطح تریه کلمستان است و در کعبه حجاب بان است
 وضع این حجاب بان هر جابان با در دوش و دو جابان است و در
 دوش هر جابان یک قطعه در جهت صرمدان و یک صرمدان دیگر
 در جهت این در جهت با نظم است و آنکه هر کس به دوش حجاب بان نظر
 در هر طرف جابان یک در جهت است هر ماهه دیگر در جهت است که در
 قطه را بنا واقع شده اند در کمال راستی و بر استی در یک مرتبه است
 و فاصله آنها یک دیگر کمتر از شش کرده و در قطه در جهت طرف
 حجاب بان دیگر در حسی عرض شده و در قطه در جهت آن است
 که طرف کلمستان است نصفه دو فرع به دو فرع در جهت است
 همانند تریه یا سبب تریه که غده تریه با کوبه و کلبه است در جهت
 صرمدان و جابان عرض شده که هر کلمه مشکوف است با کوبه و در تریه
 بسیار خوش و خوش و در شان باطن جمع در هم است و در قطه در جهت

آن سبب جز که طرف قطعه نارستان و تا کستان است دو فرع در جهت
 یک در جهت میانه صرمدان با آورده و تا قطعات نارستان است
 که نیم فرع شیب تریه حجاب بان واقع شده و در دوش هر جابان
 با یک یک فرع و نیم است جابان حجاب بان از کعبه تا کستان و نارستان
 با کمال جابان است که یک جابان کعبه در سبب آن جابان حجاب بان
 هر صرمدان و عاقله با در آن یک قطعه حجاب بان و عاقله در جهت
 در جهت صرمدان و عاقله حجاب بان و کلا طاهر با در دوش حجاب بان
 و در جهت بر تریه و در جهت فرقی و اول از روی رانی و سرخ شایسته
 کعبه و در جهت کلا با با قریب کلا با نظر و کعبه و اول و اول و اول
 و تریه است و حسی بر تریه دوم در تریه و با در جهت و در جهت
 و تریه بر تریه و غیر هر چه از جهت تصور شود با عاقبت نظر و تریه
 عرض شده و من با آنها در عاقبت از استی یک ردیف در جهت حجاب بان
 بلند اند

در کعبه حجاب بان
 در جهت حجاب بان
 در جهت حجاب بان
 در جهت حجاب بان

در کعبه حجاب بان و در جهت حجاب بان و در جهت حجاب بان
 و در جهت حجاب بان و در جهت حجاب بان و در جهت حجاب بان
 سعید دانه در جهت حجاب بان و در جهت حجاب بان و در جهت حجاب بان
 و تریه حجاب بان و تریه حجاب بان و تریه حجاب بان و تریه حجاب بان
 با رآه این است تصفیر حجاب بان و قطعات و اقامه در میان آنها
 و آنها را آنها که در مرتبه اول واقع شده اند حجاب بانها چون هر دو در
 کعبه حجاب بان مرتبه دوم رسد از دو طرف قطعات نارستان و تا
 مرجع بهم که در جهت تریه کلمستان چون تریه یک کعبه حجاب بان
 دوم رسد حجاب بان حجاب بان و نارون است میان حجاب بان مجمع است
 نیز با ط و نیم حسی بر تریه از کعبه و کعبه حجاب بان حجاب بان
 نارون در کمال راستی با لار شده و بر هر یک بر آورده و در جهت حجاب بان
 صرمدان و بر تریه کعبه حجاب بان تصفیر حجاب بان حجاب بان حجاب بان

آن نیم تخت رود گلستان نشینند در هر صندل نیز دو نفر قرار گرفته اند
گلستان و مش به سبب و بر صانع هر تر زمین و آسمان نمایند
قطعه آنست که در آن چهار جهان کمال که در آنست که را کفر زنده است
و چون از صافی و دود و شش گلستان چهار پرده بنشیند و در آن مرتبه دوم است
وضع و ظاهر آن نیز بنشیند مرتبه اول است چه چنان با آنها هم در یک
همسج تفاوت ندارد و در آنست که در این سنگ صین صفت فرغ
تر از طرف شمال آب تسبیح کشیده میشود و بجهت چشم انداز دارد
مقام آن در راه و صفا و خوب طهر صفت و در آنست که در آنست که
مرتبه اول است با هم در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
و پیش از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
پیش از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
بالا راه رود و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که

و آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
و متن هر یک یک کشته اند و این کشته از هر دو طرف تمام اطراف
و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
ما مرتبه اول است و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
و پیش از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
ترتیب گلستان با علی و کشته در کل روح و صفا و در آنست که در آنست که
پد مجرب و سید ای ساید در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
مرتبه سیم راه رود و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
بزرگ در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که

رشتی و شیراز و دود و غیره که در نظر اول احوال صانع روح
مربع است چه بیکر و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
سود دارد که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
که یک فرغ از تنوع آنهاست و در آنست که در آنست که در آنست که
و مشکی و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
بعضی جفت و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
نشسته اند چه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
رسم از قیاس هر یک رشتی و کل کلاب بیکر صندل در آنست که در آنست که
دوروی که هر یک چندین فرغ هستند در کل جز شصت و طراد است
لطف و صفا که همه ساله وقت و وقت حضور خود که در آنست که
هر یک از اینها بر اینست و این کلهها در آنست که در آنست که
یک مقام بنام است در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که

با هر یک یک کله که بیده و با لیسمان در آنست که در آنست که
آن گلستان بر وضع با علی و کله هر یک با در آنست که در آنست که
که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
صفت که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
بر صندل که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
میشد که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
انبار و کلهها در اینست که در آنست که در آنست که در آنست که
آن در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
تسبیح در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
همیشه بهار و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
لوان در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که

و شمار در شدت بود و چون قهوه و آب با در قوت قهوه مضرب
 میزنند در اطفال در شبستان های گرم سرد و ملاک کوفته در این چنین
 سرمان هر سه چهار سال همگام اوقع است و اما با گرم در این مضرب
 سالها اتفاق افتاده و با نه بجز که مانند با نام صفحت عصبان
 روز در ملک با نه بجز که است که زراعت دستی و بعضی از
 آنچه و بیدار برشته میکنند و در نه خیزه و همدان در خوار راه میزنند
 در این وقت در ازرع و تاک چون میگویند و اما غرور که در این همه
 بنوعی هم اتفاق نیفتاده و با در کشته و کنایه که میسر در کشته
 اتفاق افتاده که در مسلمان قریه طراند و هزاران صدها در این
 رسانیده که یک نوبت در او افرات حاقان مغیره فتنه شاه قبا
 اعلم است من عمل انور علی آه و دست و کشت در راه طعمه نظر
 طایفه از سادات در قرون مسته که فخر ملک با و مرغ غی است

اینها است این تفصیل که در هر بلد کس که نورش که یک را در وقت قهوه
 کس در نزد تجمین علمی که دیده است و هر حق بر صفت با کفار و مجرب است
 مقصود در کس که بر دوش فرستاده اند و عارض نماید که خانه خود است
 این ملک را بر زمین گذارند و در عرض راه مطلقا در عقب کس که
 بنظر از سر ملک را بر درختها و دراز را در وقت عازم راه نوبی
 دوش کشیده و مقصد شب پس چون حال منزل اول رسد و ملک را در
 ناکه جوته از مرغان سیاه و بعد که سینه آنها سفید است و جبهه آنها
 سار است بقدر هر هزار یا بیشتر و کس بر دور آن درخت و اطراف
 بیات اجماع بر و در میگذرانند منزل بیاید تا مقصد و آب کشید
 بجهت طرف صد و در آن بلد ریزند ناکه مرغ غی در رسد و این غی
 استها بگذرند چون سیر کنند هر سراسیم شده و هر روز از جویان
 روده با مقار و در نیمه سینه از در طرف دور با تمام غی

تا چه کند و این تفصیل که در تجربه رسیده در آن زمان کس که
 کاشان را فرود کشت و در آنست که کس که در روز کس که
 و با هر جسم است و صغیر و کس که میرات را با تمام با بود خوار است
 مرغی تند بر بصر قزین کسید و آتش تا در جهت نفع که خوار
 کرده بود و آن مال جو تان غلام و میم و کس که در کمان و حوطه زرافه
 کمره و کوز در جسد و در وجود در غی بود است و چون قطره غلام
 که در کاشان غلام است غی بوزن شاه بیزه زمان یافت نرسد و هر
 از کس که کسک غلف نرسد و آن قطر بیشتر از سه چهار باطل کشید چون
 آتیا ریا و بود و در زمستان و با نیز هم با در کس که است زراعت
 که در در عرض کاشان با در آنه صبل که در و با به دست که چون
 زراعت کاشان نرسد است و زراعت کس که لا بکتر میکنند زیرا که
 هر زمستان که کس که در اول تابستان غلام میم و زراعت صغیر

نیست به لهذا زراعت بیشتر صغیر شد و کس که میرات صغیر کس که راست
 و در هر جمیع عید الا شصت از صحرانها نرسد و در آب بیشتر لازم فرود
 و در سم جان زمین جدا کرده خاک انداخته صغیر از قبل جویان
 و با شش و غیره یک را در پس این و با شش با شش که کس که راست
 صغیر نرسد به مرغ در دو ماه اول با جنبش میکنند هر وقت حشر
 طر آرد که حشر حشره قطره زمین کس که در شهر و کس که در شهر
 که کشته و در ناچیز غله در بولک را در سیر که هم جو هم کس که اول
 و بعد تر سبز در صحران است با با هر جویان از قیام خود و کس که
 و غیره در اذیت میسازد چنانکه ذکر کرده و با در کس که در شهر
 حوز که است و آن جا در است مانند کوه که کس که در شهر
 در صحران زمین کس که در روز در کس که با زمین در در کس که
 بنظر مرز با بهمانند و چون شب شود در هر حال کس که در است پس

نموده اند و در آن زمان انی تقریباً پست و پشت سال قنبر و کمر زدن
 ناکه و در حالت نبرد با قبا مانه زمین محکم شد و خرابی زیاد
 واقع شد و تا سه چهار روز زمین متزلزل بود که شبانه روز چند وقت
 پشت حرکت می نمود و مردم از خانه ها بجا می رفتند و خرابی
 و طغیان بکند وقوع این حادثه از روز بود و مردم همه در صحراها و کوهها
 بودند و در اول لایم حرکت نمود مردم خود را از زلزله بگریزاند
 از وقت نشانه در قریب یک دقیقه هر کسی روز حرکت کرد چندان
 کس با چیز کمالت قریب میزد و با صد نفر از جمله و کوه کاشان در آن
 جهت بحال بقا بستند و دیگر در آن زمان لاهل حال تحریر که سال میزد و در
 درشتا در هفت مجرایست هر سال یک دو زب زمین متحرک می شود و
 نه که یک سبب خرابی و هلاک مردم شود و قطع کاشان چون بود
 که در پیش مودن شد و سیلاب در بهاران غلبت بسیار
 ۱۱۱

و در آن کاشان اتفاق می افتد و خرابی تعدادت و باغات و
 خانه ها محلات شهر سبز و طایفه چندان که قنبر و کاشان با چهار
 سال قنبر اول بهار سبزانه روز بارانی سیاه و در لاله بارید و عسک
 کاشان در شش ماه همه بنده می کشیده خرد و سخت در کس رودخانه
 و در آن با آبها بزرگ سر کشیدند و با نصف آنکه رعد در آن
 نمود و در آن وقت باران خرد و در زلزله بود تا مردم زمین را
 خرد گرفت و باغات سمت غرب شهر که بلا حمله پستی آب بر قنبر
 چهار پنج فرسخ از کف زمین کوه است بود همه مانند دریا کشیدند
 با لمره و در روز پنجشنبه و غلبت قنبر که کپه کنت و چند قنبر
 شده از می ذرات با نمانا عسکریه شهر فاد و همه آنها سبب که در
 کوه رس و جزیه و غرب شهر سبب روان بود قنبر و در این
 اعطای کرده و بابت بند یک و در بار یک همه رفت و در این

زشتا با و در آن و بعد کس نجات زیاد کرد و آب بنهار
 مرزوه افش و کاشان کشید که همه صلیق با لمره دل از خانه ها و در ک
 در ناکه و خرد بر داشته با غرض و تضرع و زلزله است و نیاز مردم
 به نیاز بر داشته که گویا در حسته دکان سبب نه و قبل با در
 ابعی با ک و دیا ساه اسمعی و عیض الماء و قنبر الامر و کسرت علی
 الهجودی ناکه در بر تضرع و آفتاب علم را خرد گرفت و عسک را
 عقیده آن بود که اگر چهار ساعت دیگر ادا کرده بود کس کاشان و در
 آن کج خراب و در آن نه اثر بر می نماند خلاصه در آن باران
 خرابی و حرت دارد نه هر از خرابی خانه ها و در باغات چهار
 و در مجرای قنبر است باریه که در هر یک یک سال لاسه سال چندین
 تفرقه نمود و غلبت را رفته همه بجز غنچه و در از دست دور سله مرزوع
 بزرگ که لم برزغ مانه بود و در بابت قنبر که کشته بود و در باشته از
 ۱۱۱

و در در جهت اینها رو با یکدیگر آب مانه خشک و خراب گشت زیاد
 از دولت برادران و بچین رسید و اما آتش که قنبر در این
 نیت هر که خانه ها و عمارات و باران با لمره از نشت و کس و در ک
 و اگر بعضی از نصف عمارات را تیر میزدند از زمین لرزه و در این
 خالص بهمان و ضربه نماند کوه که هر کس را خرابی در روضه که هر کس
 و حشیش که گویا نماند و کشته گشت برای زمین اتفاق آتش بهار سبب
 و دیگر اصرار در صد و اظفران نیت زیرا که فرض هر روز در زمین
 حطب و حشیش خشک که ناکه مستعد بود و مطلع شوند در کوه کاشان
 آتش از نمره همه بنده می کشیده باشد به هر است که بجا فرغ نزدیک آن
 نماند آن رسید و نمانت خرد که سبب در قنبر و قنبر است **صدمت**
 از باب دوم سلطان کوش تغییر حکومت راحت و ناکه شده
 و سبب بود که واقع شده و هر چه رسیده است **جواب**

آنکه چون قمر از این عمر صفحات ایران ملک الطراف بود
 فیما بین دو نفر ملک جنگ واقع می شد در این غالب مغلوب و
 و قهر و محسوس گشته اند از هر ملک و بلاد با سخت و تاز و
 رخ نموده رعایا و سکنه و عابین این زمان ذهاب و ابلاب
 و این عیبه کفار ملک باروده بار نه اشته که گاه زنده این ادران
 نماید و نظر با گنده بر سر راه را جالبه با کز بر است از زمان اول
 سلطنت سلاطین صفویه که فی الحقیقه با بی خیبره ابر کشته از
 افغان اینک سلطنت مغزو و صفهان را با سخت سخت که اکنون
 اثرش که از ستم ناست او است از زمان با ستم که صفهان در نظر است
 در ستم کینه در کینه در ستم در ستم در ستم در ستم در ستم
 داشت و شاه سلطان حسین صفور را در بعضی ملک مطروح ستم بفرم
 جدا غیر از ستم نیز در زمانه ران که چون بگذاشتن رسید نظر
 از افغان

در روز المومنین مدت با و ظل تربیت است از تربیت مقدر
 شیده اشاعره بر آرمیده و از انقباض بقدر غیر کسیر ستم
 با بد و شاه کین و اطلاع است ن را کرده اند حکم با نهادم
 و ستم و عارت شهر در عیبت و مال و مال این ستم و ستم
 طفیان و ستم و ستم که اثر از زنجیره و عارت و اعلا و عورت
 با ستم ستم و ستم و ستم که اهل ستم م الا ستم ستم
 و ده نار و ستم ستم که از پیش می گزیده ده ستم با ستم که هر یک از
 مجال تصبیه و ستم بزرگ نموده اند چون در اولان با ستم که
 برج و بارو و عارتش را خراب ستم خلقش را کشته و امران را
 بر ذبح مع القصد مورز که نازش و نثار عاب و نثارش و نثارش
 پس از ستم سال قلع و قمع ستم مورز که خود حکم و قلع و قمع
 دوره کاشان و قمع کاشان در سال فصل دیوانه را برابر آورده و اباد

و چون کشته شد از افغان بصیغه تحقیق که نشت و نه اجداد با
 که ناکاه در ستم کینه در ستم و ستم در ستم در ستم در ستم
 شاه را در کاشان به قلع و قمع ستم افغان معوق گشته اند با
 افغان معزوم در ستم در ستم در ستم در ستم در ستم در ستم
 یک بار ستم و ستم ستم که ستم کاشان فرست و ستم
 است که حکومت کاشان داشت خنثت کرده فرست ده را فی ستم
 پس فرست و در عیبت ستم از ستم ابا و ستم ابا و ستم ابا و ستم ابا
 آبا و ستم ابا و ستم ابا و ستم ابا و ستم ابا و ستم ابا و ستم ابا
 وضع و ستم و ستم هر کس که در این سلطان کردش ذهاب و ابلاب
 و از وقت و ستم ستم با ستم ستم رعایا اجرم آورده اند
 خان و ستم و ستم ستم داشت غافل از آنکه ستم ستم ستم
 او را ستم از ستم تم کور ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم
 از افغان

ستم با ستم با ستم ستم با ستم ستم با ستم ستم با ستم
 ستم ستم با ستم ستم با ستم ستم با ستم ستم با ستم
 آمده بود ستم در کرد و رعایا تا منزل ستم او را تا قلع و قمع
 شاه که در میان و ستم و ستم است با ستم کاشان و کاشان
 و چون با ستم ستم که ستم بود ستم تا ستم در آمده با ستم
 ستم و ستم که ستم با ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 است ستم ستم از ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 جعفر ابا و ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 رعایا که ستم تا ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 لایق روانه فرست و ستم ستم تا ستم ستم ستم ستم ستم
 و دیات ستم ستم را با ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم
 اهر از ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم

از افغان

آنکه بعضی شهرت انداز میکنند در وصفها در این شهرت
 و ملک اندازان برهما و با رو با همی که است اندازان طرف
 غنیمت ز یاد است آورده بودیم غنیمت ما کرده بصورت غنیمت
 دیگر او تا سکه گریختن از سلطنتش پسرش و عم زاده او گریختن بایست
 و در آخرت گریختن علیمداد خان حجاز بر زاده او که حکومت همچنان داشت
 بپایست بر آید و در زمانه ظمان از امر سلطنت خود در سنه ۱۰۰۰ هجری و دولت
 برین استقامت برین در زمانه همچنان شد در منزل مرده حرمت که نه فرقی
 است در که است و جعفر خان زنده که برادر امی او و برادر زاده گریختن
 از جمله سبقت نام دارد و همچنان بپایست بر او نشست مع القصد در سنه ۱۰۰۰
 و کینه دوزخ بهر مرده حرمت و قاصد که در زمین حرمت گریختن زنده
 وقت بزرگ سلطنت در کار جهان گشت و در سکه گریختن و سکه
 ایران از ملک زنده به دیگره بپایست زنده زان آنکه طمان فرمود
 اندازان

با بر سر او فرسوده شد اطلاق صحیح بیات بر کاس فیض گشتند
 و از زمانه در اولایان قسم آید و بخش جان زنده که از قبر جعفر خان گریخت
 که و کاشان داشت با صره که گشت و دیگر بر سرش بره قسم را صحرای
 عرضت گشت بخش جان از آن همگه فرار با همچنان شتافت در آن
 کاشان که خود در میان راه وصیت کرد که مسکنم در و در آن وقت
 مرا حظه از دادن سبب رسالت در زمانه مرگ مات وضع اوقات گشتند
 تا از طرف همچنان لشکر بر سرید چون حضرت لا محرمه از قریه کاشان
 گشت کعبه خان صلح از راه رود خانه زنده و کعبه در ابس حظه فرار
 کاشان خود را با جسیع از لشکر جان حسب الام طرف ملک گریخت
 فرستاد که از وقت و غنیمت و غیره همه کرده منزل فرار با و کعبه
 بعد از آنکه کاشان کعبه سیمان در در قریه دن شده که کاشان را سر رسید
 جواب دادند سبب رسالت نشسته بودیم هجوم آورده کاشان که کعبه

از کاشان کعبه خان و چندین از رسمه این را بقدر سینه کعبه و کعبه
 نمودند خلاصه این خبر در منزل مرده حرمت فرغ السع حضرت لا محرمه
 کردید این بود تا انقضای مرگه به جعفر خان زنده است که کعبه گریخت
 مسوم و درین وقت از رسمه خان با چندین از از این زنده غیره
 که یک ل در درک نیز از زنده ای کعبه نشانه از جسیع در در رسمه
 جعفر خان با حالت در کون نشسته گشته و نظر نه مراد خان زنده بود
 خان دست جا روید بر سرش که فریاد گشتند و از شمشیر خون برین
 ازین برداشت و کاش سلطنت است لطفه خان زنده به جعفر خان
 و دولت و چهار حجر فرستاد و ما دام سلطنت همیشه با کاش در در آن
 حضرت لا محرمه در حجب و جوش بود در سنه ۱۰۰۰ هجری و دولت
 بجایه حصره و فتح کرد کاش لطفه خان نمیه شمر زنده از میان گریختن
 شاه جان سلامت برده بقصد که کعبه گریختن که در آن قاصد در در آن
 اندازان

در آن طرف چون در رسمه مردم سیمان که ضعیف حال فرار
 در در راه مرگه معلوم داشتند در اخذ قبض و کعبه شده اول اسب او را
 که نیز آن مردم بر دوش کرده لطفه خان از درون خانه کون خاطر آنها
 تقریر لطفه خان احمد حرمت خود را رسمه این را سینه در آن وقت
 کاشان بر در عزان را مقرر کرده دید دست به هم نهاد و در با خود معلوم
 شهرت را بر آوردند درین راه به جمه و گمان با جعفر و لطفه خان از آن
 جماعت بسته در حصره کاش و رحمت و کعبه قاصد شاه دو چهره سیمان گشته
 و جان قطعه الماس که یک نام در بار فرستاد منتقال و دیگر تاریخ ماه
 در آن بیخ منتقال بودند و مسکنم استیلا ملک احمد خان همان
 قاصد در کاشان و مرگه و در آن در ایمنان و علقه خان بغاری
 چندین دیگر از بزرگان خراسان در زمین بغیر سیمان و کعبه در کاشان
 شاه قاصد لغز آن کعبه گشته زنده در سنه ۱۰۰۰ هجری و کعبه

عزیز

در ترقی اثر بر شهادت حسن شاه شیخ خان زند از بارون
 گشوده ریب بادی کرمان زند حضرت و آن روز در بادی طغیان
 زند در کرمان گشته رب با زوی که در شاه قاجار گشته سلطنت و شهرت
 حضرت را سلم کردید بعد از چند که حضرت لا اله الا الله و اعلمت در آنکه
 مسند محمد چون بگشاید فرزند کعبه خان صلح معروض داشت که طغیان
 رعایا بر سر او که نشان در زمان حضرت خان زند در نظر است حضرت آنکه
 رعیت گشته از فرزند راه با اموال آنها کعبه خان صلح بخشید و او را
 راه با رونق و نشان معروض داشته از دو دهانه همز و آره و دیگر چه
 دارد قسریه قهقهه تا تحت و تاراج و قهر و عارت و عوارب نمود و از
 قریه با رو داد خان وون را با خاک بست همه هر چه داشتند تاراج
 بردند روز سیم از حضرت سلطنت خط ایان را بر سر بلوک رسیده
 دست برداشت و قهرم رکاب کویور در آنکه کوز در دست آورد
 ارا

بهر که حضرت ان مرنه باشد که بزرگ زند و در اسیر بر کرده قهقهه
 آبا در در آنکه استیج داشت در ابراهیم خلیل خان به نام امیر و اولاد او
 برداشته بطرف کشا و در هر کجایه سوار شدند از خانه و آن را که طغیان
 حیات بر سر بود و در حضرت ان مرنه و بعد که کعبه در آنکه در آن
 شده از آنکه سینه بسته هر چه بر زبان نه که شد و در سلطنت در
 خانه رعیت بدست نه قریب صیقلی در عیاره جواب نمیدین کرد
 و صندوق چهار دوازده و غیره برداشته نزد حاکم خان نهادند
 و در آن سینه حضرت قهقهه را بردارنده او سلطنت برخواست
 سینه هر روز در دست پناه به هر که از در آنکه سلطنت است
 فرمود در جهان عاوقات یافت و نگریان و مفرین که سلطنت
 مدار افلاک و باره ولایات خود مددت مقرر و بعد شهرت که نشان
 نظر با آنکه در دره تا خاک ریز لوب تا تحت و تاراج شده و لایعرا در
 بعضی

از نفسی شوق گشته در حضرت و فریاد که مر و در آنکه در شهرت
 در میان بزرگان گشته و در ولایت نزاع و جدال و دست انداز در میان
 اتفاق افتاد و در زمان دولت شاهنشاهی بر سر مرنه قاجار همه
 من جمل التوفیر که در اوضاع دولت و ادب رعیت بهر سینه چون
 در سینه کوز در دست و پشت و چهار چرخ در قهر همه به طمان با کعبه
 فریب تا تحت و تاراج در این صدد بود و بدین گشت و سوز جز از روی
 مستقر نشد و بعد خبر کعبه سیدگان آه حضرت شاهنشاهی اسلام پناه
 اقرین شاه قاجار گشته است که در سلطنت نه بر او رنگ شهرت در مسیح
 و در توفیر حکومت نظر با آنکه نشان قریب مدار افلاک طغان است
 بهر چه قهقهه و در تحت و تاراج اتفاق افتاده و کعبه هر وقت
 عزل مدار افلاک یا معترض دیگر حصار و مرنه با ولایت تا کبیر
 اورا دست نیست و تا تحت و تاراج روز در دوش کعبه بیشتر تنظیم و کعبه
 باقی

و چنان تصور گشته که ده روز دیگر با رکاب مددت سینه به **فصل پنجم**
 از باب دوم کدام مرض شیخ و نشد در دو دو فصل امراض زاید
 میشد و معالجه مرض چه دوا که کدام در سلطنت شدت مرض از صف
 چند نفر مستعانه **جواب** آنکه از پیش بر این گشت که چهار کسان
 کرم و خشک است و با سینه این بر او در مزاج و اخصین مقضی غلبه
 و صفرا است و کالتحق در این شهر امراض و مرنه و صفرا و شیخ است
 صفرا بهر خاطر سلطنت و جز در در در آنکه سمر است بهر خانه که سینه
 اغلب را مبتلا نماید و در این شهر اغلب را مرنه و ذی است
 حرصاف و قهقهه و صفرا بهر دست و در حال علق و افراط بر دست
 علاج میکنند در صفرا بیشتر از صفرا یا تحت فرغت مرنه و در
 مرض مرنه شیخ است بهر استعمال قهقهه تا رسته و اقران بهر شهرت
 رفع میکنند اگر در صفرا مرنه مرنه شده و تاراج بند و در مرنه

فايده هم دارد **جواب** آنکه در اين عهد و در وقت با چنگل است
 نشسته گمراهي در راه با کوه با درخت با باران خود رو که انار با سيب
 ترش تر آورد و در علم که کرم روم که با خاک کرم درخت با کرم
 و زرد پس رگ کوچک و درخت از آنکه حبه حبه ياغت شود درخت
 و کوچ خيزم در که در هم در صفت است اما در سرب و به مرشد و در خانه با در
 کرم زرد پروانه و درخت شب در بخش چنگل تر چمت مرشد و فايد
 خاصيت آنها رطب و بار دانا و زرد رنگ و کوچ است و در رطب
 آنچه و طاق است و در رنگ کرم زرد و بخش حلق تا شراطين است
فصل سيم در باب سيم در آن عهد و در راه بار و سبب زيات چنگل
 و کلام و در و امتيا دارد و هر يك بچه که رسيه **جواب** آنکه در
 عهد و در خردوان است و در حبه در عهد و طاق است زرد که در
 کرم و بخش بقولات که کمال غير سبب و با پوز و زرد که چنگل است
 آنکه در

بزرگ و دما ز ميشود و دانه با رجه صفت و در وقت مرشد و در
 امتيا ز و خنچه تر چمت ميگردد و امتيا و در دانه سبب خنچه
 وقت م شفته صفت رطب و بار دانه خنچه که کرم و در کرم
 و در رطب و هند و دانه نیز با نزع مشاوته همه بود در رطب و در
 است که موهف معروف و در کرم رنگ بغير صفت و با چنگل کرم
 و مزاج هر دو نهايت بود در رطب و در آن عهد در هر کرم چنگل
 در طبيعت علم مردم روزي که سبب در دانه و در سبب لازم و در
فصل چهارم در باب سيم در آن عهد و در عهد و در سبب و کلام
 و بهتر است کشف ميه در باره فراخ و اعل مرشد با فراخ ميگردد و در
 کرم است **جواب** آنکه غله که عبارت است از جو و گندم سبب زرد
 جو چهار برابر گندم که در عهد ريش و در سال کف است و در
 چران گندم عهد و بزرگ را ميگند و ريش ماه و بزرگ از فراخ و در عهد

و در جوابات عهد زعفران سبب و با در امتيا ز کرم و طاق است
 و صفت آنها فايد است از ضرورت مردم و صفت آنها بعد ضرورت
 با لها کرم با ريش و کرم با مثل اين و در سبب و عاليه از فراخ می آورند
فصل پنجم در باب سيم حمل کليه از صفت سبب زعفران و فراخ
 در حلق و در و اس و شنگ و کرم و گندم و غيره همه در فراخ بهتر است
 و نباتات او در عهد و کلام و در وقت در صفت سبب و در فراخ
جواب آنکه حمل کليه از صفت زرد به با امتيا در اين عهد و در وقت
 و طاق است کرم سبب که کل در دانه کرم و اس که از قريم ابا يام کلام
 عهد زرد در عاير سبب از که با بهتر آورده به کلان بقا ميگردد و در
 وقت سال سبب روم است به برابر خوردن و در حورش پتس سبب
 و کرم نیز چنگل است برابر حورش سبب زرد در سبب چنگل است
 سبب زرد مثلا و حلقان در در صفت زرد کلان عهد به امير و در
 آنکه در

کرم است به سبب سبب و در حال و در چمت و در اين عهد از حمل زرد
 ياغت مرشد و با آدويه با نقيه زيره و صفت ياغت مرشد و با کرم زرد
 کرم و صفت سبب و در آن و از دوا با صفت از رقيق سبب زرد و صفت
 و بار رنگ و قوه و در سبب زرد و در آن عهد ريبت فراخ ياغت مرشد
 و با فراخ هزاره که کشف و در عهد از فراخ مر آورند و با نقيه و کثير
 و کرم و صفت سبب زرد ياغت مرشد و صفت سبب است و کلام است
 هزاره **فصل ششم** در باب سيم صدييات مانند طلا و نقره و کرم
 و سرب و غيره عهد است و کلام است و در معدن عهد فراخ مر آورند
 بصرف سبب و در سبب يا غمسي **جواب** آنکه در اين عهد و در
 ميرزا نظام الدين غفران که با زعفران و کلان حجاب صفت است
 و در علم معدن صفت سبب زرد و در عهد و در عهد سبب زرد است
 و در حجاب سبب است که در اول عهد است عليه ايران مدين و با سبب

قسم و کاشان و مصفا آن امر و محسوم دولت در این همه همه بود
 و جز در دو اصل نه از طرف دولت و نه از قهر عیبت در
 تخلص و اکل این کار و توجه و اقبال بطور زبیه هر آنکه در همه این همه
 سر کرده معسود یافت می شود تا حدی که در همه در قریه ابو زبیه
 که جناب جلالت آن امین امر و در جناب مطاب آن راه گشته
 پشت منعم و غیره میسر و در رعایای آن همه در احوال همه در این معنی
 کار کرده حال است غیره رنگ همه کرده کاشان و سایر ولایات
 در علم صباغی و در شمش و در در و در هر در علم است و در در هر یک معنی در
 بگذارد و در غیره در علم است و در علم است و در علم است و در علم است
 قهر ملک چند تن از ارباب دولت عالی در جات و در جوی که طایفه از آن
 و کار کارخانه و مستحقین این همه در کار راه اول از معسود کن در در
 و سخن و صلواتی همه در طرف بزرگ باب ریخته فرود که کنش فرود

نه نشیند و لا جز در محسود مملو آب در در طرف دیگر زبیه چون
 در غیر بگذرد و لا جز در بلغمه نه نشیند و این زلال شده آن آب را
 بر زبیه و لا جز در جوی جمع کرده چون قهر را پیش کم نموده کرده
 در جوی بگذرد تا حدی که همه در نظر کاشان و بعضی ولایات
 نمایند و به کاشان عاریه و غیره از قهر یک معنی در این همه
 الطبع هزار دگر بگذرد و دیگر قسمت معنی در در هر یک معنی در
 و یک دیگر معنی در علم است در میان سایر این معنی در
 که واقع شده با ملک است هر کسی بخواند در آن معنی کرده
 ملک هر در حال جوی یک نوع عرض و طول و بیشتر معنی در
فصل هفتم از باب سیم علم و صنعت که سایر امور معنی در
جواب آنکه همه نوع عمل و صنعت و کسبی در کاشان معنی در
 و هر باطنی از هر فن دیده هر معنی در علم است هر معنی در

و نقش ندان هر طور از آن علم و صرف و تقاضای
 و در از ارباب و شجره حیات و محکم است در ارباب
 و در از ارباب و در علم چند و جنبه از همه مراد و ملک
 صنایع و علم هر کس در صنایع آن از قهر که در علم و در علم
 و علم که در علم است و در از سکران کاشان و علم
 این کاشان در علم ملک هر که در این همه در علم است
 جاب جلالت آن امین امر و در جناب مطاب آن راه گشته
 که در در دولت علم هر کس این امین امر و در جناب مطاب آن راه گشته
 که در در دولت علم هر کس این امین امر و در جناب مطاب آن راه گشته
 و علم است این ملک و علم است که در در علم و در علم
 و کاشان و کاشان و کاشان و کاشان و کاشان و کاشان و کاشان
 در ارباب معنی در علم است و در علم است و در علم است

رشد علم چهار مرتبه اول که در کاشان و در در علم
 به نصیر و در در علم که در ارباب و در علم که در علم است
 که در علم و در علم که در علم است و در علم است
 که در علم که در علم است و در علم است و در علم است
 و صنایع علم هر کس در علم است و در علم است و در علم است
 از این علم است و در علم است و در علم است و در علم است
فصل هشتم از باب سیم علم و صنعت که سایر امور معنی در
 در علم است و در علم است و در علم است و در علم است
 و علم است و در علم است و در علم است و در علم است
 که در علم است و در علم است و در علم است و در علم است
 که در علم است و در علم است و در علم است و در علم است
 محل در ارباب و در علم است و در علم است و در علم است

فصل نهم در باب سیم اعدت چند طایفه در طایفه چند از آن است
 و که میرک و نام هم در ذکر آدم امیر طایفه سرباز و کور کشته می شود و نام
 بزرگ طایفه هم **جواب** آنکه در حد و کاشان ایلات و حشمت
 نیست و که میرک در کسیر را مشرف از پیش نعم سرباز و کور کشته
 مردم عبود ملک این ولایت غایت حسین لقب و با مردم
 معروف شده اند از طرف دولت معارف طایفه ای که می
 دولت ای مدت به می گوید و نام جوید خلق کاشان که طایفه
فصل اول از باب چهارم در آن سه دو تبار و صاحبان صنعت
 و در آن زراعت کاشان و چه نام دارند **جواب** آنکه تباران
 و چه معتبر و متمول و ذکر اسامی آنها فردا فردا مرث طایفه
 و در طایفه که معتبره با سیم یک و دیگر که است از نوع و در آن
 باشند آنکه میمانند اول از تبار بزرگ کاشان طایفه صالح آباد
 است

و صاحب حسن امین التبار و امین اقرع را رئیس دولت از نوع است
 تبار است و صاحب حسن ملک التبار و میرزا محمود رئیس التبار
 نیز از زمره قول تبارند و صاحب لطفعلی التبار و صاحب مرزا علی
 طایفه تبریزها که از زاده حاجی محمد حسین ترک تبریز هستند و
 محمد حسین و صاحب عبد الرزاق در طایفه زوکره یا شهره رئیس اند
 سید محمود و آقا میرک لقب در میان تبار بلبله لا جوید شهره شده
 صاحب عمده لایعظم و لایعظم صاحب سید سید الله لا جوید است
 از نوع آن بلبله و در ملک عمال و عیان نظام دارند و صاحب
 صاحب بیعت و صاحب حسن حاجی شریف صاحب دو کور است
 در طایفه که زوکره یا شهره در طایفه حسین بزرگ است و صاحب
 طایفه شهره است و در طایفه که شهره بزرگ است صاحب
 راس رئیس است و در طایفه که در دوازده شهره است صاحب

بر عبد الرحیم اعرضند و از طایفه شهره کشته لا محمد صدی
 است و در باب طایفه تبار صاحب سید جعفر نظر و صاحب حسن
 و صاحب صابون و صاحب اخوند و لایعظم و لایعظم و صاحب
 عبد الغنی است منتهی و صاحب حسین است و صاحب محمد صدی
 و در آن است و در آن صاحب صنعت از هر حرفه و پیشه یک و دو نفر
 میخانه و در آن کاشان بعد از لغایت لا محمد حسین میباشند
 است و در آن صنعت از این قرار است که مرقوم شده است و لا که یک
 جعفر زرک است و لایعظم و لایعظم و در آن است و صاحب اول
 است و صاحب الفخر صلا که صاحب حسن است و لایعظم است و صاحب
 نصیر است و صاحب لنگر است و صاحب است و صاحب کور کاشان
 است و در طلب است و صاحب فرشته ان سار لا محمد حسین است و صاحب
 حسین است و لایعظم و صاحب صابون و صاحب برین است و صاحب
 است

است و صاحب دین است و صاحب عبد الاماب است و صاحب امر
 صبح کرم است و لایعظم و لایعظم که میرزا محمود است و صاحب
 الامامین کشته کار است و صاحب است و صاحب که لایعظم
 و لایعظم است و صاحب که با میر و با سید باقر کاشان صاحب
 با ششم است و صاحب که صاحب حسین است و صاحب
 تقریب است که است و صاحب است و صاحب است و لایعظم
 است و صاحب که است و صاحب غراط لایعظم است و صاحب است
 حسن است و لایعظم است و صاحب است و صاحب است و صاحب
 در روز است و صاحب است و صاحب است و صاحب است و صاحب
 است و صاحب البین است و صاحب است و صاحب است و صاحب
 و لایعظم است و صاحب است و صاحب است و صاحب است و صاحب
 است و صاحب است و صاحب است و صاحب است و صاحب است و صاحب

بندت یافتند و کنگر سبزه چیده بود بر سر است ابرو در کتاف
 کرد و طبعش عفو و مال است هر چه کند بیشتر تو خلاف عدت
 طبعی است و مردم کینه ساله الهی که دست ساله در هر شهر بود
 جمع نظر میرسد **فصل** از باب چهارم اما ابا را با یکدیگر
 در ظاهر جمع است و با خود در غریب چه طور و جهت وقت
 یا نه **جواب** آنکه مردم این بجهت فرقه بوده دستند علی مرتضی و
 عمل و کتاب و مصنف و ذراع و چه مثل علی خود باشد و هر دو در
 مقام خود زاید از وصف طاعت طلب و عقیده تعارف است
 اعیان در روز اول علیه بعد از ادای نماز صبح قدر از آنکه حکم عرف
 صورت مدار آنکه جلوس فرموده بار و در عمل و کتاب و مصنف
 در علم بر آنکه در علم روزی است که نشان وقت بگذرد حکم عرف
 شده و مصلحت کرده و یک بر علم را که تمام تا نام دیدن نماید روز دوم
 ادا در اولی

را در روز سیم تا روز چهارم زود مصنف و ذراع را
 بود و کنگر نیز نهایت استام در دید و باز دید و در آن وجه
 وفاق حرکت میسازند و با طبع صبح طالب بر آن وجه طلب
 حالت و هرگاه فیما بین علما و علمایان ولایت ذراع و تعاری
 عدت نه ه لایک از برای تقدم و تفوق بر یکدیگر بوده و با
 غلبه و در این نظر با کنگر چشم چشم در میان نیست نهایت
 و تمیز و چشمه ام را در هر دو محمول میداند و مردم با جهت
 و حسن اخلاق کامل عیار زاید و برضه آمده اند و کنگر مردم
 و شرکت شمع هم که مرید شده و علم و شوق و چه است
 نیست که چند ساله در حرم تعارف زمان و مصنف با خار
 بیست تن مردم شریقی تربیت شده است که با هم در مردم
 رفته هر چه در روزن سک و در قیمت کران بود بر کفره میروند

از آنکه مجرب بود که نیکو است با در ب خانه تا بر حتم معتبر
 و حق کرده که از نشان عالم بیام در هر روزم که تا ج حاضر نشد
 فیه و الا که از این آن خانه را بطریق حکم و حتم در هر روز
 سکینه میداند هر درون خانه است از من با و بوی اگر آن
 حاضر نشد که است آنست به کینه و آن جان و است را
 و الا به کینه و آن هم به این تعصیرت را که از غنچه تا جری به
 هم جان از با هم خانه خود بیام هم ایکن حبه از چهار خانه
 هر دو نه به بر خانه خود در آن بعضی ملاقات سلام عیلم سر فرزند
 فرموده با کمال عجب و شتاب فریاد نماید از عدت خیزد و عجب
 سوخته با چرا در کشته اید بسم الله بجا نیز منزل خود مان است
 ما سرایه در شایم شام حاضر است آن نفس شریک با بنام سبط
 میگوید حاضر این همه جان لازم نیست صادر تو را میباشند هم
 ادا در اولی

از چنگ با فرزند که این عقیدان را یکیشم اگر همه توان را حاضر نشد
 بیه میگویم نظریه و آن با یک کله قدر از آورده به روز عجب در آن
 خود را میگردانید خلاصه رفته رفته که نشان با لاکه در معاصرت
 حکومت خود سر و خود در هر یک که هر که از جانب دولت چند
 با عانت حکومت میرسد مانند کنگر و پلنگ در کوهسار بر رودند
 چون با مورد و علام دیوانه به نیر مراد هم صحبت نمود با کنگر
 با در و بر زن شهر میزیست آنقدر لایم کاری به رسید که در شهر بود
 هر چه از هر کس میخواستند میگویند اگر در سیم معانی آنکه خود را
 منصفه در العزرا کنگر بوش و غیر کنگر او را میباشند آنقدر ادا
 اتر کرد در کنگر بفرست تمام در سبط است و احوال
 و لا حتم م الملک ادرام الله احواله الله به صرب کنگر
 در است قدرت و شرکت در حبه است و علم و علم و حرم و حتم

در قاب عدل حسن که مرتب در جاب بجا قصه زبان
 مترادف مستور بود برقع لوزخ برانه آهنت با عزم جرم در سنج
 آنها بر جهت و به بر روی بخت و قدرت قبال در جبهه و بول
 روز چه نظر از آنها دستگیر چه مگر عدم و تسلیم فرستاد
 یا لحن با مکره عرصه و جود از رفتار و فاشک مسی آنها مصفا
 جفا و جزر عدلش در آن بیایم نیاز و آرزو هوش در آن بیایم
صحرای در زبان چهارم مذامب و زبان ملت قریب چه
 و حال صحت و سلب تغییر و تبدیلی مذامب و زبان از ضم **جواب**
 آنکه از پیش مذکور شد که کاشان از زبان با مستوره اعلامیه علم است و
 بصر از قراد قهر از پشت خاتم انبیا علیه الاف الفیته و آتشنا
 اصدات شده و مذامب ملت علمیه داشته اند لکن از زبان
 و نه هر یک اسم و اثر باقی است اصل مردمان این صدها
 است که

است که در این اوراق کاشان را پیشه و با مردم ملوک را غیر از
 زبان که زبان و قهر آنهاست زبان به دیگر است که این شهر از خیم
 آن به خبرند و از زبان دیگر میگویند که با باط هر عربان در اش خرد
 به آنچه از این زبان است از صفی است الهی دل بلا به دست
 که چشمان کرد و این استعلام اگر چشم نه چند روز است
 چه دانند دل که دلبر در کج بلا و با باط هر عده رفته از زبان
 طفره زده زبان که حرف ان زبان را از شهر کاشان هیچ نمی
 در مذامب مختلفه در این شهر بجز سینه چهار صده فو از نظر ایست
 نیست اگر چه در زبان کاشان که با در لایت بزده همیشه است بر نظر
 در کاشان مستند و در کاشان را از انزال در از دو سیم در آن
 و فانه مزانه و عرض و بدل از **صحرای** در زبان چهارم
 معاشرت و طرز پرانک و حوزراک چگونه در کاشان به نوع و طرز قریب

چه بود و حال صحت **آه** جواب آنکه در کاشان غنیمت چون قهر زبان
 اقباب از شرق از فراش خواب بر خیزند و کاشان فریضه صبح را
 دست در دست بسته بصورتان فاشند و چون بیدار می گردند
 فاشند و در حکم الالکعبین و صحرای حده دور بقدر کوه صحرای
 معبود را عابد بنده آنکه مدد در فغان چه تغییر یافته و هند و کاشان
 خود پر درازند چون نوع روز بگذرد چه تا بسن و چه نسبت از زبان
 یا شده و با مانده آب ناریج یا بجز یا عوده یا تر تبرید کاشان
 و چون آقباب بوطه الزوال رسد بعرف آنها بر درازند و در آن
 حوزش نماز بگردن مطهرات هم از زبان کاشان کاشان بگویند
 چهار رکعت نماز ظهر و چهار رکعت نماز عصر که از آن در منزل کاشان
 شده قریب بود و شب بگویند بصرای کاشان بگویند چون
 شام شود بگرد و صحرای بزرگه رکعت نماز شام و چهار رکعت نماز
 از آن

او گنند چون در ملت از شب بیدار شوند مطلق گنند فاشی با
 و لکن دارد و در دست راست را با آب سرد بشویند و شام ظاهر
 جلاب و جلاب با انواع خورشها از گوشت طسیر و روزه و باقی
 زبان هر چه یافت شود و با غالب گوشت که گنند در زمین کرده گنند
 و کاشان در اغلب خورشها را بر ترش تر قسید آب بخوره و آب بخورد
 نماز و نماز در آن و صاق و کببین و عوده و در یوکس و عطره ترش گنند
 در در یک هفته و شربت و در سه نوع ترش و عطره هر یک یک
 استند و در کشته صرف که مخصص گنند فاشان بخورد و چه
 و کثر آب که در دست بزنند و کاشان استمال گنند و فاشان بگویند
 فاشان از طریق فاشان تا کاشان حقیق را عطره در دست عادت است
 و کساب فاضل جاشان در از این هر یک هر چه در روز صرف نماید
 مستم بر کاشان که در کاشان با علامت است مردم سید ای که

در مردان است که نسبت به جمیع اعضا با استیفاء فریاد با انواع بران می
 کلابان باشند پوست با چغندر یا تره و کشور با از قند و زلالان
 یا افسس نظیر امثال با چغندر یا زرد قلم و غیره با انواع بران با کلابان
 و دیگر انواع طلا لالت و جواهرات که زینت در زور مرد کردن
 دست و پانیند و اما زمان تمطین در خانه با رقیق جاده و هر آن
 سفید با چیت با ریزه نقش با هم سفید در خانه قنات و با
 و آب شیر کاشن و زرد و کله کله کرمین بسنج اینها و کشور صفت فریاد
 و نقش زمانه تیاج همه از امان و چون مراد و دیده و با زرد
 جاده و هر این قیص دور دهنه با بر سیم کش و از خانه خنای طلین
 محرمات یا تره که با چغندر کاشن و کله کرمین با هم با زرد و
 کشور با چیت فریاد و قند و زرد قلم کاشن یا زرد یا خواص
 و اما صفت و شفا در خانه با قند با رسیما کاشن و در غده و غیره بر تابه
 از زرد

صفت فریاد در اطفال که نسبت آنها عکس و حال و کار در در خانه نهار بزرگ
 با روح و نفس با حوضتها و با غلبه با مشهور مرود با فرغ کله کرمین در
 و غیره که قند بزرگ در در سر غنچه و سفید فریاد و زرد قلم
 بزور و صفتها و که ما از گریستن است که سر با بزرگ در در در
 و غیره بر پرده قیص با با رس و از فرغ کله کرمین و در کله کرمین
 بزرگ و در امر سیم و علاقه از کرم در اطاق با ریزه زرد یا زرد
 میکنند و در اطاق قند ریزه از زرد و سفید است یا در اطفال است
 و در فریاد و اما تمطین در هر است که خانه و آب با صفت
 نمونه است فریاد اطاق اینها کلیم و در خانه و کاشن است
 در شبته نهار کرم با کرم و آب صبح و عصر در اوقات و در
 و چون روز در سردا با کله کرمین یا در میله قند یا در با هم در شبته
 و غیره در با هم با رسته با هم زرد یا صبح و از قیص امثال همین

معه بعد دست **فصل ششم** از باب چهارم سوک زن و شوهر و
 طریقه عقد بستن و عود کردن و عزا دار و چگونگی و زینت را که در پیش
 من است **جواب** آنکه سوک زن با شوهر بقصد ستمت ستمت حضرت
 خانم انبیین صیادت علیه و آله اجمعین علی کل حال سیم و توفیق حضرت
 زیرا که خداوند در کتبه امر رعایتیه و حضرت از احکام معادیه مردان را
 بر زمان لازم الاتباع و واجب الاطاعه مقرر فرموده چنانکه در
 مستحبات مکره زیارت حب و در مراقبه مظهره تبر که اندام
 یک از وجبات در حالت استطاعت طوف است اندک که ام
 و از هر زمان به حضرت و از به شوهران غیر متزوج و عوام است
 و از در کتبه و لاد خانه شوهر شوند و بعد خدا را بر آن در ستم که فریاد
 و کله کرمین شوهر و کله کرمین در بر آن در دود فتن لبس برین
 و شوهر و لاد از شوهر سیم که آورده و شستن در فتن و کله کرمین
 در فتن

در کوشش و شستن در جو است مقدر است مقرر باشد و کله کرمین و غیره
 و در زمان شوهر حیف و میل شوهر زمان زود کان که کله کرمین است
 در روز و کله کرمین در خانه و کله کرمین و کله کرمین در روز
 با جان زن است و با کله کرمین با کله کرمین کله کرمین
 کله کرمین خانه فاضله آمد حضرت بر بدن و در وقت لبس خود و شوهر
 هر چه در قره فرجه زن باشد از لبس خود و شوهر و لاد و کله کرمین
 خانه یا حیاط مردانه با راز و دهنده و کله کرمین با کله کرمین
 امر و هر چه در دست و کله کرمین در کله کرمین و کله کرمین
 و عزا بر اینک کله کرمین رعدا ترس و غضب و سیم نفس و با و در کله کرمین
 در من مستند و با دام کله کرمین در کله کرمین حیات و عذاب از اینها
 با شوهر شوهران عورت و شوهر او در آن که مردان در کله کرمین
 بر لاد و با وصف آنکه موافق شرفیت عزا بر شوهر مردان

عقد در هر چه بود که بدست رسیده و صیغه صیغ و مشهور است علم مردمان
 مستطمن کثیر البصایع بر ثبوت و تثبیت و تثبیت و تثبیت و تثبیت و تثبیت
 نکته فراتر رود کارگزاران و اما در این عقد و هر چه در آن
 شایسته و هر چه رسیده اگر از عمر و ادای و عهده و حاله یا عهده یا عهده
 است که هم سنگ و موافق میسر آن پرست و اولاد و اولاد و اولاد
 که در آن بجهت فرودش و عهده همه یا همه مراد رسیده و اعلام
 که در این شهر از اجناس و جنس و فرعی و غیره ایضا و عهده مطهر و
 و صحت کمالا تنگینه نه نه روزه هفت طبعند و هر روز روز آینه
 و چند و چند را هر چه تا کمال و نصف نایز از وقت یک روز
 کن پر جا در بر سر کعبه کمان یک یک خانه در آن و هر چه
 را پارس هر چه هر یک را در هر چه طاقات که تا یک را هر چه
 ترجیح دهنده در منزل و در و کن آن و هر چه نشیند و هر چه در آن

بابت نکند اما در عهده و عهده و عهده و عهده و عهده و عهده
 آورده و در این از کشیدن امتناع نماید نیز تصدیق است و هر چه
 بسته بر زمین است نیز می آورند و در این شیرین عهده و عهده
 معروض عهده بر روز و اولاد باید و عهده کند که از خانه و اولاد
 روز و بار خود اسکنه از و تیر نیز خندان حاضر شوند عهده با تیر روز
 بقدر و صحت و شان عهده و تیر نیز و با هر چه تیر و اکثر تیر نیز
 عروس فرستاده زمان خانه و خوین و اما در عهده و در عهده از
 عهده بر روز زمانه عهده و عهده تا در عهده استقبل نماید چون نشیند
 و صحت آغاز کند تا از زمانه و اما که از سر برین مقدم باشد تیر
 زمانه عهده و تیر نیز با تیر نیز تیر نیز کنایه ایست که عهده از عهده
 و اما هر یک هر چه همان است که هر چه را عهده عهده کند در هر چه
 و هر چه تیر نشیند آن وقت تیر نیز و عهده و عهده و عهده و عهده

و تیر با عهده کند و در اما و کج بود از تیر نیز تیر تیر عهده و عهده
 خواهر عهده رسیده و در در با صدمه قلم بزرگ و در این و ناز و اولاد
 و عهده و تیر و استیضای عهده و عهده و عهده از عهده است که عهده
 بر عهده از آن چشم بر عهده کرده زمین را از یک روز عهده
 کرده هر روز بر عهده عهده عهده عهده عهده عهده
 لاله در پیش رسیده از وی عهده در عهده و با صدمه هزار و عهده
 و استغنا که لازمه سلاطین حسن است نزد بزرگان زمانه و اما نشیند
 در پیش را بر رسیده و عهده و عهده و عهده و عهده و عهده و عهده
 مجلس عهده با هر چه رسیده و عهده با یک دیگر عهده عهده
 که تا در عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده
 مردان با هر چه عهده از تیر نیز خندان مردان تا در عهده عهده
 فرزند عهده عهده از مردان بوعده و عهده و عهده عهده عهده عهده
 عهده عهده

خطبه از آنکه دین که معاندان استیضای استجاب تا هر روز تا شرط است
 قرائت و با در عهده عهده عهده که در عهده عهده است که در عهده
 طرفین از این عهده عهده عهده در با و عهده عهده عهده عهده
 است و عهده عهده خطبه و عهده تیر نیز عهده عهده عهده عهده
 مشفق و عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده
 هر که عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده
 عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده
 عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده
 کرده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده
 و عهده و عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده
 و عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده
 تیر و با هر چه عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده عهده

و بنات و کفش در یک رخا را در کینه اعا که از نه وقت و مبرس را
 در خوابه با بطنم بر چینه در هرگاه قه و شیر زرد سبزه چنانچه
 نیز در خوابه با کزانه و یک خوابه که بریز از انواع کوزه و خنجر و با
 و بسته و تنگ که دو کشتن متغای و غرای حرکت طرح ریز کرده از تقهائی
 حشمتش و خنجره در رنگ در میان کلهما در آن خوابه که کله و بر
 سبزه کرده اند برینه و یک خوابه نیز در نظر با دران قادی طرح
 خوب برینه و یک خوابه از کلهان لقا سبزه سبزه به معنای کله
 نظیر از انور اما در غیره بر نفس هر چه در قه با حیده دران کله در کله
 هم از کلهان سبزه فرود از صنایع و ترخان و در کلهان کشته و تراب و
 سبزه و غیره هر چه با سبزه و یک خوابه هم بعضی اجزا سبزه کفش کف
 و خوش قالی که هر یک از آن اجزا را برادر و کستر علی از بر عهد
 عود یک حکمت و فیض است منجمله با دارم با پوست و کزانه و خنجره
 در خوابه

در جزو بریا و مبرج حکت عا که همه را در قه طلا زنده و هر یک را در
 قادی مبرور در سبزه حیده چند قریب نان حکت یک بقا سبزه برینه
 که کله سبزه مرغ و حیده قه که بریت یک کله سبزه یک با روغن یک سبزه
 باز سبزه کله سبزه یک روح کفش که مفض عود سبزه حیده و اند و حیده حیده
 که در توی آن کفش که از نه وقت قه که یک یک با روغن که در سبزه
 سر عود سبزه یک قادی بقا که در مبرج برایش کفم برادر
 در این خوابه زرد با سبزه در مبرج است که از اجزا حیات مبرج عهد است که
 اگر سبزه با سبزه این اجزا با سبزه با سبزه اگر چه از هر یک نوع کله در سبزه
 خلاصه هر روز یک کله عهد کنان است در پیش رقهما زنده و کله حیده با
 مبرج عهد حیده زنده قه برینه و مبرج کفش و چون یک مبرج کفش
 مردانه زنده حیده و کله حیده و با حیده زنده و با زک و علامه و با
 و کله او و آینه بزرگ را در غرضان حیده سبزه ای که کرد که کله

کله و روستانه کند و مرد و حیده سبزه کله لاله در در دست کله در سبزه
 کله و حیده را با سبزه با سبزه بزرگ در سبزه و کله در کله در سبزه
 را یک کله در کله و کله سبزه با سبزه در کله و کله و کله و کله
 با عود و سبزه و کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله
 تا خانه عود و مرد و کله با در کله با در کله با حیده حیده
 چون خوابه را در خانه عود سبزه کله در اطراف آن خانه در
 و با و آتش با کله سبزه از وقت بر بدر و در عود سبزه است تا کله
 خوابه و غیره آورده اند با کله سبزه کله و کله و کله و کله
 در خان و حیده و کله آورده مبرج کله و چون کله که مبرج
 صبح با طرف مبرج عهد و کله سبزه است در خانه عود سبزه
 مردانه و یک در از مردان بر زنده حیده و کله در کله با کله
 یا خوابه با کله و نقل و بنات که با کله سبزه مبرج کله و کله
 در خوابه

در خوابه و کفش و کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله
 همه را یک یک در کله سبزه حیده و آن خوابه اجزا سبزه در پیش
 در عود سبزه و سبزه را در کله با سبزه سبزه سبزه سبزه
 آن سبزه کله که از نه وقت حیده سبزه و کله سبزه
 طشت که در زمین است کله بر مبرج که حیده حیده در کله
 بر روی آن طشت کله که از نه وقت و عود سبزه با سبزه سبزه
 و حیده حیدت بر روی طشت کله و کله که در سبزه با سبزه
 حیده با کله و کله کله در کله سبزه و آن در کله حیدت کله
 کفش سبزه کله از نه وقت عود سبزه و کله سبزه را با سبزه
 مبرج سبزه در اطراف برایشین اقرار که کله و کله در کله
 زنده حیده و کله حیده و کله حیده حیده حیده حیده حیده
 کلاب با کله حیدت تا در خانه استقبال و چون در خانه کله

بهمنه جزایان خانه و مسلمه عروس یکبار قیه و بناست زده اهل طرب
 و خرج نصاب بیدار مجلس کرد عروس بنشیند علامه امروز در وقت روزگار
 عهده نمود است همه علمای و بزرگان و مسوومان عروس را برادرش همه
 با مسوومان داد و همه حاضر کردند و از علی میگفتند هر که ام از همه بعد
 برکات عروس طرف با ب بود و دیگر که با تسمیه بر مقدم است
 برکات و داد و طرف قبول کردند پس عاقبتین مژده که طرف با
 و قبول شد و اندام هر صدق عروس را در حضور جمع شغل کند چنانکه میگویند
 بزرگان از آن تصدیه هزار و با تصدیه تومان و مسوولین از هفتاد و با تصدیه
 تومان و دهها و صنفی زده تومان الی بحال علامه صغیر بر داشته بر تسمیه
 تعالی نه العطفه و الاقتدر باریج بوم و تسمیه بچشم شهر محمد سینه عطا
 از زوج فلان ابن فلان از همه فلان قیمت فلان و کله جانب تسمیه
 فلان و کله جانب تسمیه مدار فلان الصدق مبلغ کله روز و با تصدیه
 با تصدیه

بهمنه تقصیر از شش دانگ خانه فلان که دو کمر در درجه فلان و فلان
 دو دانگ مقرر با تصدیه تومان از در وقت مژده فلان مطلق با
 قراب و در وقت در وقت تسمیه بعد از آنکه مقرر با تصدیه تومان نقد ما الله
 کله صد تومان قیمت و دو نفر تسمیه و علامه کله صد تومان قیمت طلا آلات
 تومان قیمت فرش و رحمت حوز با تصدیه تومان قیمت مسینه آلات
 کله صد تومان به تسمیه شود و ترفیع فلان و فلان و فلان و فلان
 نیز یک سینه در مجلس عهده حضور در روزگار مقرر از معتبرین مجلس را
 تسمیه از وقت جانب با بزرگوار که رئیس علمای و طرف با
 در وقت شده اند چند نفر از مسوومان عروس که صد عروس شش دروا
 میباشند سینه همراه کرده از بر حصول اذن و خصصت عهده با عهده
 ردا و صه هزار طایفه و وقت در در در زمان شونده و ترفیع با
 تا پشت در اطاق علامه و قیمت که از همه بزرگان شهر زنده با عهده

صنیعت سر با غرق از پیش در روز و قیمت حاضرند و کله در مجلس
 بعضی نشسته و بعضی ایستاده و عروس ایمن تقصیر که که کرده در در وقت
 و پشت نشسته و در طرف یمن و در شش ایستاده با تصدیه عهده
 از دست بالای سرش کرده یک نفر دیگر همان دو وقت یک بار که
 در خواب مفرقه با عهده که زده اند به دست گرفته تیره هر دو در یک کله
 و سینه آن در میان با تصدیه عهده و یک نفر از با شمع برک
 کله در نشسته با دست در پیش قرار هر کله در آن کله یک نفر دیگر نشسته
 آن است که بهر سه از قندهار با تصدیه عهده جواب دهند هر دو
 و بعد آن کوب بگویند چه میگوید جواب دهند و بعد آن چرا
 و سوزن تیره ایستاد بگویند هر چه بهتر خورشید بهتر است با
 جانب با تسمیه بزرگوار تسمیه با تسمیه که از همه مجلس همه سلطان
 عروس حاضر است همه کله سینه با حاضر است آن فرمایند پس کله تسمیه
 در اطاق فلان

قرارداد فاش و مستمع کردند الله لعنوا کلمه لعنوا خطاب باید که بگویم
 مراد کله تسمیه تا نما را بعد از هر سینه لعنوا لعنوا لعنوا لعنوا
 تصدیه مبلغ کله روز و با تصدیه تومان بهمنه تقصیر و در وقت از شش
 فلان خانه با تصدیه تومان و مطلق آب در در هر فلان مژده با تصدیه
 و دو نفر تسمیه و علامه کله صد تومان نقد ما الله کله صد تومان قیمت طلا
 آلات کله صد تومان و قیمت فرش و رحمت حوز با تصدیه تومان قیمت
 آلات کله صد تومان و کله سینه با تصدیه عهده چون در میان زمان
 کله آن معلوم است که هر عروس چه کند در در وقت اول و دویم با کله سینه
 بختند که از فرط میل مدعا و خود در دست است لعنوا لعنوا لعنوا لعنوا
 صد بار ز دعا و استغفار و کله سینه او کله سینه علامه جانب آن کله سینه
 لعنوا لعنوا لعنوا لعنوا لعنوا لعنوا لعنوا لعنوا لعنوا لعنوا
 مبلغ دو دوه مراتب مژده را که در زمان و همان شرح بشمارند و کله سینه

عبدالله زوجه حضرت مولانا محمد علی القضاة العیسیٰ صاحب
 قیلت الفصح والترجم لک علی القضاة المبرهن محمد کرم الله
 مولانا من مولانا علی المهر المهر صاحب کرم الله قیلت الفصح لک
 علی المهر المهر صاحب کرم الله زوجه حضرت مولانا محمد علی القضاة
 المعلوم صاحب کرم الله قیلت الفصح والترجم لک علی القضاة المعلوم
 بس عقد تمام شد کلاب استمال کمنه محمد با که در هر یک دو قاب هر قا
 قدر نقد و نبات و قدر در آن هر دو نفر را یک مجموعه پس روی کوزه
 هر کس زان نقل درین شیرین نموده هر کس قدر خود را بر داشته از یک
 خود بود اما در اندرون زمان چون از خوردن میر جات کسیر تر
 تعلقات و دنیا فرایغ نموده که هر یک لباس و در این خود و عریک
 عنده صدقه ایها کلمه از اند و عروس را یک طلا بسته و با چند نفر دختر با یک
 با مال و پیر اول عروس نه اند از سه لیها ششصد کس زانها ششصد
 دادگاه داد

دادگاه داد در رس کلمه بار و بنده افشا ده در این وقت تمام نموده
 در این کلمه را باید داشت که هر کس این عقد مقرران با عروس است
 که چون متولد شود اسباب عروس طرز کمنه و حق هم ضروریات کما
 یا داد اما تا ما مردار از عقد کمنه ششادش با و پیر عروس خود
 عقد کمان امروز اگر از عیال و کما راست که چون با از است کمنه
 و اهر خانه عروس کما باشد عروس با اطلاع پیر و در این کما
 که نزدیک در باب خانه باشد مطلق سازد و خود با یک نفر یا سزا
 با دود یا دیگر که محرم کسرا باشد در اطاعت دیگر کسرا باشد
 که ایک داد و عیالان نامزد با از خواهد آمد ماکا ه صدرا است
 در ب خانه که داد و اهر خانه که کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 را در این اطاعت مذکرات کلاب و عظمی ضرر کمنه داد و عروس طلبه
 تقدیر و زوت با سبب بود و عیال و کما و کما و کما و کما و کما

ناید و باز کمنه با بنام مردل ویرا الما نماز و عظمی ناید از وقت
 دست داد و کما و کما درین کما کما کما کما کما کما کما کما
 را چون جان عزیز را بر کرد و با هزار دست کما و با درین منزل
 حضور آورد و قرب و دولت الما رجا و نماز مصلح کما کما کما
 بیشتر نور و نزل و قربان صدقه عیال و استیاق معینه کما کما کما
 مطهر کما فی و کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 با کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 اما عروس را کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 بر بر زنده و کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 و داد و جمع از جوانان زمان از بر بر تان رحمت عروس و داد
 با طرف و حواط کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 عروس را اول همسازان است که هر دو زمان کما کما کما کما کما
 ان لکما کما

ان شب تا سحر که چون شیر و کما کما کما کما کما کما کما کما
 نیازت و نیازت و کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 بهین منزل کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 با پیر و عروس را با لباس و در این رحمت دیگر کما کما کما
 با کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 ره و کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 عشق و استیاق و راه و کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 و این نامزد با از کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 چون روزیم عقد کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 او را برسد او در و داد و کما کما کما کما کما کما کما کما
 و عیال یک کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما

دانا و بنا نه رود حسد و همان قدر را با نضام شب کلاه و قاب شانه
 و کسبه و دسته مهر بر بند لوله کمانه و در این بقوله خبر با کسبه حکا که
 بی عروس و هر یک را با مردارید و مقول و کلام برین طریح تا کسبه
 در حقه و بافته است برسم جاقاطه برابر دانا و فرستد مع بقصد
 بعد از عقد کمان که عروس و چند نفر از نازه عروسان برسدند
 و زمان تا شام مغول تا شامه اند که چنانچه این دانا و در طبقه
 است تا کاهه خبر آورند که دانا و آید یک با زمان قصد رسیده
 نشینان مفرق شده هر یک معجز عاریه بر کرده داخل تا شام
 شده و عروس نیز در گوشه بنمان نشو و دانا و با کمال ارادت و
 حاضر قطع و در وقت با سبزه از انجا که عروس در فلان موضع
 شده است دانا و خویش را بر سر سینه او در اجازت کرده اند
 برود و رسیده در بهر طرف نیده و تا عروس باقی در حضور
 الحان

آینه ندره عشق با بر و ناز و نیاز و کوز و کوز است شود دارند
 آن وقت دانا و بنا نه خود رود و زمان مجلس و تماشای غیر رخسار
 کبریه و چون چهار عورتی بقصد بهن تقصید که کوز آید با ناز
 با ناز و رواج باشد تا زمان عروس روز از خانه دانا و پس هم با ناز
 کنند که قرب پیش به عقد بسته و عروس را در خانه شام
 ایک تقسیم عزم کرده ایم که در فلان روز از این عهده که در روز
 عمت الشرف و رعایت معارفست معهود است عروس با ناز
 آوریم پس با در عروس چهار دختر را از کسب دانا و در وقت
 و طرب و با فرستادن و فرستادن و حجاب و مسینه آلات در وقت
 و عریضات با تیغ و ضروریات خانه بقدر که موافق باشد
 کفایت معاش و کوزان خانه تو هر باند با و فرستاده از کسبه
 که کفایت هم عقد کمان از خانه تو هر آورده بقصد همه را در کینه اعداد

گذارد و مقصد نذر آنچه از قبیل طرف حساب جوهر است در
 خزانچه با چیده و فرستادن حجاب را در معز شما همه را در وقت
 مطرز بکند و چهار دختر و با ناز و فرستادن و کوس و کسبه
 است که حرکت صدرا است که در نیم همه شهر را فرود کرده
 تا نزه و مطرب و شامش یک عورتی با ناز و فرستاده
 دانا و فرض است که چهاران چهار از جمع ما روز و در کوز
 عروس را فرستد و طاقه و فرستد دانا و کسبه و اسب حسیب
 و با فرستادن مطرز زنده و سایر اسباب و اثاث و در وقت
 پس و عده حجاب کسبه از زمانه ممنوعان عروس و زمانه ممنوعان
 و در نظر روزگان شهر هر طایفه و کسبه چند نفر روز زمان را که
 با ناز و کسبه و عروس را با ناز و کسبه و عروس را با ناز
 و بی عورت و نماند و چون عهده شود از بر اصراف عهده و نماند

در حسیب کمانه عروس چند چنان نام نشود در بر عروس کرده
 روز و سبزه کسبه کسبه نماند برای در عروس همه عروس را در
 کسبه با ناز و روز و کسبه و کسبه از و نماند و عهده و کسبه
 آورند و همه زمان شهر در با نماند و مردان در بر نماند با نماند
 حجاب دانا و کسبه عروس با نماند و نماند و استقبال آید از
 طرف ما نماند و در قاص و مطرب دانا و در با نماند و نماند
 سرود آورده با مشعل و چراغ با ناز و نوز آورده تا نماند و کسبه
 تقطیع کند و کسبه سرود نماند تا نماند و نماند و نماند
 و در حسیب کسبه عهده عروس را آورده و در خانه دانا و کسبه
 منزل عهده آورده اند و دانا و در حجاب دانا و دانا و نماند
 قطعه طلا و حجاب هر قیصر بر رسم دانا و کسبه و نماند و کسبه
 عمل در وقت عهده نماند اول عروس دانا و کسبه و نماند

یک دیگر را بپسند و بشنیدن طه و ق عده در دو چیز عروس را
 بگیرد و بخواهد هر دو را بکشد در آن حال کل زمان مجلس عرس
 عروس را در دو روز و در عروس در دو روز و در وقت که گذارد
 گیرد که بسته علم در دست و با عروس و دو روز بپسند اول
 دست هر دو را با در دست می لکن بجهت آنکه همیشه قبل عروس مقدم
 و دستش فرق دست او باشد که عروس با برام دست او را
 در شستن روز دست او و در دست با او را چون از این کار
 فارغ شوند بپسند عورت رفته هم بپسند و ق عده که است
 پس عورت انداخته است خبر آورد که قهر الایم چون روز شود
 مجلس با بنهار خود رفته روز دیگر هر یک یک با رفته بپسند
 بر عروس فرستد این بجهت آنکه عروس در عرس است که مجلس
 قطع و فصل و فراق که بصیغه طلاق ضایعین زن و شوهر که هر
 یک از آن

عروس در وقت
 میگرده گذارد

واقعه می شود مذکور کرد اما طلاق ممکن است بپسند زمان بجهت آنکه
 زنی دیگر گرفته یا عکس مرتکب شده که مخالف شان طرفین بوده یک
 و یک همه سخت باشد و بسیار به طر و عده و کوشش و کوشش
 مهر خود را بپسند و شاید معلوم کرده از مهر بپسند هر ما تو پیش را
 نصفه است طلاق فراهم شود یا آنکه زن عکس کند که است بپسند
 و یا مهرش را به مهر و طلاق گوید یا بکشد یا بپسند و دست گیرند
 آن مایه شده مهر خود را بپسند و بطلاق خلاصه عروس در هر صورت
 طلاق بپسند مرد است خلاصه چون مرد خواهر زنی را طلاق گوید
 شخص طلاق را از جانب خود بگیرد پس بگیرد و بپسند و بپسند
 عدول حاضر باشد بشنید و با و از عده بگیرد من کان علیه فک
 الله پس عدلین بگیرد استغفاره ربنا و اتوب الیه الله و غیر
 خانه زن زوجة مرتک طلاق فتره و اگر مرد از این طلاق رجوع کند

و بعد پیمان شود و یا را بگیرد یا از برابر طلاق فتره در حضور
 عدلین در وقت مقدمات و در اجاره طلاق مرتبه بپسند و
 حوازمه سه طلاق فتره مرتبه بپسند و در شرح امقرات که طلاق
 اول و دوم یا بپسند هر زن خود را طلاق کند بگیرد رجوع نمود دست
 برست زن یا بپسند و بپسند و یا از دو روز در دینه و بپسند
 او را نه اخیه بگیرد رجوع کرد هم خود را طلاق نماید اما در یک زمان عده
 نشه باشد و ایام عده چهار ماه و یا نوزده روز است و هر گاه زنی
 سه طلاق زبیره باشد بپسند از چهار ماه و یا نهم روز بپسند لکن اگر
 کردم حلال می شود چون زمان عده که است حقیق است بصیغه عده
 خلاصه و چون سه طلاق حرام است هر چه باشد بان شوهر که حلال
 بیان آید و حلال است که زن شوهر دیگر کند و طلاق بگیرد یا شوهر
 هر دو عده است در هر دو حال بپسند و در وقت که است که بصیغه
 طلاق

کفح یا بپسند بشوهر عدل شود این بود بپسند طلاق در این
 در رجوع یا از عدل و عدل را از عده در سه روز و در حقیق
 یا در نفس المطهره از حوالی ایک راضیه مرضیه بپسند
 که بپسند و در نظر برابر اعلام خلق که حاضر شوند از برابر
 و غسل و کفن با هم همان فرستند و خود در در آن خانه و تا وقت
 مقربان با و از عده حشامیب مناجات کنان صلوات بر محمد
 فاصحه و از عدلین و اقربان او حاضر شوند میت را در تابوت و تا
 را در حقه که عقابان آن جمله حاضر کرده و در آن حقه را در آن
 و با ربه یا نفس مطهر کرده با طهارت عزا و چند خواجه بان صلوات
 که چند نفر در جلو حقه سر کینه و حقه را با هم است که چند نفر
 گرفته با چند نفر نجات و ذاکر بپسند و در آن تسبیح و تهنیت
 عمل خانه آورند و با و در حقیق غسل داده بپسند با هر بار

که پیش گفتیم که در بعضی خاص نماز که با کسب روزه و کفایت آن در روزی
 فرستند و معتقدند که آنکه که سر تا سر با زار آید و به آواز عید که در میان
 نفس امروز نرسد و ختم آن فردا در مدرسه شاه یا عیان است
 فردا در ختم یا زمانه در خانه آن مرحوم و یک در مدرسه برابر مردانه است
 قبل از طلوع آفتاب سپه و برادر و گمان او با نیند در کربس مدرسه
 عبا رسیده در بر کرده و در وقت پیشینند و حجرات و هم رسیده را پیش
 سازند و کسب قیام و قهر و قدر کفایت نماند و جهت نفع
 خوش آواز در مجلس پیشانند که با بی اصوات هم قرائت قرآن
 نمایند هر دسته دسته از شهر از هر طبقه و طایفه و مسافر وارد کرد
 نه و عزاداری بر با حسینه نه یک نفر هم پیش استاده باشد که هرگز
 شود بگوید فایده و در دین بیستند و فایده آنکه شکر در کلاب
 به بهر استعمال کرده بجزا در با بگویند از هر مصیبت تا باشد و برون
 ایضا

در یک از حجرات نشسته مشغول قیام و قهر شوند بهین منوال باشد
 و مردم با نیند در دسته دسته سینه زن و شاه حسین بن علی و برونند
 پیشینند تا نزدیک فلک معلوم شود هر که باید با جزا است روزه
 خزان منسب شود و در مصیبت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام
 کند و مجلس مقصود شد صاحبان عزت حضرت و در دین را بر داشته نماند
 تازه که نشسته آینه هر کس با انجمن ختم در اطراف نشسته قاریان
 تلاوت قرآن شوند و در میان هر مجلس طایفه قرائت تمام نماند و همه
 که از روزه و چندین کلمه از کلماتی الهان در اطراف آن میکنند
 در کس از آن سر باز که عبادت است از بی جزا و ختم کلمه
 ساخته نفس چنین مجلس تا آهتر از روز دین را جزا در بند در عین
 ختم قرآن شود علاوه مشغول تلاوت قرآن و قهر و قیام کردند
 نماز هر نماز هر کس همان نوع که در حیات خود صیفت کند

نماز ختم او را بهین وضع دهند چون نماز حسینه دست نشسته بود
 صرف قهر و قیام از بهی که روزه در دسته دیگر آید جز قرآن
 خوانند و قهر قیام با در نه حرف که روزه دسته دسته با نیند بهین
 منوال برون چون عصر شود تا از غمی یا عمل که از عهد روزه باشد
 بود صرف هر که نشسته تا ختم در حسینه در الفوج جبهه بر باره
 کلمه آنها و طایفه قرائت را بر آورند پس کا ختم بخورد و چون شب
 شود دوستان و دشمنان از فردا در زمانه حاضر شوند زمان با زبان
 و مردان با مردان بزار آورند اگر در آنجا کس بوده باشد
 او حاضر شوند و فایده آنکه بخواهند و چنانچه در امانت در وقت نماند باشد
 که مسکن هم حرکت مکن از با کس خبر که کار با بی باغبان
 مشغول مقدس خزان یا مصروف هم فرستند در سر دهنه حاضر شوند
 خواندن فایده و صرف قیام و قهر و خیرات فقیران کس
 ایضا

کرده هر کس بهی که روزه در دهنه دیگر ختم کسند چون روز اول
 سر جوب غسل و کفن و دفن فایده نماند روز دوم صبح در خانه
 قاریان با بی صدقه است قرآن نماند و در زمانه بزار نماند
 نشسته باشد و مردم متدراجا با نیند و برون در وقت نماز
 کس حضور داشته باشد نماز هر نماز با حرف نشود و در رسم بود
 نفس بزرگان ختم را حسینه این نوع دوم مردم از آن
 نشود که روز اول مقبره بزار بجهت اجازت روزه در وقت یا محسب
 نفرستند امین که ختم مردان و اما ختم زمانه روزه دوم فوت که مردان
 مشغول مجلس ختم مردان شوند زمان در اندرون مشغول ختم زمانه شوند
 و کس زمانه منوبان و دشمنان همه لباس سیاه و پیش از هر که نماند
 عز آینه و کرمه و زار کسند و زن و دختر و خواهر ترغیب لبا و نوا
 جان کا که کرمه انگیز شیون و نود و نه که با برین در کرمه

کنند چنانچه زن روضه خوان میگوید بکنند چون امام علی مرتضی
 شوند و از اطراف حضرت گفته که با کرمش برایشانند و از ذکر حضرت
 حضرت سید الشهدا سلام الله علیه شکر میگویند که صاحب احوال امرها
 باشد بخواند در هر منزل و خواهر و برادرش آن شخص تازه که گفته هر
 و غیره باشد معجزه کند و بر سر خود در کعبه حضرت و سینه بخواند
 تا نظرها را بر موانع نشان خود حضرت که صرف نموده از به کار خود برده تا
 چند روز از بر او بر تنش زمان غزوات زمانه که در آن سینه دور
 بعد از آن سینه و لانه قاف و کلفت از میوه و سینه و بویها
 و غیره معمول و معطر کرده و با لاریه و متروکات نفس متوجه اگر در زمان
 حیات وصیت و انتقال گفته باشد که فرض آن زن از مال شوهر
 بوار است و ملک صحرا را اگر شوهر او را در هر جای که میسر بود که
 آن مرد اولاد در روز زین است یک و بقیه را به شوهر و در هر جای که

الزین

ارت میزند و جبهه حق بر بزرگ است و اگر منصرف بود باشد بر
 و در هر جا باشد جبهه از پس است و اما جبهه اسب بر او نشسته
 لبس بر آن که دست آن است و اگر زن مرده باشد و با او باشد
 نصف مال شوهر و لاریه و با تقوی حق اولاد است بجز شوهر و اگر
 خواهر وصیت نماید که از بر او من فار و در روز و حج بخیزد و در وقت
 به امید و صلواتش مرا بیف نماید و حیرات و عبادت نماید و بر
 مثلش باشد می تواند به هر صفتی که وصیت نماید بیشتر از ثواب
 حقش بفرماید و با تقوی در است است و اما پس زن که مقدم
 سایر کلمات است بریدن و حقیقت است که لابد باید در این
 کار ماهر باشد و علاوه بر آن کلمات به روز قید کند و باید که
 بشود و تا تک و قلاب و غیره که با روزن روضه مشغول و کلمه
 چه از او بر شیم و چه از کلام آن که به از غرض مات لبس بر شای

در روز که قسم آن بخواند یا که در شنبات شوهر خود بخواند و
 علاوه بر این هر چه زیادتر باشد مزید حسن او خواهد بود چنانکه در
 ایام مصیبتان یافت می شود که در شنبات عمر حسب و حسب
 ماهر نه این بود شرح حال زمان **فصل نهم** از باب چهار حسب
 و در روز که ام حسب را یعنی حسب روم و حسب کوفه و یا زار
 و یا حسب بول که ام یک را حسب است **جواب** آنکه در
 حد و آنچه در میان و قاطر و کاد یافت می شود که گفته در هر کجا
 منصرف بکنند باشد نسبت و طعمها که گفته در شنبات راجع
 میباشند و چهار بابان را مال می گویند زیرا که یک است
 هر اینه دیده ایم که نفسی جز بر او گفته و یک حد قاطر یا شتر
 باشد که زنا غم نام شده است و با بول نقد و جواهر است
 و سایر اجناس و آب و در هر جا که هر اینه ما چه شوهر نه این کلمه

باب اول

پایان را در وقت منسک کردید **فصل هشتم** از باب چهارم در روز
 و کبر و زرع چگونه است و چه کند و چه در روز است و چه قسم
 در روز در روز و کبار چه نوع کند و در هر جا که وضع و هر چه
جواب آنکه در این حد و کبر متعارف نیست و در آن کلمه است
 یک می برون نه و در هر تبریز است و نیم می برون است و هر تبریز
 نه و را یک حد در هر یک می بیند نه است که بگذارد و در هر
 مثال یک من برون نه که کلمه متعارف کسان است و در روز
 می گویند یک من سه جا یک نیم من سه درم چه است و در روز
 نش درم سه درم علاوه سه درم ده مثال است و در روز
 مثال است و لفظ است و چه که با اصطلاح تبریز است نه است
 است لفظ نه که یکصد و شصت مثال است و لفظ سه درم سصد
 مثال است که یک جا یک برون نه باشد و در متن کلمه در روز

ت ۱۶
 ط ۱۲
 درم

ضرب سکه دوله در کاشان

از یک مح بزمن شاه که چهار صد درم است الی کدرم که تقریباً
 وقت متقال است موافق آنکه در وقت و سرشته کسب بازرگانه
 میقتضی می نماید است که نوشته شده و این معارف کاشان
 کرده است و تفاوت آن با برده انگلیس تقریباً یک شصت است
 فرغ ما ده برده انگلیس است و تقصیر برادر از این قرار هر برده است
 وقت است بیست و نه برده است و هر فرغ دو دوازده اینج و هر این معده
 سه شصت است که در طول یکدیگر قطع باشد و این سکه باید داشت که
 است و هر یک از این معقال است و هر یک از طلا را نازک و هر یک
 سکه زنده یک در آن ضرب در انگلیس کاشان فی سینه طلا
 و یک روی اسطون بن اسطون ناصر الدین شاه قاجار در آن
 است که ده هزار دینار باشد انشالله و یک عدد آن ده صد
 است و صاحب قرآن عبارت است از بیت و شش کوزه نقره خالص
 لاله افشار

ضرب سکه دوله در کاشان

مطلوع دوروی مسکوک و نصف فرور عدو که هر دو دینار و یک عدد
 آن دو دینار بود که هر یک با نصف دینار سه دینار و یک عدد نقره
 خالص بود و در مطوع دوروی مسکوک و نصف فرور است و یک عدد
 در متقال و نیم مس در مطوع دوروی مسکوک که هر یک سه دینار
 و شش دینار و سه عدد آن یکصد دینار در یک روی نقره و هر یک
 و سه فلان چهار دینار در آن فلوس رایج حاکم محمد در ایران
 و شش دینار است و چون یک کوزه و نیم وزن آن را در دو متقال
 کمتر یا بیشتر و یک عدد در هر یک است و در دولت مصلحت نیست
 در سینه که هر دو دینار و شش و چهار در دولت حکم ضرب چنین بود
 سه و شصت است که همان پول در حاکم ایران رایج باشد که در
 کاشان سه دینار و یک پول یک صاحب قرآن یک هزار دینار در
 و یک فرغ دیگر نیز پول است نصف آن و در هر یک در آن

ضرب سکه دوله در کاشان

بسیار سکه زده اند و غیر از این که در ذراع دوله کاشان است که در
 کاشان سکه مهند در حاکم محمد در ایران بود و در وقت در
 بهین وزن از طلا و نقره خالص است و صاحب قرآن دینار و در
 سیاه مضر و در بهین اسم مردم است و هر یک از طلا هر یک
 و شش در سینه که هر دو صاحب قرآن رسیده بهیچ وجه و با
 تا بر یک با رایج معده که در آن معنی قرع اسم مردم است
 و در سینه اول مسوی و بهین شاهی و ده شمش و هر یک از طلا و در
 قیمت موهوبه که آن در خزانه وقت است بر این سکه طلوع شده که در
 کاشان یک شش در نمانده بود و بعضی هم صاحب قرآن دینار
 بر این سیاه در دست اصغر سکه در دینار و در این شهر از
 سه اول است و سایر پول را که در رایج هر دو در هر یک از
 سینه **صدم** از باب چهارم در آن مکتب که در ذراع کاشان
 علی افشار

عمل سبب تعیین کاشان

و علی و عمر فارغ و غیره آن و در همان نوا که و مردمان نام کاشان
 بعد و حال گشته در راه معاش از کاشان در **جواب** که در این دولت
 یکا جهت تقاضای آب و هوا و یکا علامت قرص مجاز در آب سینه
 در در احسن خلافت طهران و تربیت و توفیق اولیا در در سینه
 فا نوازه قدیم در در باب کمال از طبقات علمی و طلا و نقره
 حجتت عمل زیاده است که هر یک که هر یک از طلا و نقره که در
 و محله معدوم مسیبه در که در حاکم علی و ضیاع کاشان در
 سال فقیر الا حال مولانا در اینست به حال امین عبد الرزاق
 المعقول و المعقول است کتب مصنفات او بسیار است من جمله
 منزل است برین خواهد عیب الله رضا در کتاب شرح فصوص الحکم
 محلی امین اعراض و کتاب با دیلات آیات موله و کتاب شرح
 قرآن مجید و کتاب اصطلاحات صوفیه در سینه ناصیه و کتاب شرح

این سبب تعیین کاشان
 به کاشان

مرحوم ملا حسن فیض احمد

برجت ایزد بر سر استه مقبره او در جهنم استن قریب در دروزه ملک
 در است که در دراز راه قهر شهره واقع است و یک دیگر از علمین علی
 قهر مرحوم ملا حسن فیض احمد است که در سن علوم علوم علم با
 در است تصنیفاتش نمود و سه جلد آمده من جمله در علمت کتاب
 الیقین و کتاب عن الیقین و کتاب مرات الافرجه و در اصول
 کتاب تلخیص عن الیقین در ساله میزان القیامه در اخلاق کتاب
 البیضا و آن چهار جلد است و کتاب تحقیق که تلخیص حجة البیضا
 و در معیاد رساله شرح الافلاک و در فقه کتاب مفاتیح و تاریخ
 ختمه جاست که یکبار در دود و یک بار است و مقبره این در خارج
 مین مرصع ارباب نیاز است و لا حال از نزل آن مرحوم در این شهر
 همواره مردم بقصر و علم بوده و آن در آن مسله جناب میرزا
 نائب القدر و جناب میرزا نازک برادرش از جمله فضلا و علمای
 اولاد

مرحوم ملا حسن فیض احمد

مرحوم قاضی احمد

دیگر از علمیه و جود به و یک دیگر از علمان سلفین که در زمره عرفان
 مستطین در اقصین است مرحوم قاضی احمد مستطین الکاشی که یکی
 از علمان کاشان از زمره سنیان است معانی تصانیف و در بعضی کتابها
 نظر رسیده که بعضی هر فردی از آن کتاب است در حکمت و معرفت
 از جمله اشعار و ای همه تو عزیز تو در در کوخیز تو در کوچه و در شهر
 و از جمله رباعیات قاضی احمد که فراموش کنی با و الهی است
 در اغوش کنی بر خیزد بهار همه بقدرستان در این با رخساره را بهر
 دوش کنی که نیک یک روز قدر از کفایت خویش برتره و در حق نهی
 و در سخن زده با نگر و سرور از تامل مقصود رباعیات بر زبان رانده که
 رباعی مزبور یک از آن مقوله است و چون بان موضع رسیده مثبت دان
 چند به هم است و نه که این همه در آن عهد است و لا الله
 در وقت حدیثه و نقل اولین بالانتهی مقام طبع الله محمد

مرحوم قاضی احمد

مرحوم ملا حسن احمد

قاضی که باشد و خدا در روز دیگر در همان مقام نفس است
 لا شریک له ولا غیره شریک و بالعصر مراد از این شهر جنب در دروزه
 مین صحن مسجد از کمال روح و صفای با نایبیت صفای
 کج سر بر ملک کشیده همواره مطاف از تاب نیاز و مسکن در زمان
 با کز است و یک دیگر از علمین از علمای در زکات سلف قاضی احمد
 فضل الدین بن علی الموسوی الحسینی اعلی الله مقامه جمع علوم ربانی
 بوده و در هر علمی تصنیفات مالا یات از او نظر رسیده و مقبره او
 در حواله حوضخانه محمد پیران است و یک دیگر از علمای فضلا و مقدمین
 سلف مرحوم ملا حسن احمد بوده که از جمله آثار علمیه او تفسیر فخر قرآن
 حمید مردم منبع الصادقین است که نیک در مین از نشتان کتاب در
 سکه مسکوت شد و از جمله بفت او متفق است نه بعد از غسل کفن
 آنکه مسکوت در حال ملک از تکریم حدیثی است و در بعضی او
 اولاد

مرحوم قاضی احمد

مرحوم ملا حسن احمد

مرحوم ملا حسن احمد

در دهنه گذارده از شیخ که معلوم است با اجود و حکم کفر تا ملک
 بهر است آه از دواقه مستفرد است با طراف کشیده تا در کاه و همه
 رسیده است که با دست و ناخن از این دیوار زمین رخساره و شمشیر
 و از این مملکت رمانه آن در دل که زانین که هر کاه از این در طر
 با به با سر در در غزلت و از تو امید و کتاب تفسیر را به نیت
 به سبب کار اقامت کند معانی این حال مردمان را با طریقه که نشسته
 درون دهنه نهاده به ترانیم و بد در کاه و همه را که شود ملا حسن احمد
 بنا نهاده باب مراد رسیده و هیچ نیامده از جمله علمیه
 و بعد از چند داعی را بسبب اجابت گفت مقبره این در حواله
 در دروزه شهر است یک دیگر از علمای در زکات سلف مرحوم قاضی احمد
 عده احمد انان است سنده است و او جمله رفیق کمال زهد و تقوی
 بعد و یک دیگر از سلفین علمای را کشیدن مرحوم شیخ عبد الرزاق

مرحوم قاضی احمد

سلسله عدیه مرحوم علامه زایه

جمعه حکیم خرد و عالمی نظیر بقیه نقیض بحر العلوم در فقه جز در حدیث
 شاه ولایت است و یکا دیگر از علمای کامران صاحب الفقه که در جمیع
 ریاضه و مسیح فیضات بر دایره و سایر آراء علمای عصر خود بوده که آن
 جنبت مکان جناب علامه زایه عظمه الله مرده و حیاته که مطلقا
 شریفین قصه زان و تقریبا یکصد سال قدر در کائنات هر آن وقت که
 عمده استغفاره و تقصیر و توبه در هر علم از عقول است
 عقول است تصنیفات فیه همه الهیه التقصیر کتاب روح در فقه
 کتاب انیس المبتدین در اصول فقه کتاب تجرید الاصول در اصول
 کتاب جمعه الاصول در اصول فقه کتاب جامع القادری
 علم اطلاق کتاب شرح الفوائد کتاب بیانات الیه در حدیث
 کتاب بلعه و کتاب کلمات الحیره کتاب الاستغفار در علمای
 کتاب المصنوع در هیئت کتاب مشکلات العلوم کتاب ترضیع الا
 الاماره

تصنیفات این جناب علامه زایه عظمه الله مرده و حیاته که مطلقا شریفین قصه زان و تقریبا یکصد سال قدر در کائنات هر آن وقت که عمده استغفاره و تقصیر و توبه در هر علم از عقول است

سلسله عدیه مرحوم علامه زایه

در هند کتاب محرق القلوب در طب الی المار کتاب فقه
 از حدیث کتاب جامع الاکهار کتاب المصنفه الفقه کتاب انیس
 الی در فقه الی فقه کتاب تجرید الی ان در علم معانی بان کتاب تجرید
 الی کتابا و در سایر کتاب این المار رساله فی الاصلح رساله حدیث
 کتاب قره العیون در ماهیه و در حدیث کتاب انیس المبتدین و کتاب
 اثنی عشره و فیه علی بعض معاصیه من علماء زمانه در حدیث اثنی عشره
 در علم عقود و انالی کتاب موجبات التمام در هیات کتاب انیس المبتدین
 در سلسله کتب و علم ترضیع نقیض کتاب در ششده هزار و در حدیث
 بحر عالم بقا و رحمت فیه و در کتب اثر در اولان تصنیفات
 است مکتوف با و که گفته اند این کتاب جنوفا فی رسوم مبررات
 آن مرحوم را با تصنیف سیر که اولاد او را با عظام و اولاد او
 را به مسرمان و اولاد مسرمان را با وراق و اولاد او را با با

سلسله عدیه مرحوم علامه زایه

مردود بهنده القصیر و محدثی طب سلسله عدیه زایه جناب علامه
 صاحب الالهاب ای الله فیه و اولادین عظمین است جناب
 علامه و علامه با در میرزا ابوالکاسم و ابوالحسن و صاحب المصنفه
 اقا بزرگ و ابا عظمین اول جناب مطاب اعلم العی و القصد القضا
 و المبتدین علامه علامه عظمه الله مرده که در امامت حاضر القضا
 و کافیه المهارت و از جانب سنی الکتاب مرحوم جنبت مکان
 منقرضه شاه قاهره رحمه الله من صله اولاد و اولاد او را به
 و من رسد در طبابت موقوف علیه و در دایره بود در فقه علم
 منقوله و منقوله رساله کتاب عدیه و تصنیف فیه من جمله
 مستند اشیه در ایام شریعه در فقه است لاسه جمله کتاب شرح
 الاصول عشت جمله کتاب مناجح الاکرام در اصول و در حدیث کتاب
 الاکرام در اصول کتاب مناجح الاکرام در اصول کتاب عین الاکرام

اولاد الاکرام

سلسله عدیه مرحوم علامه زایه

عزیزه الایام فی القواعد الفقهیه و الاصولیه کتاب هایت اشیه در فقه
 کتاب وسیله التمام در فقه کتاب تذکره الاحباب و کتاب
 المشرود و در اصول فقه کتاب مناسک الحج کتاب شرح
 کتاب حایه الکرنا و در سایر کتاب الی انیس المبتدین کتاب
 موجبات التمام فی علم اطلاق کتاب الخزان فی التزاور الموقر کتاب
 دیوان اولیات علی سبب المعتبر المسطر فیه کتاب بیعت الایام
 برهان القدره التسمیه در در بعض علماء و فقه کتاب جامع المبررات
 منت و منکنش در کائنات عمده تصنیف در زواله ما فیه و در حدیث
 سید هدیه سید هدیه طباطبایه طب سلسله عدیه بحر العلوم علم ترضیع نقیض
 سال در ششده یکمیز در حدیث و همسری شرح خطب باقیات
 العظمیه از حدیث الی ربک راضیه رضیه را بتسک اجابت کف
 و علی المس در حدیث فیه و آن مرحوم را است صیغه

مجلسه علمیه حاج میرزا احمد زاده

صمد اول جناب سبط علام نهادم اقا صاحب علم و تقوی که در این مجلس
 اودم الله ایام دولت و ایام انصاف علی الانام که از او این علم و تقوی
 ال الان که قریب بشت دست همواره بقضا دست عاتق و امانت
 و تدبیر علوم و تقوی رسوم و به است انام و اجراء حکم شریفه
 داشت ام فرموده در زمین ارکان هر بزرگوار توکلیت در رسد زنده
 خستیا ز حال صحت مرفقه مذکوره موافق فرامین مجربده مفسره که در این
 مفسره در اینست همبرور و در کار علم حضرت اقدس امه عالی مرتبه
 صمد در یافته بنجاب مفضل در اول بعد و این را نشاء در حق است
 جناب سبط عمده المصطفی و زنده المجهتین شریفیت در راه میرزا
 علال الدین زید فقه که در رسد و اعظم دراز بود علم اخوان است جناب
 باشد در مجمع کرم قسمه جان که مجمع معقولات و من مشرفات علمیه
 و دست است که بالاسحق و در سینه تصادق و قدر و در در اسبیه

الذوال

مجلسه علمیه حاج میرزا احمد زاده

امانت و تقوی رسیده و جهان در دورا چهار شرف است جناب میرزا
 الدین میرزا شمس الدین فیاض و میرزا جمال الدین و میرزا کرم
 مراتب علم و ادب را قاطبه و یک جناب علام نهادم شریفه در
 الامور و علامه الاخیر میرزا فخر الدین جمیده زید فقه که علاوه بر
 اخلاق حمیده و ظهور صفات پسندیده عالم محضر و در خاصه نظر است
 و او را دو اثر است
 کتابت کتاب حاج میرزا ابوالکاسم و یک جناب علام نهادم میرزا
 صدر الدین دورا دو اثر است
 مستغنی عن الاقرب میرزا قاسم دورا یک اثر است
 این پنج آن زردگان مومر البیوم از بطن صبیبه مرحوم جناب کمال الدین
 میرزا ابوالکاسم جمیده قرآنی است که در وجه مفسره اش کتبه
 است باشند و یک دیگر میرزا علام رضا در نظر دیگر است صمد دوم

مجلسه علمیه حاج میرزا احمد زاده

جناب کمال الدین میرزا فخر جمیده ان الله مقاد دورا در ورق است
 جناب ضمیمه و فخر کتب علام نهادم میرزا عبد الوهاب زید فقه
 و عیال بان میرزا حسین میرزا احمد صمد رسیم مرحوم حاج میرزا احمد زاده
 و اسکن دورا در ورق است میرزا محمود میرزا کمال الدین صمد رسیم
 مرحوم میرزا ابراهیم صمد رسیم جناب سبط شریف در راه میرزا احمد
 زید فقه دورا
 صمد رسیم مرحوم علامه و دورا
 ضمیمه و کلمات کتاب میرزا احمد زید فقه دورا و ان مفضل
 از شجره طیبه صمد رسیم علامه با در زنده الله دورا یک صمد رسیم
 علامه با در زید فقه مفضل رسیم از شجره طیبه صمد رسیم میرزا ابوالکاسم
 جمیده ان الله مقاد و ان مرحوم زاده صمد رسیم اول جناب سبط
 عمده المصطفی و زنده المجهتین شریفیت در راه میرزا احمد رسیم

الذوال

مجلسه علمیه حاج میرزا احمد زاده

که همواره همش رسیم انام و شمس اجراء حکم در این ح مراسم
 حاضر و عام است دورا چهار ورق است جناب ضمیمه و کلمات
 کتاب میرزا احمد حسن و ان میرزا امان محمد و ان صمد دوم جناب
 عن الاقرب علام نهادم میرزا عبد الوهاب زید فقه دورا در ورق
 است عیال سبط قرآنی میرزا احمد و میرزا ان میرزا ابوالکاسم میرزا
 میرزا محمود و میرزا ان مفضل چهارم مرحوم علامه الحسن مفضل رسیم
 طیبه صمد رسیم جناب کمال الدین علامه عطر الله مرقه مشهوره
 بزرگ چون همز منتهی لته بود که علامه مفضل بر این جهان عاریت را
 برود کفیه لبعده الولود مست باسم ایدینه و با با که ملک مشهور
 عالمی در خاصه کلام و در علمه خود با یک مدارج کمال رسیده نایب
 میرزا احمد شاه قاجار رحمه الله در مرثیه از زنده جهان شریفه
 کاشان زنده خانه در راه رشک روضه با در زید فقه رشک راه انوار

مسئله علیه آقا بان ثبت شده

مسئله خطاب فرمود صلوات او را نصف حضرت مرحوم حضرت امام
 علیه السلام که بجهت رحمت الله و او را دو ورق است جناب فضایل علم
 فقام مرحوم میرزا اسم الله و علی بن ابی طالب میرزا محمد حسن و مرحوم جناب علام
 میرزا محمد حسن و او را یک ورق است میرزا محمد آقا محمد و میرزا محمد
 ان مرحوم جناب فضایل و فرزند است بعلام فقام مرحوم میرزا محمد
 زید و فضل و میرزا احمد و میرزا زین العابدین و میرزا ابوالقاسم و آقا
 این بود شرح این مسئله علیه زرافیه و یک از طبعات علم اعلام
 اباعن عبده الا حضرت امام هم علام بن محمد بن علی بن ابی طالب
 صلوات الله و سلامه علیهم همیشه صلوات ایام و با در خاص و بی در
 شریف استید انما بوده و مستند مسئله علیه در است علیه در است
 مستند کفر است انما هم باشند و لقب از دست مال قدر الی حال
 است بانه انکه میاید و مرحوم حضرت لیکن تالیه چه حسین علیه

مسئله علیه آقا بان ثبت شده

مسئله علیه آقا بان ثبت شده

مقا در این مسئله که بجهت آن که علم او را اباب بان الاستیلا
 علی جهنم لک لایعلم الا با جهنم حکما شکر علیه ولایت علیه علیه
 بصل صراط صلاح علیه و از دست شجر استخرج کعبه و اولاد ان ابان در این
 و اولاد ایشان را بجهت آن و اولاد حضرت ان را با و راق و اولاد
 را با تا تقسیم میاید پس باید دانست که هر این مسئله مرحوم تالیه
 رحمت الله است و ان جناب میاید در ایمان صفیر است و علی علیه
 و در مراتب زهد و تقوی مسلمان انان مسئله میاید و انان در در
 عرب قرار بسته و حقه فیما بین علمای سنی و علمای شیعه است
 عشرتیه که در روز ولایات عشرت عجم و بر حکم محمد و در ایران
 یک نفر عالم علم اقران است بجهت بصورت میاید و در وقت شرف
 از کاشان جناب سید مرتضی در روز نه چون که انان رسیدند
 بقرا میاید و چون در وقت در موضع حات معتقد بود و زبان

مسئله علیه آقا بان ثبت شده

میکنند که در روز که با من شرف در پیش منی که بی منی در منی و در
 تن در جاب تر است بجهت و ان مرحوم را در شجر است شجر اول مرحوم تالیه
 و او را در شجر دوم مرحوم حضرت لیکن تالیه را بر اسم الله علیه
 که در علم و علم به نظیر و محمد در حضرت مبارک است و انان علیه
 او را یک نفس نظیر آقا جناب علی بن ادریس که در وقت در روز علیه
 انار الله بر انان در انان بر و سید ارشد و عظیم و از به و انان
 بنه کان شرف لدر کان شرف در انان که در وقت در انان که در
 که انان از قول محمد بن و نعمان در اسقفین و عنان و انان در انان
 و برابر مراد است از من مانده و انان است شرف و انان که در
 او را در وقت و مقامات و مقامات هر از علم تقدیم تالیه
 قرن عقیده و ذمیه اهل روز شرف و شرف و انان که در وقت
 و انان که با انان در این اوراق کعبه و خود این صغیر مسئله علیه

مسئله علیه آقا بان ثبت شده

انعام در صوم بود تا عقبات عالیات فخرم کلاب فضیله
 با بر کلات مبارک من بودم مگر میباشند که میفرمود بنوی اوراق
 بعد کس با ان که در سن عشق در دفتر نباشد و در سنه یکم در دست
 در وقت که با انان شرف در من مقدس حسب من بود سلام علیه
 در فن و مقبره و در من ترفیض زیارت که از بار نیار است و ان
 بزرگوار که هر باک و جنس تا باک فخر عالم آب و انان که در
 این شجره طیبه یک ورق تالیه است و انان اوراق که در انان
 مستطاب کشف الاسلام و قبله الانام حامی دین مبین و انان
 شرفیت سید المرسلین قرة العرفان ناصر الاولیا آقا سید محمد
 علیه السلام و انان را در شرف است جناب انان فضایل کلمات است
 سید احمد و تالیه را بر اسم الله علیه و انان که در
 انان که جناب مستطاب علام فقام صام الفروع و انان که در

انعام را در

مسئله علیه آقا یان پشت شمشه

دا المنقول غدا لا یام عون لام مناص المبین ثاب العارین ابراهیم
 ارف الفعلاء والمجتهدین آقا میر عبد الرحیم که الله وبت ان را دو ثمر است
 حبابان تاسیه که الله و تاسیه حضرت عظیم الله والورقة ان الله مرحوم
 سید حسن رعمه الله واورا دو ثمر است تاسیه که الله و تاسیه حسین صدوق
 حجت لکان تاسیه رعمه الرزاق رعمه الله واورا رخ ورق است اول حرم
 سید عابین واورا یک ثمر است تاسیه صادق دوم حجاب مطهر تاسیه
 اتمیر محمد زید فضل واورا دو ثمر است تاسیه احمد و تاسیه صاحب کرام
 چهارم تاسیه که نوح تاسیه باقر واورا سه ثمر است تاسیه که سید حسین
 تاسیه رعمه الرزاق صدوق مرحوم تاسیه ابراهیم که سقا در احوال خود
 بزرگ تر بود واورا یک ورق آید تاسیه باشم صدوق چهارم حجاب
 تاسیه احمد واورا یک ورق است تاسیه نصر الله واورا سه ثمر است
 تاسیه احمد و تاسیه محمد و تاسیه صادق و تاسیه نوح واورا دو ثمر است
 لا در علم

مسئله علیه آقا یان پشت شمشه

تاسیه که سید و تاسیه حسین و این را دو ثمر است تاسیه نصر الله و تاسیه
 واورا شجر سیم در اصل اول مرحوم حجت لکان تاسیه حضرت عظیم الله وبت
 واورا شش غصن است مرحومان تاسیه ماحد و تاسیه رعمه العظیم و تاسیه
 بلا عقب در که ششده و اما غصن چهارم مرحوم حجت در صمان از
 تاسیه رعمه ابواب تجتهد انار الله برانه که علاوه بر ثمرات علاوه
 ثمرات کف و کرامات او مطهر تر از ان است که حجت با ثمرات
 واورا شش صنایع اول مرحوم تاسیه باقر با عقب در که است
 تاسیه صادق واورا یک ورق است تاسیه ماهر واورا یک ثمر است
 تاسیه رعمه الرحیم صدوق سید رضا واورا یک ورق است میرزا
 صدوق چهارم تاسیه که نوح واورا دو ورق است تاسیه میرزا اسد الله
 یک ثمر است تاسیه ابراهیم واورا یک ثمر است میرزا اسد الله
 و تاسیه محمد و تاسیه فضل و تاسیه نوح واورا یک ورق است تاسیه حسین

مسئله علیه آقا یان پشت شمشه

صدوق ششم تاسیه که سید واورا یک ورق است تاسیه رعمه ابواب عقب
 باقر حکیم واورا یک ثمر است تاسیه احمد غصن نوح مرحوم حجت لکان
 تاسیه ماهر رعمه الله واورا پنج صنایع اول حجاب تاسیه ابراهیم
 واورا دو ورق است تاسیه رعمه العظیم و تاسیه باشم صدوق مرحوم
 ابراهیم واورا دو ورق است حجاب تاسیه رعمه اکرم واورا دو ثمر است
 تاسیه حسین و تاسیه یوسف و تاسیه رعمه الرحیم واورا یک ثمر است تاسیه
 میرزا حسن صدوق حجاب مطهر علام چهارم با درین بین باقی
 شریعت سید المصلین ارف الفقهاء والمجتهدین تاسیه که حسین که سید
 الله واثابان را دو ورق است حجاب تاسیه ابواب حجاب تاسیه
 و این را دو ثمر است تاسیه رعمه الله و تاسیه فرج الله صدوق چهارم مرحوم
 عمه ابان رعمه الله واورا چهار ورق است حجاب تاسیه ماهر رعمه الله
 رعمه الله و تاسیه احمد و تاسیه که سید نوح حجاب تاسیه رعمه العظیم
 واورا

مسئله علیه مرحوم میرزا ابوالقاسم محمد

واورا سه ورق است تاسیه ماهر رعمه الله و تاسیه نصر الله و تاسیه حجت است
 غصن ششم مرحوم حجاب یوسف واورا سه صنایع اول حجاب تاسیه حجت
 تاسیه ماهر با عقب که ششده و تاسیه که تاسیه ماهر با عقب با تاسیه
 این بود قصید است آقا یان پشت شمشه و تاسیه رعمه العظیم
 را ششده که در علم و تقوی و فضل و تقدس نظیر و غیره مدارج ملکوتیه
 مرحوم حجت لکان صاحب میرزا ابوالقاسم محمد است الله مقادیر حجت
 وجه اعلا از مرحوم مرحوم علین از امام که تاسیه ابوالقاسم محمد است
 الله برانه بعد و کجاند و اوراق از مرحوم را اهل این شجره طیبه
 داشته اولاد واورا با غصن اولاد و غصن را بر صمان واورا
 صنایع را با وراق و اولاد و اوراق را با ثمرات تاسیه حجاب
 شجره طیبه اصلیه را دو غصن برآمده غصن اول از شجره منزل
 مرحوم حجت لکان تاسیه ماهر رعمه الله قرس الله سره العزیز واورا

مسئله علیه مرحوم میرزا ابوالقاسم محمد

مسئله علیه مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم جبهه

سه صفت است یک مرحوم علمین از اهلکاه تا میرزا ابوالقاسم جبهه
 و در ایک درق است جناب قطب مضامین و کلمات است
 مستغنی عن الالفاظ تا در علم میرزا جبهه که در علم او و در علم او
 مطهر صفات مستطعمه و منشا اخلاق که نیکو پسندیده است
 انجباب را ایک اثر داشته جناب علامه تمام مجمع العقول و انقل
 تا میرزا ابوالقاسم امام جماعت مسیحی صانع عقبت با فاکر حکیم بید
 صند دوم رحمت بناه تا سید ابراهیم عطایه مرتبه و در او اسرار
 است یک جناب بضمیر کتب قرآنی تا سید محمد جعفر زید
 و او را چهار اثر است آن میرزا و میرزا سید حسین و میرزا ابوالفضل
 ابوالرب و سید مرحوم تا سید نصرالله و سید جناب بضمیر و سید
 اعلا طمخ الزمان میرزا سید سید زید فضل که الحق گویند و در علم او
 و از خواص معصلات حکم الیه شیخ اثرات و میرزا سید حکم میرزا
 جبهه

مسئله علیه مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم جبهه

حسب طبیعت بر داشته تا که در سنون کلمات عقیدیه و فقهیه فی بحر
 و اعجاز به نظریه است صند سوم جناب سلمان الزمان مقداد اول
 تا سید محمد زید زهد که بزبان بحر و آفاق میانه نه منگوفه نه برکت نه شرف
 سید در علم همه حسیه تم که در عقان بیک کارگشت مارا و انصاف
 دوم از شجره طیبه سیدیه مرحوم جناب سلمان حاج سید ناصر جبهه
 سه است مراد او را چهار صفت است صند اول مرحوم تا سید حسن جبهه
 رجه الله و او را سه درق است یک جناب جبهه الزمان تا سید محمد
 زید فضل و او را ایک اثر است جناب تا سید حسن و سید مرحوم تا سید محمد
 و سید مرحوم تا سید محمد صند دوم مرحوم تا سید حسین رجه الله و او را
 یک درق است جناب بضمیر و کلمات کتبات تا سید محمد علی
 المشهور به بیخ البلاغه و او را ایک اثر است تا حسین صند سوم مرحوم
 تا سید محمد باقر رجه الله و او را سه درق است جناب بان تا سید محمد

مسئله علیه مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم جبهه

و سید محمد کاظم و سید محمد تقی میرزا آن بزرگ و امام سید
 جناب قطب حاج میرزا ابوالقاسم جبهه است الله تعالی که در علم او
 و در صفات کامرین و ما دام الحیات جز در طریق رضایه و در علم او
 و حضرت مناص النابین و علی ای تقین بود در سنه ۱۲۲۰ هجری و در علم او
 داشت هجره عتیقه اسن و عطفه قریب شرف و در رقبه حضرت که در علم او
 زیارت امام زاده حسن بن موسی مشهور به میرزا نه سلام الله بر
 و مرور و مرار از باب نیاز است و آن بزرگوار را سه چهار در رقبه
 مبارکه است یک جناب بضمیر و کلمات علامه تمام مجمع العقول و انقل
 الفقهاء و المجتهدین شریفیت و در او سید محمد کاظم سید الله که در علم او
 سه تصادف و در علم او سید سید امامت در علم او سید میرزا
 است و او را دو اثر است جناب میرزا ابوالقاسم جبهه و سید حسین و سید
 مرحوم تا سید محمد جعفر و سید جناب بضمیر و کلمات کتبات تمام
 با هم

فائده علیه مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم جبهه

زید فضل و او نیز در رقبه و تقریر عنایت و سید جناب تا سید
 و او را باب حسب و حسب طبقه و مسئله شیخ عظام و امام محمد
 المؤمنین کاشان که در قدیم الامام از قول علم و صند شریف است
 و در حفظت حقیقه مضایقه بوده اند از عیان آنها الامان ای سید
 در این کتاب جزایف که در علم او است به مراتب العالیان شرح
 کشف با در کشف اول و سید اعلم این مسئله علیه مرحوم شیخ
 مصدرا علی الله تعالی بوده وطن و نقطه الارسال و جمع علم و در رقبه
 قول علم کار علم و معاصر با جهانبان و در نقطه الارسال خطی
 که معظه آمده اتفاقا ستون از عیان و در ای حضرت جهان شاه
 حواصی عماد الدین محمود و حواصی زین الدین و حواصی تاج الدین
 مصنف عزالت که نیکو در معاصره با شیخ کزیده بعد از و معص
 و حصول ادب و در علم او سید شیخ ادراک فیض صحبت شیخ

مسئله علیه حاج میرزا ابوالقاسم جبهه

مجلسه علیه قایم علیه آیه امام محمد

در وقت محراب امامت محمد و جماعت و عتاب بنه فرزندانش
 گردید و از مرحوم را دورتره سب که بود جان نصاب و کلمات
 است بعمده العفلا و العرفه و شیخ محمد رضا شیخ محمد کاظم است این
 و جناب شیخ محمد کاظم فرزند او در است جناب نصاب و فرزند
 زنده العفلا و الاقیه شیخ محمد حسین و عمده العرفه و الاقیه شیخ محمد
 سلمه الله و اما شیخ محمد که مصدر طبقه پنجم از شیخ فرزند است
 شیخ ابو المعصوم محمد الله است و او را یکی از حضرت امامت مرحوم کاظم است
 او را دورتره است که در حرم و بصیرت الکتاب جمیع است
 و کتب مشهوره و اما شیخ محمد که مصدر طبقه ششم از شیخ فرزند است
 مرحوم شیخ ابوبکر و او را عمده رتبه و مرتبه نصاب و مقطنین بوده اول
 او را و بطور بنامه و اما طایفه دیگر از طبقات علمی و فضلا ایشان
 طایفه مرحوم قایم علیه آیه امام محمد است که در است که
 الابرار

مجلسه علیه قایم علیه آیه امام محمد

مجلسه علیه قایم علیه آیه امام محمد

مرحوم قایم علیه آیه حضرت از فضیلت و علم ایشان گفته و او را در
 او را و هم عظم نظر آیه عظم اول جناب نصاب قایم علیه آیه
 امام محمد است که با کمال علم و فضل و تقوی در وقت و منزلت
 با عفت و علم با شرافت و آه عظمی هم مرحوم قایم علیه آیه و او را
 چهار در وقت از علم ظهور است اول جناب نصاب نصاب در وقت قایم علیه آیه
 و هم بنامه نصاب هم جناب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 که علاوه بر کمال فضل و علم و اجتهاد و هم در زمان حال مرحوم قایم علیه آیه
 فرزند از جناب سنی اکابر که در زمان حال است علیه آیه امامت
 سبطه با ایشان مکرر کرده و او را یکی است قایم علیه آیه جلال الدین
 که هم در وقت نصاب تعلیم و تعلیم و انصاف است سیم جناب
 قایم علیه آیه چهارم جناب قایم علیه آیه هم در وقت نصاب نصاب نصاب
 را یکی در وقت است جناب قایم علیه آیه رضا امام جماعت محله

مجلسه علیه قایم علیه آیه امام محمد

صحن او را در وقت است جناب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 چهارم مرحوم قایم علیه آیه هم در وقت نصاب نصاب نصاب نصاب
 تمام قایم علیه آیه نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 او را یکی است میرزا کمال الدین و جناب قایم علیه آیه و جناب
 قایم علیه آیه و او را هم است نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 قایم علیه آیه و او را هم است نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 ای الله تعالی بعد با کمال علم و فضل و تقوی که علم نصاب نصاب
 نظیر همه مقتدر است و نظیر و لا محاله و علاقه کاشان مراتب
 کلمات و کلمات او شیخ تر از آن است که این صیف نصاب
 نایب او را در وقت نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 تر است یعنی عالم علوم و معارف در علم نصاب نصاب نصاب نصاب
 در علم نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 الابرار

مجلسه علیه قایم علیه آیه امام محمد

رضیه من طین منته لیک است گفت جناب میرزا محمد
 از قول فضلا و الاقیه است و در وقت طایفه او است عظمی هم جناب
 مستطاب اثرات الاصفیاء و کتب العرفه در کمال کتب صدر الابرار
 هم در علم نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 نفس و تصفیه صفات و تزکیه اخلاق فاضله و هم در وقت نصاب
 طریق صدق و صفا پیوسته و در این مجلسه علیه آیه که از امام زمان
 نام صلوات الله علیه و هم به کمال نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 او هم حفظ الشیخ انوار معرفت الکر و نصاب نصاب نصاب نصاب
 قدس الله امرارها صدر بعد در موافق نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 که هم نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 کرده و هم در وقت نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 امکان مستعد و در هر دو نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب نصاب
 الابرار

مجلسه علیه صاحب الامام نظر

من بعد کاشان در حیات مرحوم بنی اندک سالها در درازنایب
خاصه کباب بنی القاب بیج مومر الیه عوض بود پس از آنکه
شده کبکوز در دست ارشاد و در بعضی مجربان صدراعظم
و عرفت پس راجع به جناب قدس القاب حاج آقا محمد شیراز علی
المرحوم رب الزرع طایفه و موافق نص صحت که کلمه شریف و قضا
نیست المرجم عناصر در یافت و باطن بصیرت من کنت مولاه
کیون با احمد له المولا بود و در باب ادب به بعین یقین آن ترویج
مسئله حضرت ولایت و هر آتش از زور صدق و صفای
و خطاب است او را بصفتی با اوست نمود پس از این جناب
حاج آقا محمد شیراز صحت صفا در دوره روان و در حقیقت کاشانی
را جناب سبط حاج ملا محمد حسن مزبور شیخ طریقی در پسر و در مقام
و مرجع و خاص خاص و کام کبیر و زبان هاشم در نسبت آن ترویج که
کاشانی

مجلسه علیه صاحب الامام نظر

تجدید و انصاف و تشدید صاحب قیادنا حیث آدمی در حجت تعریف
صدور یافته بود مترجم این بصیرت کبیر شیخ دارم و شیخ پیش انهم که
کشت آن چراغ ما را با دو و با دو دست که بود از آن حال مرجمان
نقد در بیان انظار و اختلاف هم در دست نظر نقد که موافق نص
صحت محظوظ نظر و محرم بنی آن مرحوم ولایت عمده در دست حضرت
لا حول الا بالله تعالی و عقب بطاوس المعرفین و در کمال است و یقین
این طریقت علی محرم حسن است در عظیمه من عرفه شه عرفت و من
شه علیه بن موفقی است و در کمال الوفا من نور از بر آن ترویج و در
ارتقا بر آن مقام مستح که ولایت عظیم و امامت عالم است و در
صوفیه هم همان و صد در در کمال کاشانی علیه ولایت و در پیش
دی که استیضه و ولایت و امامت او که شریک الهی است و الله
و تقریب و در حال قیام شریعت غرار احمد را هم همان بلا توفیق

مجلسه علیه صاحب الامام نظر

طیغیان و فغان با درده کبیر و در دست فخر درده احسن در پیش
نقد و خطرات کاشانی بعد از چند روز با عیال و علاقه طهران شرفت
مع القعه غضن دوم از شجره حسلیه طیبه اولیه جناب حاج ملا محمد حسن
است و در آن حضرت یک ورق بطور رسیده جناب قاسم در آن
جناب سبط علام تمام صبح النقول و المنقول مع الفروع و
شریعت در راه علم حسین مجتهد زید نقضه است و در آن ان الا حال
بطور رسیده و در غضن چهارم جناب سبط ولایت تبریز
عبدالباقی است و در رساله ورق بطور رسیده و غضن پنجم جناب علام
تمام ملا محمد حسن و در او یک ورق است علاه الال لدرین و اما مسئله
و در آن طبقات فضلا و دنیا و ایمان کاشانی علیه شیخ الاسلام است
و در او در حقیقت قاسم که معارف کثیر و سلطنت زنده بود
مسئله بنی غضن مشهور شده اند و مرحوم بر او قاسم علیه شیخ الاسلام
اولی الامر

مجلسه علیه شیخ الاسلام

بزرگ در صومر حسید فرار درده شجره از داد استخرج تمام و در
شجره غضنی در آن حضرت در آن روز در آن شجره قیام رسیده در آن طایفه
انسان طرایف کاشانی مهلت مقصر المرام نموده پس با دو دست که
قاسم علیه شیخ الاسلام بزرگ هم و در او یک برادر که هر یک از
مقام حسلی نام نموده ایم اما همه اقدار قاسم علیه شیخ فرزند او را که
مهور آمده و مرحوم قاسم علیه شیخ الاسلام را که است و او نظر جلد خود
مشرک و مخالف و سبب الصد بسط الیه بعد الله و بهر حال بود
مردم کاشانی حضرت نظرش کاشانی کدوب و در آن علوم و محرم
میشد نقد و در او و غضن بر او رسیده است غضن اول جناب سبط
زید علیه الامام و غضن دوم علامه افانم و علامه قران قاسم علیه شیخ
الاسلام زید علیه است که بود از آن حال هر روز جناب سنی بود
در آن حالت ابد است قاسم علیه غضن و بر سر دیوانه و بر سر

مجلسه علیه شیخ الاسلام
کاشانی

ملک علیہ شیخ الاسلام

و حال آنکه تقریباً است و معنی است با با بر حسب واری
 مغرب درجی داده و غیر سلیح و غیر کرم و غیر جسم مرغ و طبع
 این چنین خود بعد و در طریقت محبت و در آن پیوده و او را با
 سه دره طیبه بر وجه ظهور آید و جانب قایم بر عری و جانب لایم بر
 و جانب قایم بر حسن عظیم الله و در غضن دو دم از شجره مرحوم شیخ
 و اسلام جانب مطاب بنضار و کالات که تاب خلاصه الله
 قایم بر زاده الله است که خلف و خلف با مرحوم هر تره کنان را بر پایه
 ناطق و تا هر صادق است و در مراتب کالات و فضایل است
 عرب و مطلق علی نظاماً نورا خطاً ربطاً او بر ریب و له جانکه این
 زمان معلوم است لذات آن بی بهره و نصیب است که نعم با مل
فضاحه سبحان و خط بن مسد و کلمه نعمان و در این دو اسم
لوا جمعیت در المرء و المرءیس فیس له قدر محبت در در اسم
 جانکه بعضی

ملک علیہ شیخ الاسلام

جانکه مقصود از این انکس همان از کتب و اس است و او را در
 است جانب میرزا قوام الدین و او هم دو دم مرحوم عالمیه است
 او را چهار شجره ظهور آید مرحوم میرزا علی و جانب قایم بر طب
 مرحوم میرزا بزرگ و مرحوم میرزا محمد خان و او هم دو دم مرحوم عالمیه است
 او را چهار شجره ظهور آید مرحوم میرزا محمد و مرحوم قایم بر طب
 و مرحوم قایم بر طب و مرحوم قایم بر طب و مرحوم قایم بر طب
 خود بزرگ تر بعد و با بدیاری است که مرحوم عالمیه همان زنده است
 سه بهر شیخی مرحوم قایم بر شیخ الاسلام و بنی الذکر بزرگ است و او
 طبقه دیگر از طایفه قایم بر شیخ و فضلار کاشان ملک علی است
 روضه کاشان الله مقامهم و زاده الله انما هم بعد بسته که از زمان
 صفویه الاحل مردم بزرگ و مکرر مندر از زمانها دو مرتبه است
 و هم اول مرحوم قایم بر ابوالکاسم نواب و از او یک شجره برود

ملک علیہ بیاد است خنجر

مرحوم قایم بر کاسم نواب الله مقامهم از او بعد فضل و کرامت
 و عیان و سایر با جودت و جودت و او را در غضن ظهور آید
 قایم بر حسین نواب و مرحوم قایم بر حسین نواب در او در
 اندک قایم بر قایم بر مرحوم عالمیه احمد نواب الله مقامهم که
 در زمان خود از بعد فضل و عیان و در جودت در او در وقت
 و مطبعت بود و وقت صدر نظیر و عدیم است و از مرحوم را در
 بر وجه جودت است جانب بنضار و کالات که تاب زنده الله
 و الاثراف و خلاصه الاف نام و الا نواب قایم بر محمد زید فضل
 جانب قایم بر است مستغنی عن الاقارب عمده الایمان عالمیه است
 زید عمده و قایم بر خنجر نواب و در وقت قایم بر است
 و او هم دو دم مرحوم عالمیه الطیف و او را شجره برود
 اول مرحوم میرزا عالمیه الرزاق رحمه الله و از او در غضن نواب
 الله

ملک علیہ بیاد است خنجر

مرحوم عالمیه مهر و او را در وقت است عالمیه الرزاق و خنجر
 دو دم مرحوم عالمیه الغفار و او را در غضن بر وجه برودت است
 فضل و کالات است با علام تمام عالمیه الایمان
 الله و از مرحوم را در وقت است قایم بر الرزاق و قایم بر غفار
 غضن دیگر عیان بن میرزا محمد و او هم دو دم مرحوم عالمیه
 عالمیه با ششم رحمه الله و او را چهار شجره برودت است
 و او را یک در وقت است قایم با ششم مقلد با کمال و کمال
 قایم علیست و یک عیان با قایم بر خنجر و او را یک در وقت است
 با میرزا و یک دیگر عیان با قایم بر الله و یک دیگر در طبقات
 فضل و عیان کاشان ملک الله و در وقت نواب کاشان که در وقت
 الکس انها فرسان و در زمان نادر شاه کاشان را کاشان
 نموده اند و در آن ملک مهر و منجمه را مرحوم قایم بر شیخ حسین

ملک علیہ بیاد است خنجر

۴۴۴

مجلسه علیه ما دات نمودن

قرارداده ازاد یک شجر آورده مرحوم قایم قریب و او از علی اکبر
 احسان و در نصف فضلا و علی نظام داشته و ازاد و در ضمن برین
 شده اول مرحوم حاج میرزا محمد و او در پنج ورق است یک مرحوم قایم قریب
 و یک مرحوم قایم قریب و در پنج ورق و او در پنج ورق و او در پنج ورق
 زود آورده و ازاد در سکت فضلا و ازاد نظام داشته و در پنج ورق
 و شمع و بهیوان و سبک روح که نیک از یک طرف است و در پنج ورق
 به گفته دست چهارم که در آن آن رسیده است سرین بر زمین آمده
 کف با کوشش بر زمین رسیده و عقرب و ازاد قرار گرفته یک سیر
 به آن حال سپرد که نیک ازاد است در که کم سیر است و در آن دو ورق
 گلگون با سینه خواجه ازاد است که در صده و ده تا صده که در یک
 پرسته با شیره و دروش را در فرستند یک با باشت کمال است که در پنج
 روبرو و یک تنه سرین را به ضرب برود است و بهیوان است که کمال
 است

مجلسه علیه ما دات نمودن

ما بقدر ادوات و با زوایت نمودن است و او معادل هر دو بود و معادل
 که در و نیز که نیک ازاد ازاد هر که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد
 زمان و در ادوات مرحوم حاج میرزا قاسمی که ازاد است و او در و نیز ازاد
 را هر عسکریه و نیز در زمان قوتش هر که ازاد است و او در و نیز ازاد
 فقر قریب آن ازاد هر که ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 و در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 رختند هر چه کلاهیست و در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 بر کف قریب آن که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 کرده و در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 خسته و نیک ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد

مجلسه علیه ما دات نمودن

حجرات و طایفه را که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 آورده و ما دام که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 کزفت زلفت و در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 قریب آن در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 خبر در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 علم آفتاب رفته و خلاصه سید مرزوق در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 بر بیست و چهار نفس شمول و ازاد و لوب و سایر استیفات عالم
 اجتناب نموده و ازاد صفات نفس نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 تبه که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 چه حکم مشی طریقه طلب را قوتش و کلمه بر ادوات و بهیوان است
 و لا در عشق سپیدی یا در عقیدت استان کلاهیست که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 متعین آن علی بن ابی طالب سلام الله علیه نمود و ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 است

مجلسه علیه ما دات نمودن

پس از رجعت طریق زیارت حضرت موسی الرضا علیه السلام
 پیورده و بهر ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 با در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 دید یا بهیوان است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 و اما در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 و با این در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 فرزند و عیال و فغان را بکنند و دیوانه کنیز هر دو جهان است
 دیوانه تو هر دو جهان را بکنند و در کج خانه خود معزول و منزوی
 بالمره در برود هر چه است بهیوان است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 که ازاد ادوات هر دو در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 به جواب و کسزوال و در قرص آن تقسیم نموده ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد
 از ادوات که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است که در و نیز ازاد است و او در و نیز ازاد

مسئله عدیه جناب امین الدوله

اول مرحوم میرزا محمد داورا و دوم میرزا زینب قاسم و سوم
 میرزا اوجاب جلالت آب امین الدوله فرخ خان امیرزبان به
 حمزه و ایشان در پنج ورق برآمده مرحوم نصرالله خان و مرحوم محمد
 داین مرحوم را یک شمس میرزا علی خان و محمد حسین خان و محمد ابراهیم
 و میرزا نصرالله خان و محمد دوم معرب الله خان میرزا با شمس خان امین
 زینب غزه داورا دو ورق است میرزا محمد خان و علاء محمد حسین خان و علاء
 از شجره اولیه مرحوم میرزا آقا خان داورا و دوم میرزا محمد آقا خان
 چهارمین داورا یک ورق است میرزا آقا خان و یک میرزا محمد حسین داورا
 دو ورق است میرزا علی و میرزا مظفر الدین و علاء محمد حسین از شجره اولیه
 مرحوم میرزا حسین خان داورا یک ورق است علی بن علی خان و علاء محمد
 از شجره اولیه مرحمت بنا میرزا محمد ابراهیم داورا چهار ورق است
 میرزا محمد علی خان داورا یک ورق است رحمت الله خان دوم میرزا
 امین

مسئله عدیه جناب امین الدوله

الاحد برین سیم میرزا نظام الدین چهارم میرزا جلال الدین و علاء محمد
 از شجره اولیه میرزا محمد حسین خان جلالت آب امین داورا چهار ورق است
 میرزا علی ارباب خان معلم بنام میرزا ابرق بن امین الدوله و علاء محمد
 و علاء محمد حسین خان و علاء نصرالله خان و علاء محمد حسین از شجره اولیه
 خان داورا چهار ورق است میرزا آقا خان داورا یک ورق است
 حمید علی خان و یک میرزا محمد خان داورا یک ورق است فتح خان
 و یک مصطفی خان و یک سلطان محمد خان و علاء محمد حسین از شجره اولیه
 میرزا محمد رضا داورا یک ورق است میرزا محمد و علاء محمد حسین از شجره
 طیبه اولیه معرب الله خان حاضر میرزا زینب خان و ایشان در سه ورق
 حبیب الله خان موسی خان میرزا محمد حسین خان و علاء محمد حسین از شجره
 الله داورا چهار ورق است حسین خان و رضا خان و علاء محمد حسین از شجره
 میرزا علی اکبر خان داورا دو ورق است علاء محمد حسین خان و علاء محمد حسین

مسئله عدیه جناب امین الدوله

دوازدهم میرزا محمد اول میرزا علی مطلب و زرد و علاء محمد حسین از شجره
 غضن اهل از شجره نایب میرزا ابوالقاسم داورا یک ورق است میرزا
 و علاء محمد حسین از شجره نایب رحمت بنا میرزا محمد داورا سه ورق است
 مرحوم میرزا ابوالحسن آقا شمس معرب الله خان داورا سه ورق
 است میرزا محمد الله خان و میرزا معرب الله خان و میرزا محمد علی خان
 بزرگ داورا دو ورق است میرزا ابوتراب و میرزا محمد و یک مرحوم میرزا
 علی رضا و اما شجره سیم از محمد اول مرحوم میرزا ابوالحسن آقا شمس داورا
 یک ورق است مرحوم میرزا محمد باقر آقا شمس داورا یک ورق است میرزا
 علی اکبر و اما میرزا محمد است حمزه زاده جناب جلالت آب امین الدوله
 است داورا دو ورق است میرزا ابوالحسن خان و میرزا محمد حسین آقا شمس
 امین دوله بنامه مسئله عدیه غفر الله له و یک داورا علی
 حجتی اعمال کاشان مسئله مرحوم فتح خان ملک الشرا متخلص به
 امین

شجره نایب عدیه
 ملک امین

مسئله عدیه ملک امین

اول اصل کاشان الوطن مشهور بطریق نظیر ابی اولاد با بدست که در کاشان
 و چه جا و چگونه است ملک ناصر در تاریخ ادوار ملک مکیور و نواز
 جمال خضر است و که آن در میان که هست نایب و دیگر است که با یک
 با هر ملک به راه است و همسایه کوه دیگر مرز و اطراف حسن جلفا
 دشتی از پس جلفا که با نایب است و خط از زرد رود با طرف
 میگذرد که سحران و قلعه آن در آن طرف خط واقع است و سطرین
 کوه و طایفه دینیه است یا قد در تاریخ نظیر نایب سطر است که کاشان
 که در زمان او حکمت کابل رسیده با نایب سطرین سطرین سطرین
 من بجز در تمام عالم جهان کوه دینیه را نیست و مانند قلعه کوه را در آن
 و یک راه با یک که یک نفر عبور کند تعبیه کرده و با وجود آنکه
 با سطرین در آن خردان و در یک موضع که سنگ بسیار است
 کوه را بر میوشد بزرگ می بزرگ در سنگ تراشیده معدن طلا

شجره نامه ملکه شهبانو

در آن که بخت و عمارت عالی و بختان زیاد در میان آن قلمه
اصداش که و ابرام و دودوار آن قلمه را در عین نیره بفرستد
سورس بر یک دیگر در آن عسبر و آینه نمود یک قلمه از
سنگ تراشید و یک نیره از سنگ بزرگ و یک بریزان
که عقده جرات است حکونه سنگها بر آن بزرگ در بر فرزندان دوداره
و نصف بینه از هر دوداره از یک بوج باشد عقده بزرگ از
تراشید و حکیم ابو القاسم فرزند در تصرف همان قلمه فرستد در آن
یک که منزه است که با لاش بر تر چون در خند یک یک
بالا کرده که از نقش مرد گرد ستوده بفرستد تا سنگ خارا
کنند و دوداره در بر یکا بکنند به ارات اخراج کنند
از خون ز قولا و بیخ در زار استون بر نینه در آستان
بروی هم اثر عمارتش راه جبر دوداره ذکر ز اینه

در آن

کتابخانه ازل منور بطایفه خراسانی

زوجه زهر جابر اندیش خست چنان رحمت جابر عوام خوش
که تن یا به از خوردن بروش زنجیر یا نه یک کسب در نشسته
ناورد نموم چنان جابده خست بر خط راست که دانش در
ان جابر که کفالت دوداره زهر سلاح نرد و بفرمود
از نقره خام کرد یک کلخ زرین زهر نشسته بر آورده
بالا رود بر دوشتم برایش با قوت برده که در نینه
بر سر ز کف ز چنانکه جابده خست بر خط راست که در روز
استه و در نینه کفالت نبود تویش میاید از نوره
غیرین بود و بارانش می چسبند رویش همان بر کفالت
چون رخ کلفه در آن می بناید بران مخفیست و نه بر نینه
در دودیشش با کزیر که آن را کسی تا نینه چشم تو کرد که
گیرنده کیر و چشم در تاریخ شجره علف فرود است که خرابی

شجره نامه ملکه شهبانو

صنای از قلمه وان آرد و بقلمه دین جابده از سنگ و طلا را
در آنها بر بخت نایا به داشت که نسبت طایفه ملک شهبانو
بصیوه ضرب از هر دودیت کثرت باد که در نینه کیز در نینه
جبر از بیخ است یک بر یک خان عقب با بر صفر خان دینیک
سرور و سپهر لارنگه صفویه در در کاب شاه عباس نایب شهبانو
قد با رت در همه سپه ایان چهار هزار تن از جوانان که در آن
دین را که همواره علامت داشت چون بطایفه هر قلمه صف یا در کفالت
در بران امیر ادیب خان جده اعلامین در سپه لارنگه و هم
قلمه ایروان در برایش مستقیم بود وقت است که امروزمین
قد با در چون ادب شمشیر صفر در هم یک با حکم برایش داد
نظر با کلمه علامان دین مستور دین پیش پیش سپاه رزم میاید در کفالت
سلامت باز گشت همواره قلمه را مفتوح در تصرف در زهر

در آن

کتابخانه ازل منور بطایفه خراسانی

مسندین مصفا داشت و در جمعیت باصفهان نونه نامه قهر امیری
امیر مرتضی قی خان برادرش که سپهر یکا از دین بایان و حکم آن دین
کر کستان بود مطالع کرد که بصف و عرافت پیر جرحانان
در دودیت اطاق فرات در نینه کفالت شهبانو به نایب
و حال تقسیم سه سلطنت میسند در دوزش و عباس از دوداره
هر خود هم در دوزش که در دست است به نصف آن مقبول است
عوض کرد علمم با جز سید قلمه نایب طایم که بقیمه علم در دوزش
کاشان عبادت خدا و دعا رحلت با ناله کز نام مسؤل
ناموش مقبول و قرار روح و نظر آبا و اجدادش آبا و اجدادش
از مزایع حومه و ضرایح نام که کاشان را بصیغه قبول در دوداره
او مبدول داشت کاشان نامه در همان است که فکند چنان
قیصه خان ملک اشرا که از تاریخ است در نایب است خردم

شجره نامه ملکه ملک اشعرا و دنیا الملک

داشته که امیر عیاش ملک جدمین از پسر پادشاه امیر قاضی میرزا قاضی
برادرش و خجالت هر کشتگان دنیا در کاشان متولد گشت و دنیا
رحیمان زاده است طرسمان که هم در آن طایفه بود با مادره برادرش
مسعود و از همین حیات محروم در سن ۱۱ که بزرگوار و مکتوبه در آن
هجرت کرده و در کاشان در حضرت مصعبه تم در این شهر
تا هفتاد و هفتاد در کاشان ترا کشتید و بعد از فوت او در کاشان
حضرت شاه عباس شاه بزرگ امیر شریف ملک پسرش لقب ملک
مظفر خان را رسیده و مظفر خان مظفر در کاشان در تورات مرز و
ضرایح با ملک را تصرف گشت و اولاد او احمدی در آن شهر بود
مردم کاشان طایفه ضرایح مشهورند منبع الفقه در این محله است
این کتاب جزایای مرگوم بر آت الله مان مناسب دیده که کاشان
محوطه ایران را بر ترقیب از همین تحریر الا زمان هجرت حضرت خاتم
المرتب شده

کاشانی در وطن مشهور بطنه ضرایح

التسبیب صلی الله علیه و آله و سلمین و جوی ارضی و اهلش بر کاشان زاده
ملکه آبا و اجداد خود را که در این طایفه دنیا ضرایح مشهورند
مسلسل باستان حاکم باستان صاحب هجرت که سبب انام و
اسلام است مقصد و مقصد سازم و مسعود در ام که هر یک معاصم
که ام یک از بزرگ در ملک و در ارا و بزرگان مسکون
در همه ناحیه خداداد رعیت و حکمران شده اند و تا ترخیزه با
در هر عصر صمیمت و در کاشان در ضرایح روزگار با دکار نامه و دست
عمران و زمان حکمران ایشان چند تاریخ و فواید که در مرقده
هم جاست کتوف باد که میرزا محمود خان ملک استرا که خلفا
خلف مظفر امیر الیکه با افاق و در فزون ضرایح و کالات
و شهر رزان است که در قوه توصیف بر آید سپهر جمه با تاریخ
جهان مضمون با لفظ او گرفت قوام و با چنین نظیر و کال اموز

شجره نامه ملکه ملک اشعرا و دنیا الملک

حضرت اقدس پادشاه چون شاهنشاهی و جمیع مسلمانان به سلطان
الدین شاه قاجار خدایه ملکه و سلطان ملک اشعرا و پسرش
صبح و شاهنامه و مرحوم محمد حسینان پادشاه نیز در دولت شاهنشاهی
برادر محمد شاه قاجار است الله من صلوات الله علیه
و با هر یک در سن ۱۲ که بزرگوار و دست و نطق است هجرت کرد
در کاشان از طرف مرغون است و پدر او مظفر خان ملک اشعرا
نیز علاوه بر نام صاحب عبیده و حکومت قم و ساوه و عراق بود
کاشان و عهد و وجودشان غایب و نظیر اهل اشعرا و لقب امیر
از ملکه سلطنت قاضی مظفر الا او امیر و ائمه هجرت آنکه
قاجار کشته الله فی اولاد در سوره در سوره در کاشان
نموده و در سن ۱۳ که بزرگوار و دست و نطق است هجرت کرد
مرغون است و پدر او مرحوم آقا محمد ضرایح در ملک اشعرا
دکار کاشان

کاشانی در وطن مشهور بطنه ضرایح

و کار که در آن دیوان است و عمو زاده امیر محمد خان زین العابدین
خان زند و مادر شاه افش را بعد و پدر بزرگ او امیر شریف
ملقب بلیاس مظفر خان برادر زاده امیر مظفر حسینان که پسر
دینا می حضرت سلطان حسین و شاه سلیمان حضرت پسر
که بزرگوار و کعبه و نطق است هجرت کرد از طرف مرغون
دست هجرت کرد و فرج در عبط کاشان است و پدر بزرگ او
امیر عیاش ملک پسر لار دنیا مشهور بطنه ضرایح مشهور است
سپهر در و برادر امیر مظفر قاضی ملک سید معصوم
و در سن ۱۴ که بزرگوار و عهد و عهد و نطق است هجرت کرد
معصومه در این بقعه است آن شاه و مظفر مرغون است با
که از امیر عیاش ملک مرغوب کاشانی با اجداد این ملکه
علیه پدر در در طریقت شیخ و اسلام سر و دست هجرت

شجره نامه ملکه ملک الشعراء بنی ادهم

عقد اول که مراد از شیردان عادل میرسه بهبهه انقضیه امیر عیاش
 بهک بن امیر صفی خان بن امیر شاه بنده خان بن امیر کفایت
 بن امیر بهروز بن امیر شاه در در ملک بن امیر سلج خان بن
 شیخ احمد خان بن امیر طرب خان بن امیر سلطان خان بن امیر
 حاجی خان بن امیر و خان بن امیر محمد خان بن شاه مضر بن امیر
 بهلول بن امیر شیه بن امیر ابراهیم بن امیر احمد خان بن ملک طرا
 بن امیر مس الملک بن ملک صالح بن ملک کیر بن ملک صفیر بن
 ملک سلیمان بن ملک محمد بن ملک محمد عیسی بن امیر محمد بن
 عیسی برکت و محمد بن قباد بن شاه حوزان بن شاه اردوان بن
 بن امیر شیردان عادل و چون محمد است مضر از عدم اعطاه
 اطلاع کند مذ و طعن زنده که مصنف این کتاب از آنکه خود از
 اقارب ملک الشعراء در این ملکه و بنی شعراء بنی ادهم است
 نقل کرده

کتاب فی الوطن مشهور بطایفه شعراء

تثقیف زیاد و لب خرد استغراق و غلو که در تریبها آنها
 و تقریبات همه لازم است در این شعرین ایشان مصنف برزوه را
 موافق تذکره در تاریخ معتبرین مورخین سابقین بطریقی احوال ملک
 را بر لکه که شعر در شان و ممالک مفرغه و آثار و مفاخر مملکتها
 چگونه مولدشان که در مرقعات همه جا است تا خواننده بداند که
 مانند کان با و ششم هادان ملک صلیب که در این
 و کسیر هم هم کثیر یاد خاک راهیم هم ملک تر و بر پیش با
 شیر حرمین و افرسیه هم شاه مضر و اهل است که با
 همیت بهر که که ششم هادان در زخون کفن سا زیم و
 قب برقع و هم هس مبداء ملکه و تراود و مریع عقیده و عقاید
 خود را در شیردان عادل و مظهر شهنشاهت عقد که در
 حضرت خضر تاب صی اده علیه و آله مقرر داشته اند اینها

شجره نامه ملکه ملک الشعراء بنی ادهم

میدارد اول از شیردان مبداء این ملکه و بنی است مصنف
 بن عبه اطلب هر حضرت خیر همیشه زمان سلطنت و این
 طبع و تر که اقباب بطایفه و از مفاخر و آثار و حسین بن
 انصرفت فرمود از مقامات شرافت مزین است که در زمان
 از شیردان عادل با عالم خاک نهادم دوم هر مریز
 از شیردان بزبان فرس هر مریز است الارباب و او
 حکیم بن مانه و در فرخان طلسمات و عجایب نیز بابت نظر
 نه است در فرخند بیوان هستی ان سلطنت بود برادر
 جهان را در دوغ کف در دهنه نه بهار ستر گشت سیم
 لقب با رودان شاه بن هر مریز و قاریج هم است سیم
 مادرش بزبان زمان است بهرام چون در تربت او در
 مفرغ و بود که سلطنت مدینه در در بر ملک در دهنه
 نقل کرده

کتاب فی الوطن مشهور بطایفه شعراء

ز بهار که دو تا ممالک فرخ و کامر و فرغانه و سنه و کرمان در
 تصرف او بود طایفه از عجم کرد و اوجسج نه حصار بنی ادهم
 از آثار دستمات اد است و نه پیش بیوان هستی بر صلا
 نه همب زود شرف که در دشتیان طاهر است و مظهر صفی
 اسباب و صل ایامات حقیقت ششده و میگویند لایحه را
 لم لره و المیز قظه الحقیقه و بزبان برتن نظر بطین
 در روز هلد هکیم بن مانه بود معمر برادرش حسد بود بر نوال
 عمر داشت است سال حکم از غوغا در سلنه چهار ده حجر و
 یافت در دهنه نه بهار ستر مانه چهارم کتب لقب بخردان
 شاه بن اردوان بزبان فرس کتب سب بر خ بن ایلی و
 الملقوب است مضر و اطله فرخات غیر بر عمر مصلق را بر
 تاریخ هم است سیم مکره هزار نفر از بزرگان رادگان عجم کرد او

شجره نامه پادشاهان سلسله عثمانی در این صحنه

حضرت ن

سنة ۱۰۰۰ هـ بمکه طغان پادشاه وقت بنایت خانقاه و آبادی در آن
 علیه عرب بمراق و خردستان به زادین هرگز طغرل خود را در قلعه
 خلیفه دوم با برادران با خدمت امیر المومنین فرستاد اهل را طغان
 که مورد افغانت شد در سلطنت استقلال یافت معاصر بزرگ شهرها
 شصت عمر کرد چهار دهه بگذشت که در سنه ۱۰۰۰ هـ در سنه ۱۰۰۰ هـ
 در پنج مرفون است **بیم** قبادین خورانی شهرت یافت در کربلا
 تاریخ جهان تا در زمان جنس سیدیم هرگزین خورانی را که هم
 و هم سردار سپاهش بود بگفت و به ایام خدمت خلیفه فرستاد و ایشان
 مقبول شد و هرگز از زیند قب در اعقاب الله لقب داد چون
 اسلام واقف و قب و بیخ ملک طغان رسید با کثرت شهرت یافت
 تخت تابین دادند هر چه در آنست از خزان در آن زمانه اهرام
 تاریخ خورانی هرگز از زاده دست رفت ملک سیر در آن تصرف کرد

۱۰۰۰ هـ

کتابخانه الوطن مشهور بطایفه نصرانی

زمان شاه محمد شیردان شاهان اولاد او در آن عهد سلطنت داشت
 اندوخته و بگردستان آمد و اهل راسب و در اسلام مشهور
 همه طایفه و دیگر در اولاد طاعت که در قلعه اراک در بارگاه
 است و قلعه و بنی که در سنه ۱۰۰۰ هـ است موقوفه در آن وقت
 زمان خلافت سلیمان بن امیه تا نیز از خود لقب که در سنه ۱۰۰۰ هـ
 و بوزارت بهر گشت لغت سال عمر که چهار ساله و در آن
 که در سنه چهارم در آنکه در سنه ۱۰۰۰ هـ مرفون است **ششم** بیخ
 قبادین و بیخ موافق تاریخ حسن القاصص علم و وزارت در آن
 او بوده سلطنت را بهر دون الرشید ارجحت با من در آن وقت
 علوم دگ بهر بر آنکه در جامع خود خزان سلاطین کین را در
 بقعه و بنی عمر و در طایفه اراک در اولاد طایفه اهل
 و در بنی غیره در کوهستان جبار در هر دن بدولت در آن عهد

شجره نامه پادشاهان سلسله عثمانی در این صحنه

اگر او متعلق به خاندان و طریقی در آن خلافت گرفته پشیمان شده و در
 نمود معذرت خواست خلعت داد و بوزارت او را زمین موقوفه
 است و در پیش سال عمر که پناه و چهار سال وزارت نمود کردستان
 موقوف بود در سنه ۱۰۰۰ هـ در آنکه در سنه ۱۰۰۰ هـ مرفون است **هفتم**
 امیر محمد مراد بنی لقب کرد رشید چون بکیر را چهار پسر بود یکی از
 شباغت فضل در آن پسر خلیفه و جعفر در خلافت و از کادوت محمد
 عدالت و سخاوت و وزارت را بخلیفه دادند مانند دست را بخلیفه
 کاهستان در پنج و فرغانه و در مرز ترکستان به همه که بر بخت اصرار خود
 مرتضی نوبهار بود و ملک کردستان و بنا به هرستان را
 موقوف داشتند خلاصه موافق تاریخ مطایع طاحین بیدر امیر محمد
 بن بکیر بنی لقب کرد رشید ملک مرز را به استقلال
 بود با من بعد از آنرا من بکیر بهر چه با دوست یافت بهر ملک

۱۰۰۰ هـ

کتابخانه الوطن مشهور بطایفه نصرانی

قلعه و بنی بود تمام اکرادان عهد و اعراب محله کردستان بنیان
 در اطاعت او بود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرفون شد
 امام و عا حیر از حق خا داده او شد سلطان با زیند بطایفه اراک
 اولاد لرستان و داده در آن خا داده است از بزرگ فضل خور سلطنت
 بر خیزد و بهر است معاصر حضرت امام جعفر صادق و در آن
 با نه خلیفه مدت عمرش شصت سال ایام حکمرانی مرفون است
 ۱۰۰۰ هـ دوست دست و چهار رجب بقعه او در آن مرفون کرد
هشتم امیر محمد مراد موافق تاریخ الفریق بهر است رشید
 یعنی ملک الملک با سلاطین دیاله و آل ایوب جلها کرده
 آمد طایفه عیسی بیک و از نژاد او بنی نام مرفون است
 بوده الرضی با نه خلیفه جخط برک و در خود را که است او فرستاد
 در آنکه در سنه ۱۰۰۰ هـ مرفون است **هشتم** امیر محمد عیسی بن امیر محمد مراد

شجره نایب سلطه علی بن محمد ابراهیم

دو کورستان را فتح کرد تا مشرق و مغرب و در آن روز فرنگی خانی
باشش قلمه بنامش مقبره و سایر عیال در آن روز بر سر خسته موقوف
ناید و بر سر عیال آن مقبره است معاصر سلطان سنج سوره شمس
مالش سه کورستان سال حکم این مقبره در سنه پنجاه و هفت هجری در
در مقبره مزبور در قرن هفتم شمس بن ایلدوش مرفون است چه در
مذا در دین خاتم انبیا جدا و جدا است **چهارم** امیر خجندیان
مقبش شمس الملک مرفون تاریخ الفرتراک و تاریخ انشیدیه پاره
نفر از اولاد او سلطنت و حکم را از مقبره مشهور سلطانین برودان
باشش قلمه و بنامش در قلمه بود که در سنه ثانی ملک خجندیان
ملک سیستان جدا است بعد محمد بن داود سلجوقی در سنه ثانی
تا مرگ وی است و در تاریخ ایلانام و در مرفون در قلمه بود که در
در قرن هفتم که در سنه اولاد او تاریخ الفرتراک شمس الملک

فان نامه

کاشانی اوطن مشهور بطایفه نصرانی

خاقان کبیر از کبیر یزدان زاده علی شاعر کرم ذوالفقار است
قفا را راستی خاقان داد در تبریز دین شمس معنای اصل نهاد
کرد چه عیب که ماه است ذوالقرنین علام مهر مزداد عیار که
به تبریز است حبشه حضرت داده عیال دجان من چهاره رجب
ابو الفتح سلطان اساطین حکم با الفتح کردن من مال سنج در
مغیر مایه که نسبت به سنج سلجوقی می هر سنه شمس که خواجه سنج
سنج در در قلمه تاریخ شمس الملک که خاشیه از سنه ثانی در
الفرتراک مظهر است که قلمه از حش را در سنه پانصد و هشتاد
کرد طفل بن محمد بن داود سلجوقی را نایب مرفون بود در جهان
قلمه روه در ملک سیم با نادر در میان اگر اولاد آن سیم
قیسه نه آه مشهور به شمس که در مرفون حکم خان بوده حضرت
سال ملک محمد بن داود سلجوقی در سنه پنجاه و هفت هجری در

شجره نایب سلطه علی بن محمد ابراهیم

در کتبت که ملک طبرستان در تاریخ و فانی که سال پانصد و هفتاد
شش به نزال قضا بصفت دوران چه بکویت فصل با خرد
ایران امیر خجندیان بر آه ایله شمس کورستان در حال در مقبره که
پسین ملک طبرستان با شمس ساخته مرفون است و بهر زود
و باغات مسماة با شمس الملک با آن که دهفت بران مقبره است
پانزدهم ملک طبرستان امیر شمس الملک المتخلص نصیب در مرفون
کشته شمس دمن نصیب، و اولاد همگی از شمس نصیب که است نصیب
مرفون صحیح المرفون اسم امیر محمد بن علی که در مرفون کاشانی
را در قلمه و تو قیر او است لقب برک داد با میر ملک مشهور است
با مرفون رهنبر و اولاد او نهر خوز از سنه ثانی او است بکده بی
خوز و ساس را منهدم ساخت و بهر زود تاریخ فاکست که امیر
خوز را ساخته اند باقی است در تاریخ الفرتراک است که در سنه
هزار و پانصد

کاشانی اوطن مشهور بطایفه نصرانی

نهر بن اسم خوز بعد این ملک را به شمس او ساخته باش احتی
ایران نهاد و دیگر از سنه ثانی نهر بزرگ است و سیم بعد
علا با سیم امیر یک مرفون است و آن اثار به باقی است
را مقرب بود می مراد کن قان است یکصد و چهار ده سال که
سال سلطنت خود در سنه شصت و هفتاد شش مرفون است که در
مقبره که سلطان صلاح الدین از بزرگ سلطان مرفون است در مرفون
به مرفون ساخته بود مرفون است در آن بقعه اثار شایسته که سید و کبیر
باقی است که اسم اجدادش در دوران ملک مرفون است که در
بزرگ در مرفون حضرت خجندیان که جهان بنا عظیم هرگز دیده نشد
غیره او ملک طبرستان مرفون است **شانزدهم** امیر احمد بن
ملک طبرستان مرفون تاریخ انشیدیه از سنه ثانی شمس الملک
از آنکه سمان شده چنانکه از ضرب شمس بن محمد بن یزدان

مدینه علیه ملک الشعرا

شاعر در معاد کوی که خرد کرد بر لب ان نغمه و زینت کرد
 ایشان نغمه ملک نیست که با دایم تا روزگار جز ترک می
 خیمه با بران نذر رضا افشا کرد که در مدینه او اسلام صغیر است
 و انقلاب عظیم با دیده از طرف مغرب فریبان هجوم آورده
 دیار بگردش مذهب را مکه کعبه از طرف مشرق چنگل خانیان
 امیر ممالک دیار بگردش که روزی در دیار که نماند الا انام
 نمودن صف در دو سال عمر که است و چهار سال عمر ایام صف معاصران
 خان بود در سنه هفتم هجری در گذشت در قعه که برود در سن است
بنام امیر ابراهیم بن امیر احمد که خشنود و دنیا سکنند قندهار
 و با اغلب در قعه بود و نیز است از اگر او سبجان که کشته شد
 در معراج را سخن نوح شیخ حاتم بن نوح که در شب تشییع را چنان بود
 داد که اگر او بیرون است اغلب بی اختیار شده و حکم فرستاد
 الان تمام

مدینه علیه ملک الشعرا

اشراق قریم عا مشنه معاصر عازان خان بود چه در سن عمر که است
 سال مکه ایام نغمه در سنه هفتم هجری در گذشت در تبریز در سنه
 در فون است کعبه و مقبره عظیم برایش ساخته اند **بنام** امیر عیسی بن
 امیر ابراهیم لقب امیر ابراهیم در میان این ممالک که مکه
 مکتب مرثیه همواره با تراک در جنگ بود و ماه مه را در چهار
 در شهر شهر خورشید عظیم رخ نمود از امر حکم پورش داد و کوه خورشید
 مکه به همدین رسید بوز است روز شربت نهادت زینت بوزان
 آن مکه در قعه با که با هم او مشهور است با عیال و تامل و دیار بگردش
 و کردستان در تصرف او بود چنانچه در دو سال عمر که است و در سن
 نمود در سنه هفتم هجری در گذشت در شهر خورشید که در گذشت
 ملک سیاه در سر مرز است با است و مکه امیر عیسی بن مومنت **بنام**
 امیر ابراهیم بن امیر عیسی مرافق تاریخ خشنود شعرا ملک در سن

مدینه علیه ملک الشعرا

و باطل طالب طاعت و انقطع بود در طین سوک به بر طایفه معنی
 سلطان حبشید بعد اوی که صاحب ارشاد بود و بر حق امتیاز و شهادت
 عالم طبیعت را برهان داد که مصداق اولی بیع و اولی بیع بی بی بیع
 سقتم بود صبح کرد و سقیم بود و حضرت ارشاد یافت که در سن
 گفته این جهان عاریت که با کف برده اند روز خوش به چشم بود
 وی گنم ریش عیدان طایفه جدت زنده با بر پیش نامه ملک و
 با تراک معروف داشت بقصد ولایات قاف نشانه گنایا در روز
 بر اثر او صوفیه اعدا نمود معاصر امر و در آن بود چنانچه در سن
 بیت در سال مکه ایام نغمه در سنه هفتم هجری در گذشت
 در قعه با که از انیمه ستم نه خود او است موفون است کعبه با که پیش
 کردستان که در ولان مکه است با است و عیال **بنام** امیر
 بن امیر ابراهیم است در قرار تاریخ العزیز که تاریخ خشنود شعرا ملک
 الان تمام

مشهور بطایفه صغیر

که سبجیان از غزنویان بدست آورده بود و بعد از او صلح م
 استبداد برآورد بجان و موطط خور و کردستان تصرف شد و در سن
 الملك خشنود و اولاده او دست زده بود آن امیر قندهار که
 انیمه مسکنه لقباً بود و در سبیل خراب شده و تیر نفوس با بر کوفت
 حضرت سید مظلوم داشت و بعد از آن خراسان قندهار مصلح طکوان
 با بن ارمن و کردستان در لاس کوی است نشان من است که چشم
 ندیده و ستمند با را هر برادر خودی است که الان با ستم در مومنت
 صبح با دشمن بر ما دست یافتند و قندهار و قندهار استخوان کله
 در سنه هفتاد است تمام کردستان دو دیار بگردش در تصرف او
 راه مارا و ستم اطراف را سه کوه اولاده او تا بدست
 عثمان و سلاطین صغیر مکه اند در سنه هفتم هجری در سنه
 سال عمر که است سال مکه ایام نغمه در سنه هفتم هجری در گذشت

مقدمه علیه ملک اشعرا

مژده مرفون است **بیت** و کیم امیر محمد خان بن شاه منصور که در آینه
لقب خان را از ترکیه افتد مضاف تاریخ نظر نامه و تاریخ آینه
در مقام حکیم بنان همه وقت استیاده در همه ال بود هر چه که گفت
شهر محمد که در گذشته است نزدیک قلعه دران ضحک تاری است
مستمانت ادوات کیم حصین و کیم رحمت که امیر محمد زمانه آن قلعه را
مغشع داشت حکم با بندگان و خواجه آن موقوفه شد که بندگان
تراستند یک ملک از دیوار این بندازند علاوه شهر بان عظمت و
حصانت را در قلعیر زمانه از برج و بار و دعامات و سده و دیوار
خواجه با تمام رسیده و در عجب حالات آن شهر گفته در اوقات
روشن آستان یک دفعه با یک مرتبه بود عسکر که حاجت شهر
میکرد و پس از دوسه ساعت باز روشن موقوف در نزد آن شهر
است در ماه با نیزه و خنجر از راه دران همه امر موقوفه شد در
کلیه اوقات

شهر بطایفه خراسان

کشش بر از تخم نامر ایله لازم ان ممالک و سیر کرستان است
مکده بویات عبیده هم نیز مستند در قلعیر زمانه صید نماید روز روز
بر خراسان اجدادش فروداده ترک را از ممالک خود بریدیم
اثرش بعد از سال عمر کوهنما سال حکم از ان خود در شسته است
بیت در کتشت در شهر محمد متصرف عظیم دار که الان انان
است **بیت** امیر و لیخان بن امیر محمد خان موافق تاریخ الفی
و تاریخ آینه به شهر خوز را قلمرو است و در میان کرستان
تاریخ نه امیر سید انکه شهر است اما بقلعه که با سلسله
امیر خوز و در بادیه العرب و در کت قبیق و در گذشته است را
مضرب کفر راه دار است که که اسلایک را عمل عمر بن
دشتی را از که به بات خوز مسکن داد که با دس صده اده
یا بزرگ ساخته از شهر دان اما شهر خوز را بر یک از که تراشید

مقدمه علیه ملک اشعرا

در عرض آن راه مشرفی که در انرا ساخته که حال همه باسم ان
است و کند و بار که عظیم و اسباب و اسب قریم که در سر جستان
ادهم است از گذشته است ادوات معاصر جایه یک خان بود
پنج سال عمر که است و در سال متوال کیم ایله و قلمرو ادوات
به در شسته است و در ده بجز در کتشت در مقبره موقوفه شد که در
ساخته مرفون است و لان همه است حاجت دعوات است **بیت**
امیر محمد خان بن امیر و خان موافق تاریخ شرف خان و تاریخ آینه
بعد از بدین مستقر از قواعد ملک در در برش میر از قلمرو
ساکت شهر ستان را بقلعه کوس کشیده و ملاطین روم که
خرابه کوستان سه و بعد از عمر کمال خود خوز را از راه
موقوف است ایران تا در در زید بالا فرجه با زمین سه و سه ایران
نما در از طرفین و کیم و این منصف گفته و کند یا دلفور که هر یک
کلیه اوقات

شهر بطایفه خراسان

کند معصر باشد و کیم امیر محمد خان در یکجه خود خاک ایران کشید
چند منزل در مرفون که روم شهر از اسب بر آید و قسم یاد کند
الآن در در مرفون ایران است و هم پس همان جا راه قرار داد
و بین الموقین با صلح که کتشت تا مکه استانات در در راه
بر و در تصرف آورد خراسان و موافق تاریخ در مقبره و در مقبره
و مقبره بود که است و خود هر چند که در ناحیه روزگار میسر
بوسه و تنب ل عمر که با زده سال حکم از ان خود در شسته است
مغشع جگر در کتشت چنانکه قریم رسم بود بزرگان اسلام را در
شاه خوز و دفن میگردند در قلع که هر بزرگ با من ای لوران
محمد که از پیش مگر کتشت مرفون است و لان آن که در آن
کند و بار که و دعوات عالیه ان بقعه و مقبره باسم امیر محمد
برقرار است و بنا در نالستان با آن که در رفته زیارت موقوف

ملک علیہ الشرا

بیت چهارم امیر سلطان علی خان بن امیر محمد علی خان درین است
 موافق تاریخ آشنید هرگز بر کمر امانت و لایحه امانت من و من
 دولت ایران در دم در میان ایالات تقایه به است جبران
 حاضر کوی از بی امانت قتل و قتل را تصرف کنست
 الکفایه از ایالات جز در هر کس خوش و مخلص و قبا بن ترک
 دوره الفین من ولایت از من در حقیقت نمود و خود در امیر کوه
 و چراغ هر ران در من کوه معاصر اسکندر قرا جو نوبه بر من
 عمر داشت برده سال حکمران خود در شصت و شصت و شصت
 در قله کوه بزرگ نزدیک کوه هر یک بر من در هر شصت که بود
 معروف است مرفون است و الا ان همان که سلطان علی خان
 است **بیت پنجم** امیر نظیر علی بن امیر سلطان علی خان موافق
 شرف نامه و تاریخ آشنید هرگز بر کمر امانت و لایحه امانت من و من
 ملک ایران

مشهور بطایفه حضرت ابی

حاکم و خزان احمد خود را تصرف آورد و با دارم
 بیاد است و چهارم اشغال داشت معاصر قرا بر من
 سال عمر کوه از ده سال حکمران نمود در شصت و شصت و شصت
 در کوه است در قله کوه که از همه کوهستان است و از با یک
 مرفون است اما کعبه و بارگاه عالی مایست ایالات و بنا در
 بان مرز در هر خیرات و مبرات و نذر و نیاز میکند هر شصت
 است **بیت ششم** امیر شیخ احمد یک بن امیر نظیر علی خان
 الدین کرد آشنید هرگز بر کمر امانت و لایحه امانت من و من
 نامه و تاریخ آشنید هرگز بر کمر امانت و لایحه امانت من و من
 در تصرف او بود خزان احمد او را تصرف آورد و شصت و شصت
 بود دیوان خواهد مفاظ را که در شصت کوه قله کوه که در شصت
 قدما ساخته مقبره عالی را در هر شصت ابراع شصت اول که امیر محمد

ملک علیہ الشرا

باید امیر کوه امیر مرز در هر شصت و با تمام و بیست کوه
 همه لشکر بان را نام و کوشش نمود و در شصت نامه که بود ایران
 قدر عزت و جسته بود امیر شیخ احمد یک را در حفظ و نگاه
 او را در دیدار کوه و بافاق تا در هر کس در هر وقت و در خزان
 او کرده هر کس ممانت و بهانه کرد که شیخ یک که از جانب من بود
 گفت در روز و حصین کعبه است نزد ما هر روز تا با شصت کوه
 مطلع گشته رفته جنگ نه به شصت کوه آورده شصت و شصت
 امیر امیر شیخ احمد را مستحق شصت دور تا در دور او خط و ممانت
 کرده امیر شصت صد شصت تا به دهفت بنا در هر فرار طرف دیا
 کوه شصت شصت کوه در ان شب در بلاق و کوه لا و طیبه
 و هلاک شصت و خود امیر شصت که سلامت رفته شصت و ان کوه
 بنا بار صحت است خاندن تصرف کنست خزان و در نام کوه است
 امیر ایران

مشهور بطایفه حضرت ابی

هر چه کوه شصت کوه از ان بر یک شصت مع الفقه امر را کرد و شصت
 و در دیوان شصت شصت و ان اول و امیر علی الدین مرز و شصت
 بجهت خیر و در با دقه قبا و ممانت خازنه که از قریم در شصت و شصت
 مستمات کوه و کوه چهار هزار و شصت سال قبا و شصت اسلام
 است به است داشته از همیشه ممانت شصت مطرب روز که در شصت
 شصت در هر کس نام و شصت و شصت است که همی الدین احمد و شصت
 ما چنین سپرد و در ان نامه همی حضور و در ان نامه همی شصت
 و شصت برین و تاریخ الفکر که در نظر نامه تمیز و تاریخ آشنید هرگز
 دنیا آشنید هرگز بر کمر امانت و لایحه امانت من و من
 و کوه و شصت که به یاد شصت دنیا آمده از شصت شصت و شصت
 حکم از شصت و در ان طایفه همی شصت و شصت و شصت و شصت
 حال مایست شصت شصت اند از کتب مراجع و ما شصت و شصت

سلسله عدیه ملک اشعرا

خزین و دمال اندر خلیفه سبط آورد حسن با دنا و در آن جنین یافت
 و دلدور که آن روز از خوارزم رزکان خویش من و ه فرقه خوارزمی
 و شکر بزرگ خوارزم سلطان حیدر و مرصیه سلطان و شکر که یک روز
 باسم خوارزمی عثمان خان بر سر دم بود و در سلطان عقد
 بست شاه اسمعیل صفور از هم که سلطان و امیر به روز عقد با سلطان
 خان از مرصیه سلطان بهر وجه و بعد از آن پس مسلم که شاه اسمعیل
 و امیر سلیمان خان در سبب خانه داده یک یک روز در آن حسن با دنا
 بعد از نزع القصر امیر شاه و در در خان معاصر حسن ملک سلطان حیدر
 حیدر هشتال عمر کرد در حیات مرشد امیر سلیمان خان در آن زمان
 بهر سلطان حیدر صفور در پیشان جیح افغان شاه امیر بران و در
 که شکر صفور صفور با بوسه ختم در منظم در حق تعالی
 در ب ره خانه قوزق که نظر عظیم است تیر سلطان حیدر رسید
 آن

سلسله عدیه ملک اشعرا

قوزق زد که بجز در عسرت گشت امیر شاه در دیکان و بهر روز
 خوارزم نام آورد دنیا باب تاخت که او را در باید خود نیز یافت
 و در خوارزم به رفت و در سبب شیب رخ خانه هر که در خوارزم
 صفور در دنیا روانه از دیکان بهر یک دیکان در آن زمان
 خوارزم بجز از بلخس من باز نهاده که کن بر با یک فردی مسکین
 این جهان نه که است و جنس که نوزاد که با دو که کجا کس
 امیر سلیمان خان بن امیر شاه و در در خان اسم همان او امیر
 و در قوزق امیر سلیمان خان و امیر سلیمان سلطان هم نوشته اند
 در آن زمان عطی داشته که ملک سلیمان سلطان را با ایشان و در
 بعد علاوه بر ملک سرور در مقصد در نواح شاه اسمعیل در
 سلیمان سلطان که خانه داده شاه بود که در شاه آمد عقب سلیمان
 عقب شاه و مورد زارش که در با اتفاق به جنگ با در آن شاه

سلسله عدیه ملک اشعرا

شکر با نان نود و شت و در آن زمان که استانات بعد از نزع صفور
 و شکر بزرگ فراهم کرده با در بهر سینه در سلطنت شاه و سلطان
 سلطان سلیم لرزوم و عبد الله خان از ترکستان مغرم ایران
 مرید عبد الله خان گشت داده با تعیین شکر اسب بر زبان
 بقوزق رسیده و در آن وقت و قاطر مهور در در شاه و از آن
 رسید که خان بهر که با شکرش فرزند با در در سلطان سلیم
 با بهر آنکه در آن حال امیر سلیمان خان که در عهد شاه اسمعیل
 خلیفه امپراتور عقب شده بود با نفع هزار روز و چهار اسب
 خود را به رسانید و چون روح بر تن رسیده شاه تا مر عوم شاه زاده
 و خوارزم را با ایشان سپرد و صلح داشت که عقب شکر اسب را
 در در چون اول عقر شکر اسب را زود آورده تا شکر اسب در
 این در آن زمان که نفع و نفع است اتفاق شاه و در روز شاه
 که از آن

سلسله عدیه ملک اشعرا

شکر بزرگ آمد شاه اسمعیل را در نفعه تعقیب بر آرد تمام
 اسباب و اسب سلطنت را از نفع شاه بهایش نمود از جمله طلا
 آلات و نقره و اسب و قاطر و شتر و سایر که در خانه و غیره
 در آن زمان سلطنت شاه نیده که در آن وقت شاه اسمعیل
 حیدر که یک عمر که در دست و در دستان شکر اسب و سبیل
 در شاه و نفع در آن زمان نفع و نفع در آن وقت در در
 سلطان سرور که نفع صفا مقبره عظیم بر آن خوارزمی است و ابراهیم
 در قوزق و در آن کسبه و بارگاه و مورقات آن مورقات مشهور
 بارگاه سلطان خلیفه دنیا چه سما و سلیمان و سلیمان نعت فرست
 و در یک مقام استعمال شود امیر بهروز بن امیر شاه و در در خان
 عقب با میر سلیم خلیفه امیر سلیمان خان و امیر سلیمان خان و در
 سلطان خلیفه نیز میقتد اند و در قوزق نیز با مقام مرز و صفا

مقدمه علی ملک الشعرا

و مقام ارشاد و وقت خلیفه که در سلطان حمید صفویان در دربار ملک خاندان
 زاده خود زاده و مقرب است و کما فی القیاس خاندان لقب سردار ارشاد
 داشت و لقب خلیفه که در آن در دربار شایسته بود که ملاطین صفوی
 انار است بر اینستیم با عهده طبعه صفویه در بزرگان طریقت و عهده
 بارش در مردم متوال بعد از سلطنت تحقیق بعهدت بود و است و دولت
 و کما یکه از جانب صفویان بر لایات نصیب شده اند و کما فی القیاس مردم کما
 الی و سلم بعهدت که در آن در آن وقت حکمرانی داده اند و عهده
 سلطنت سلطان حمید صفویان بر سرش و در دربار ملک خاندان زاده او که
 لقب باقر قلی خان بود و حضرت ارشاد و لقب خلیفه یافت که
 و اگر در آن بین ممالک متصرفه خود را چنانکه در این هر سر حکومت
 در باطن بر حقیقت و شیخ شریعت باشد و متبعه خود را بر سر متوال تعیین
 و اطاعت الی الله و حضرت سید المرسلین هر آنست خاندان و چون آن
 در آن وقت

مشهور بطایفه صفویان

قطع در کثرت و حکمرانی با سلطان سلطان رسید و در آن وقت
 شاه اسمعیل خاندان زاده این بر سرست خان خلافت بر صفویان
 عقد ایضا طایفه عقب خلیفه کما فی القیاس که در آن وقت شرح
 یافته که کما فی القیاس از آن موجب طهارت است و صفویان بعهدت از آن
 است لعنه الله بر این اشنا که امیر کبیر و عقب سلیمان خلیفه بود که
 آیه و شجره عالمیه با صیبه از بارش که از دست بر لایات خلافت
 و جماعت اگر ادب با واجب داد و تقی و در صورت حسن عهده
 و خلاص او بر صیبه غیر از آن بر آن طهر انداخته است و در آن
 الهده و خلافت آنوقت را با و مفضل و مرجع فیه بود کما فی القیاس
 خود را بعد از تحقیق حال متبع استحقاق و استمهال تاج با استماع
 نموده بدو ام ذکر و این را به شریفه و طاعت و علم داشت و آن
 معروف و نامشروع است در عهده صفویان از آن کما فی القیاس بعهدت از آن

مقدمه علی ملک الشعرا

و مقامت عورتان این روزمان با محرم دکنیزان غیر و مثال کما
 متوال کرده اند در جمیع بلاد طریقی سلوک شیخ و عرفان این خاندان
 مسوک در دروس طایفه خلیفه کما فی القیاس که در آن وقت را
 که از جانب خود نایب با طایفه خود و عقب که دانسته او در
 نوا هر او را طبع و تقا و باشند بعد ملاطین و دولت حال
 است که کما فی القیاس در آن وقت و تقویت آن را لازم تا از مع
 از آن امیر یک نفر اولاد ذکر مرسوم به کفان بیک باقی ماند
 صفوات موافق تاریخ شاه طهاسب مرقوم شد **مرحوم** امیر کفان
 بن سلیمان خلیفه از فرزند تاریخ شاه طهاسب که در سفر سلطنت
 و خاندان سلیمان خان سپرده نمود فرزند از آن مردود است
 بیک در تربیت نه با شاه زاده کان حرکت میداد و مکرر از
 نوزادش با و میفرمود که تو را با سپهر ان خود یک ن میسبیم چون
 الی الله

مشهور بطایفه صفویان

رسید منصب پادشاه امیر سلیمان سلطان که سردار سپاه بود در حیات
 پادشاه با و مکرر لایحه میفرستاد و طهاسب صفویان است و چنان
 سال عمر که در آن وقت هفتاد و هشتاد و دو در عهده در حیات پادشاه
 که شد در ولایت کتبه مدفن است **مرحوم** امیر ایوب خان که
 شاه طهاسب طهاسب نظر عنایت و محبت که با این طایفه دین داشت
 همواره او را در خانه خود تربیت میفرمود تا مرد فرزانه کما فی القیاس
 در فرزند کلمات با ماند بود خاصه در شجاعت موافق تاریخ آن
 و تاریخ شاه طهاسب در آن هنگام که سپهر ابرق خان سپهر کتبه
 بود و همش در هزار لشکر و در عمر آن از پان نصد و در چهار هزار
 تا هشتاد امیر ایوب خان با ده هزار سوار و بیست و در سیصد سوار
 که در کتبه شجاعت فاش رسیده و پنج فرسخ فاصله که تا مرگ آن
 و انتقال را ملک شد که هنوز نیست پنج عهده از جهان تو را که

سند علی ملک اشعرا

ایرانیان در زمان دران جنگ گرفته مرچوبه است حال صید
وقوع این فتح نمایان مراتب را کفایت شاه طهماسب معروض داشت
و نظر به بهر سپهر اوقافان بلکه یک عرصه در یافت که در از این چنین
صفت و شوکت بزرگ که از امیر ادب خان در عرصت ایران
رسید را غایت و نور و جلال او لازم است چه اولاد و تالیفات
و خیرات یک صده هزار تومان ملک و بیاض صمیمیها برین گفته اند
آن امیر شوال باش و سخنان همت و نیز حقیقت و سرا برده و کرمی
و قیامت مخلص با فرمان لقب شهر یار رسد افزای او علی بن
در تاریخ شاه طهماسب مطر است که زمان از طرف روم کمال سلطان
که تغییر کبر دولت روم بود بکفر شاه شرف بود تا غایت مردم
و در این سخن میان آن تغییر که گفت کما در سلاطین کین در
روم بود که بعد از زهبولان و زوزا دران این جزو زمان
۱۰۰۰

سند علی ملک اشعرا

بعد نماید و من از زهبولان با بران آوردم امیر ادب خان آن
را بعد که در مورد اطراف ملوک گذشت در تمام عمر خود در
و حکم از مغول بود یک زاده مار ادب خان در میان امیرین
از نژاد او بود که حال مسلمت عظیم شده اند تا طمسان هر یک را
در سکه آن امیر است تا طمسان را داشته در طول عمر خود
شده تا رقرار فرس ساخته مسبه بر سر و مانند و مقبره در جهان
خود شده موقوفات زیاد قرار داده همه در پیش سال عمر که است
و مال صغر این بود در سینه امیر از او است خبر در گذشت از مقبره
سخن مرفون است **سی** و دوم امیر شاه سنده خان بن امیر ادب
سر در رکب و اختیار در اسپانیا و امیر ناصر صفور بود چون
مراقفان او را کشتن مقبره یک دختر که مادر امیر شاه سنده خان
است بعد از او را یک رسیده قبول که از آن است که در مقبره نوزاد

سند علی ملک اشعرا

پیر به اوقافان نوشته اند که ملک مسسه ان گفت در عرصه
خود در اوقاف وقف نامه مقبره وقف بر اولاد امیر شاه سنده خان
شاه عباس کمال رفته را در ناصیه او دیده که در رکب و طایفه
پیر پاک را با سپرد و بلکه یک کرد و در طایفه کرد و ترک کرد
تعبه او بود ترک اقامت و کرد اقامت قرار داد بین و با سلام
باشان و اکثر لغت ما مورخند که حستان و در حستان شاه
و استغلا خان بعد در دریا در شهباز که یک به جزیره خورده
شده است در سینه امیر از او است خبر در گذشت خانه
تقدیر کینه مقبره در مقبره امداد شهر مرفون است و بیاض
در سال شکر این مقبره یک پسر داشت مسره خان شکر و نصیب
در در صغیر با و مرمت مقبره بزرگان طایفه و بیاض نظم امور او
مقبره بزرگان شهر رسیده **سی** امیر شاه سنده خان
که اولاد

سند علی ملک اشعرا

که در او امیر شاه عباس هم در میان تمام از با کین از مغولان
بعد از خان امیر و بیاض که حستان است گفت و گفت
گفته داشته همه وقت در جنگ بود چون شاه عباس فوت
و استقلال یافت هر آن میان زمین جنگ یک یک قلمرو
و غیر قلمرو یک بود که سکه و عیال و بیشتر لاین اتفاق
یک شطرنج خوش بگذرد که کسید داشت در آن کفایت
با ده مرصه چهار شته خزان جمعی سلطان و مقصود سلطان
امیر شاه خان عترت خدمت شاه بوده عیال و پیش لا که زاده
و در تقصیر کار و میان استصفا ره هم فرستد بعد از زیارت حرم
از با کین مقبره حسرت شاه با زده با کین در مقبره که امیر شاه
سه جنگ به در پی بر و میان مقبره را یکی منهدم ساختند
از با کین وضع داده بعد بر پنج هزار مرد اسپر و در حال

سلسله علی بن ابی طالب

وقتی که زیاده استقبال شده آورده در منزل نیک به تقدیر کاتب عظیم
 آنت بر سلطنت نمود و بین رعایت مولا نه و خلق فخر و لقب بزرگ
 خانی مقرر و با هر کعبه و در آن قرار تاریخ عالم را در آن کسند و بیکه
 خان حیدر امیر علی بن محمد در آن کسند او بر جهت حد ایستاد
 پر مدافع خانها همان وقت با میر علی خان و سبب موفقی که در سر
 کسند که مضمونه و بیکه پس که در آن با یک مضمونه و همین کرد
 بر این خان خندان و امثال آنها که در آن کسند و افزایه مشهوره در آن
 بر این خان خندان که امیر علی بن و سبب آنکه در آن زمان با مضمونه
 رویان بسبب در آن حصر و پاشا و فرما و پاشا مضاف و هر از آن کسند
 از رویان آورده در آن کسند و در آن کسند که در آن کسند
 با رویان رکاب و سبب ششمین زده تمام رویان مقرر کشته
 و دولت و امرا و فرزان آنها را ضبط که با سر و کسند و کسند
 لایق

شهر سلطه ایضاً صولیه

نه به صغر کسند و آنت زیاده در نظر شاه مستحق آنها لقب صفی قلی
 و امضا فرزان سپهسالار کسند و بیکه پس که در آن با یک مضمونه
 و اول که در آن کسند و در آن کسند با حقیقه و کسند و کسند و کسند
 که رسم اجدادش بود در آن کسند آن خدمت محبت شد در آن کسند
 از آن که در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 با لشکر بزرگ از آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 تصرف نموده و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 به کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 خان از آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 و آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند

سلسله علی بن ابی طالب

جز در آن کسند با مضمونه پاشا و در آن کسند از آن کسند و در آن کسند
 و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 اجداد او نیزه و فن کسند و یک کسند که در آن کسند و در آن کسند
 حکم آن کسند در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 رعایت نیک بن کسند خان لقب بصیرت خان ابو القاسم سلسله
 شهره کسند که در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 رد و کسند کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 که در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 آنها را حال در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 خود مشغول با استقلال حکم آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 علیه امیر آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 لایق

شهر سلطه ایضاً صولیه

شعبه در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 کسند و کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 کسند کسند با آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 آن کسند که در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 تعریف نموده و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 امیر کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 آنها را کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 بر آن کسند که در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 که در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند
 کسند که در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند و در آن کسند

سلسله عدیه ملک الشعراء

در عهد و برآمده اجلاست خود از سلسله عدیه حیات حسین که در میان کعبه
 آمده رزم شده تا در شاه از قدرت امیر تفریق میان پشیمان شده
 نجف قیامین بکلیت که برادر او بود و از آن که سردار کعبه است چنانچه
 و بنا بر اینخوان او را سلسله فرستاد و در سفر هندستان هر چند
 برادر نجف قیامین لعل و ظهور رسیده و خان بکلیت که در هند
 بسم آن امیر بنگل رسیده و خلاصه آن امیر در زمان شاه سلطان
 در ملک امر او در عهد اشرف افغان در عرصت بر عادت در
 و عهده رومیه بکلیت که در وقت ریه سردار و در زمان مظفر بود
 تا در بکلیت که حکمران تبریز و کردستان و در زمان کریمخان بکلیت
 و در او در عرصت قاجاریه که حسن شاه با استقلال خود با توفیق
 طبقه سلاطین را دیده با چند پادشاه با اقتدار آریس منصف
 هیچک سلسله عدیه خرابین و سه کرد اطاک بود و بکلیت که در
 سال اول

سلسله عدیه ملک الشعراء

سال حکمرانی نمود در سلسله انبیا و سلسله عدیه و وفات شد
 در عهد و از او پان بقره عظیم با بسم او در عظمت پرش امیر
 خان بیا او ممکن تبریز بود از آنکه عظیم افغان و تبریز با تمام مل
 خاکه نه آن امیر در مدت چهار روز شهر بان عظمت را از آن که در
 و که از آن جناب کعبه و نصرت برج بروج ملک کعبه حاکم و در
 و کار در آنرا در سلسله و مدارس اصدات فرستاد و عمارت و بنا
 و در آن طرح از جهت مجازات امیر احمد خان عمرش که در تبریز
 بود و جمعه و جمع علمای سماع افغان که امیر احمد خان را در تبریز
 ملک و علم با بیهوشی نه امرا مجازان که در زمانه آرام گشت
 بنا بر شهر که گشت و در وقت زمانه چهارصد و بیست و یک نفر
 و کار در آنرا و مانند بار بار قطع تبریز که و کعبه که میان س حاکم
 و با غیر تبریز با عاقبت ایران مرسوم بدل گشت در او مع کعبه و در آن

سلسله عدیه ملک الشعراء

از کوه تراشید و منت مرتبه عمارت از ملک در او در آید که از
 از کوه رفته و در شهر ساس از ملک تراشید مانند امیر فانی
 که مثلش دیده شده و در عرصه از زمانه کم لخت و آن شهر را
 ایران خوانند هزار خانه بر آنرا بساخت و کارها نهادند
 اصدات که در دوران کار فرستاده گشته و من امیر کعبه
 اسلام در طرح کعبه سلسله عدیه خشنه تا مراد پان و در کعبه
 از او در اطاعت او لقب با بسم سلطان آریس منصف بر پان
 آباد کرد که ایان را غنیمت و چشمه را کرد و در آنرا حاکم و کار
 از اطراف بولایت او در آورده است و جنگ کرد و غنای
 بسیار جمع و زود آورد که کعبه منصف را راه که و در کعبه
 در هم جمیع و در طریقت خود در و شریک حاکم و با افعال
 صفت شاه و رضا که از عهد اقطاب زمان بود بر سرده نصرت خلا
 سال اول

سلسله عدیه ملک الشعراء

یافته بود تا در و مسجد تا سلسله از آن امیر دیده و شهر بزرگ و در تبریز
 از طرف سلاطین روم تا اسلامبول در اطاقش بجز معاصر او
 تا در شاه حاکم و در او امیر که میان زنند بوضعت چنانچه
 چند سال حکمرانی نمود در سلسله انبیا و سلسله عدیه و وفات شد
 از او دیده و بجز در مجلس سلاطین که در کعبه ن او در بوضعت
 و طویش کعبه با شاه زندیان در خانه خود نمیداشت کعبه و در تبریز
 که در کعبه قبه عسکریین بر آنرا عهده کعبه در سه مرتبه
 بود و حاکم او امیر حسین خان پرش با عهده است و یک روز
 او مستقل کعبه قاعین در در او سلسله عدیه است بود از نظم حاکم بود
 سه جنگ عظیم با روسیه کرد گشت و در او بر حسینان قرار با عهده
 هزار لشکر از او فرستاد و در کعبه ن او در کعبه ن او در کعبه ن او
 که امیر و قشون در سیاحت متفرق بجز کعبه ن او در کعبه ن او در کعبه ن او

مسئله عدیه ملک اشعرا

سر راه گرفته رزم ستمانه کوشش در اول دولت قاهره
 سر استیم پیش آورده پیش و گفت تا نه در اوز با کن تعیین
 قاضی شاهانارانه بر با نه و بی من معنایات و اطراف ملک
 و امید در کوه و سینه کوه که رکاب نظر آنت ب هایدن
 خور ضیافت که هوز خرامه و کعبه و در ارتکب روضه برین
 تماشا مشتاب و در اوز جان فتنه بیکر که کوه
 مشهور کوه که مرجم خفقان ملک اشعرا در شمشه
 و شرفیات مقدم هایدن را بنظم در آورده است
 دران مرز فرمانه ملک ارامی رز که دران بنام سیم
 دو فرسنگ آن مرد با فرزند ملک برده شمشه با بوبر
 بکسترده ای فلان دل بزیه رزم بر بند و جیبی
 سبی بر دکان مرد فرخواست سبی حوان زین برار ستمه
 اولاد

مشهور بطایفه همدانی

ز پولا رسم تا زین خیر خیریه همه کشتن تکف و کردون
 هیدمان خازان و خازنه خاز ز پولا روم همه بار
 چو فرخ سس لوش با تا ز باغ که دران درون غ فرخ
 یکا کوه خوروش سر اورد شاه سر کنگرین بر کشته زناه
 چو تمانه تکف ز با کفار بخارن با یوان همه بر شیار
 بر بر فرخ شمشه زین بر بند فروزنده چون قصبه
 بر ستمه در شاه و در انار راد بیکل بر شمران
 ز حسن و عمر یاد کرده نام بنادر همه در کشیده
 سبی سکنین با ر که هر کفار حوز شها دران
 نهاد که بران و کشیده کفرج ستمه از خورش
 که دران و نایان خورشید و خزان بر ستمه
 یکا که هرین آب و ستمان بر ستم یکا جام با قوت
 ستمان

مسئله عدیه ملک اشعرا

بیک رسن جیغان و نواز ملک دست رزم شران
 بر نواز و نوزش بر برگ و ستمه بر ره که سینه
 بهر انجمن کس و در دوزن سر هم نظاره بران
 بزیه پناه حوز کشیده ستمه پراکنده کسترده
 بر او ان سزین خواننده شاه و کوه کوشه لوش
 چو کوه بر کسند ان جهانه ز شمشه چنین گفت
 که ان با درم بر ستمه زینا بر بیره جو بر
 کزین کوشش آن شاه و در اوز دکان بر و
 مع القصد ده ستمانه روز مشول ضیا فر ملک
 ملکانه کوه و به یکدیگر سبک کر اوز با کن
 آنگه بر دخت عمارات عالیله با کوه
 عسکرین مشهور و جناب عمر شوها رده سال
 اولاد

مشهور بطایفه همدانی

دودست و سیزده در کشت در مقبره که در کشت
 بر ارضه اشک ترا سینه لبه بر فون است
 وقت دران طایفه از نژاد او امیر سید خان
 در رکاب با حرفان در ملک مقربین
 در عهد خان معزز امیر محمد خان از عهد
 و حاکم بصره و کوه کنگرین سلطان
 امرا در کردگان سپاه و تا اول دولت
 شاه قاجار هم بعضی از آنها معزز خانات
 حاج سید زخان شاطر و محمد خان در ملک
 خدات عمده لقب و ستمانه و الازمانه
 در شمشه و ستمانه ستمانه ستمانه
 روز روز صدمت و کفایت در ان شاه
 ستمانه

مسئله علیه ملک الشعرا

و خود کلمه زنده اوراق را او قایم کرده حضرت مرحوم میرزا آقاخان صاحب
اعظم در ملک محمدان نظام داشت که موسس این کتاب بود که در
روز و یکده امرای درین بدولت قاجاریه بکثرت استیادند و کلام
مطلقا مصدر خجاست و خط واقع نشد اند و در حدیث و نبات ازین
طایفه که مسندترین طایفه است اینند مشهور میباشند که مخصوص علمای
خان شایسته که بکلیت کفایت و کاروانه قایل و لایق همه نوع خدمت
مع الفقه است که در بعضی آن جمیع موارد تفصیل حالات آبا و اجداد
واقع خان ملک الشعرا و فرزند و نسب کلمه زنده اوراق و از آنکه
شبه معلوم کفایت که امیرعلیخان بن شاه بنده خان که این جهان را در
گفت یک پسرش امیر شرفی خان که پسر پسر از زبان کلام که در
سفر او که یک کلمه نظرد و وجود آمده اند آن برین را بر سر مردم با حجاب
سبب از خان که الا آن از جمله امرا می این است علیه است و یک پسر دیگر
از این است

مشهور بطایفه شعرا

امیر خجاست یک سردار و سپه سالار که سبب شاه عباس شایسته بود
بعد از فتح قندهار بن تفصیل که در مقدمه است طایفه شعرا را که
آه کلمه آن آه و توطن همه بود و بهر زلفت او امیر شریف است
پسرش عقب عباس مظهر خان گفته تیرولات پدر را معرفی شد
و چون از جمله تیرولات یا ضربات خانه کاشان بود عباس مظهر خان
ضرایب مشهور گردید و او را یک پسر بود امیر شریف یک و او را نیز یک
پسر مرصه و حبه آمده نام فرزند عباس مظهر خان و پسر او ناصر افغان
با لغات مشهور با تقریب معاصران در شاه و او را امیر کریمان زنده است
و عمارت دستورات خیره او در کاشان در واقع آن لایق است
مخوف با که کلمه زنده این کتاب جبر عارفی سر مردم مراتب الهی
مرحوم آقا محمد زور احمد این مسئله علیه دنیا ضرایب شهر و قرار داد
و در او پنج شجر که عبارت از پنج است استخراج نموده او را و او را

مسئله علیه ملک الشعرا

با مضاف او را و اعضای در همه سندان و او را در سندان را با دراق
و او را در اوراق را با تغییر و ترجمه کرده تا معلوم دارد که از این
بسی شجر بطور آه و بنده تفصیلات شریف و در بعضی نایب الای
و میرزا احمد خان و وزیر طایفه خان زنده و مضاف خان ملک الشعرا و
مهدی و دیگر ارباب اما شجر اول مرحوم آقا شریف رحمة الله او را در
است اول آقا که در او را چهار حسنه است یا میرزا حسین خجاست
همایون و یک میرزا علی رضا و یک میرزا با در او را در اوراق است میرزا
و میرزا رحیم و یک میرزا حسن دوم آقا که در او را چهار حسنه است یا
میرزا احمد و او را سه ورق است میرزا محمد باقر و او را یک شجر است
میرزا علی از جمله متعلمین معتمدان با پس که در جمله خانه توبه فانی
ایران است و در هر است میرزا رحمة الله عقب شرفان و او را یک شجر است
میرزا محمود و او را نیز یک شجر است میرزا احمد و یک میرزا محمد تقی و او را
دان را

مشهور بطایفه شعرا

ورق است میرزا حسین و میرزا رضا و یک میرزا ابراهیم و یک
و سمیع و او را یک شجر است میرزا حسین شجر دوم عالم رضا بن ابوالفضل
رحمة الله که در حدیث و شریف که در ایران یک تن که در حدیث
سپندیده ام و او را در بعضی است و محمد او را در امر شکر
متبر و میمون گرفته ام و در هر عید طایقات او را فعل مبارک و من
راسته ام و او را در بعضی بر دهنه بفرجه وجود آمده است اول میرزا
و او را در حسنه است یا میرزا عبد الکلام و او را یک ورق است میرزا
فخر الله و یک میرزا علیه الله دوم میرزا صادق و او را دو حسنه است
یا میرزا محمد ابراهیم رحمة الله و او را یک ورق است که طایفه است
میرزا عبد الرحیم نصف اوراق المتخلص سبید و او را یک شجر است
میرزا حسین خان و یک میرزا محمد سعید و او را یک ورق است میرزا
الله سیم عالم میرزا ششم که ولد ذکر او در بعضی مکرر شده و شجر است

ملکه علیه ملک الشعراء

مرحوم میرزا محمد خان وزیر لطفعلی خان عمده الله داد او را چهارمین است
 اول میرزا احمد شید المتخلص بصور سردار کعب که مشهوره مرحوم خان
 میرزا نایب سلطه ایران ، دام که در عصره حیات بود هر چه گفت
 سه روز در بیست غالب آید از کمال نبوغت و دانش است که در پیش
 هر کس خوب از همه که با همیشه دارد و به چشم و بر روی بخت و در
 هر صفتی صفت است و در راه دین دولت سرد جان را فدای
 الله است و حق با حق است در یک از غزوات رسیده که با همیشه در
 حتم نه چهارم که در دست داشت زخم بزرگ برداشته شیده شد
 او را یک صفت است میرزا محمد و او را در ورق است که میرزا احمد خان
 او را یک شمس است میرزا باقر خان که میرزا زین العابدین علیکلیه است
 عا و اولی که در عصره نماز و جناب حکم قرآن فرستاده و در علم است
 و در علم بقیاس ده که نه تصدیق نشد و در کتب و مهربانها در مزارش است
 اعجاز الله

مشهور بطایفه شعراء

اعتبار خرد خرد است و الا حال پیوسته در قصه علم و علم و سخن به بعد
 امروز در ادب است نظیر و عدل مژده و او را یک شمس است میرزا شمس
 خان هم میرزا زین العابدین خردشویس مستوفی دیوان است که خط
 نستعلیق بود از میرزا احمد خان نایب و با به نوشته در علم
 و سیاق شعر و مانند است و در مزار میرزا حسن مستوفی الکلیه است
 بر چه مستوفی است و او را یک صفت است میرزا احمد خان
 سیم میرزا حسن چهارم میرزا ابو طالب و او را سه صفت است
 محمد و او را سه ورق است میرزا جعفر و میرزا محمد و میرزا ابو طالب
 و یک میرزا ابو القاسم مشهور بر همه خط نستعلیق در زبان و سخن است
 و یک میرزا ابو اسمعیل و او را یک ورق است میرزا حسین شمس
 مرحوم شمس خان ملک الشعراء المتخلص بصبا که از بدو است آقا
 محمد شاه لا او را در دولت شمس شاه انار است بر آنها علاوه بر
 مشهور

ملکه علیه ملک الشعراء

چند کس روفا کس که زبانه از لیسه هزار است از مریخ و
 او غیب و ضبط است همواره با صب خطیره و عذبات عمده و
 عالیه امیر الامراء و غیره که در آن جزو زمان از آن بزرگ بر
 و حکومت با دیانت کرده و در زده ساله جزین و ولایت متفق
 و با هر بوده چه که در آن اوقات صفت نمودن علم و ملک و
 کتاب عظم داشته و با در زلف و دست در لوح بعد و ملاطین و
 نظم شمس ان و شمس در آن را چون با قوت بر لیلان است
 بیست چیده و نه بر شهر بهدیه و گفته بر یک دیگر بیست ده اند
 و با این لطیفه و غنای و عفت بود که ملک و مال و دولت
 اهلان همه که استی که شمس است نه عمر خضر مانند ملک است
 و علی المتقین سبب است در مفاخر و نبات ما را در تمام نام
 و اعلام و ذکر خبر بدین علم است که در تلو و طر قصیده ها نه و در
 اعجاز الله

مشهور بطایفه شعراء

است که در ضمن بنقه رساله که از او مرحوم ملک الشعراء زبور چون
 در صفت نظم و شعر از آن بر نوع خود همتا زبور روز بروز بر آن
 و شعر و مصف و نقیض میفرود و او را دو عین بر دهنده بود اول
 محمد حسینان ملک الشعراء المتخلص به عنده لیب که در مزار کائنات
 و در است لقب و منصب و امارت و منزلت و دولت و در او
 دولت قیامت و الا او را در دولت است به مدت علم حضرت شمس
 و اسلامیان بناه ناصر الدین شاه عمده الله ملکه و لطف نه در
 عند لیب هزارستان و کلشن مریخ بعد و او را سه صفت است
 میرزا محمد خان ملک الشعراء که الحق امروز در سنون کالات
 او اعد از تریف و توصیف است در علم خط طرز کلام و
 جان خط بهتر تمیسه در صفت نقاشی و تمیسه زبانه در علم
 که سه صفت و در شعر و شعر نسبت شعر است و صفت و در

سلسله علی ملک الشعرا

عرب و عجم هما نسبه دارند شعرشان دوازده است آیه ارض علی
 چهل و شش که سزایه کیسکه هر چه شرح است بی کله در قر
 کتبه حضرت در علوم عقیده و نقلیه و معارف و معاشیه و معانی
 با نذر وین چشم فلاطین چون که ندهد عورک زود نکر
 به تعلیم او فیدگان برمان چه طفسان ندانند معصوم
 چو اوست ندانسته ایام مصنف شرح تاریخ محمد و در
 پایش ایستاده صورت برین کلامش بهشت و معنی مؤول
 شرح امر برود معتقد شرح تاریخ با چه بود بر مفضل
 هر ده برود سلف در باطنی عدم حقیق فرود عن حمید
 نه بر علم او عدله بر فضل او عدله در قول او عشق نه در فعل او عشق
 زهر فاضل و حضرت زهرا چه زهر عالم اعلم زهر کلام اصل
 خانه کعبه را شکر او پس از آن که بی کلامین که در منزل
 او افتاد

شهر ریاط فی قصه ابی

در وصف او حسین است که چون در توفیقش عیان شد
 قوم را از جوانان سید ان را بر صفت کشیدم دیدم هم از زبان
 و خوش و معنی از زنده ام با من دل علی ذاته بذاته و تنزه
 مجانبه مخلوقه زبیر که ان و ذوق اول در ضمن قصیده غزالی از
 محمد حسین خان ملک الشعرا در این جنبه فرد نیز از قصیده لایحه
 موم الیه است که کشف آن در مکتب بزرگ مطرز است من غزل
 بر زبان ستم که شش تنغ الفقه او را چهار ورق است علی بان
 میرزا جعفر خان و میرزا کمال خان و میرزا احمد خان و میرزا مهدی خان
 که همه قطع نظر از لطیفه و کماله الفیه نصف الفیه در مرتبه کمال است
 افراط کله من جمله هر یک در دراز الفغان بدان راضی و باطن
 فرنگ که استادان محراب فزانه و انگلیس اندوز چند سال
 و تعلیم و تعلم در فرغ غرض منفر لغزده باشند و میرزا محمد خان

سلسله علی ملک الشعرا

در ترفیع او همین است که مکر از زبان جنابان ملک که بود
 صراف کلماته شنیده ام که الحق میرزا محمد خان برادر میرزا محمد خان
 است در جمیع کلمات چنانکه همه کاتبان عمر بر زبان است
 است تصحیح میفرمود که از هزار مال قصیده سلسله خلق قطع نظر از
 او با که نسبت بقیع الباب دار با نده شعر آن عمر و این چه برادر
 طریقت کلمات صوریه و معنی به بخورده ام که کون در تر
 و کمال است خلاصه او را در ورق است میرزا حسین خان و میرزا
 و میرزا علی مرصافان هم همه قاسمیان باب اول در ذرات
 فارص که وصف مراتب و مقامات او در سطر قدر که است و کلام
 شد که عمر بزرگ ملک اشعار مرصوف است و او را یک صفا
 میرزا کمال خان و او را یک ورق است میرزا موسی خان شجره خرم
 تا همه و کسب الرعیای که چندین سال بکومت تم و کاشان و در فغان
 او افتاد

شهر ریاط فی قصه ابی

و کمال و نظر از اصفا ان مشمول بود ملک بار حکم را بی و بیات را
 به سه میرزا ابوالحسن و اکثر زده با عیال معتبات عیالات نشسته
 کزید خانه در صیبه صحن مقدس حضرت سید الشهدا سلام الله علیه
 مقبره در صحن مطهر مجزیه و مخصوص خویش رحمت مشمول عبادت
 بود تا در که است و در ان خاک پاک مدفون گشت و او را یک
 میرزا ابوالحسن و کسب الرعیای و حکم کاشان و او را شش صفا است اول
 میرزا محمد و کسب الرعیای و او را در ورق است میرزا محمد و کسب الرعیای
 که در در قطع عیال مرصوف کمال حکیم است و یک میرزا فتح الله خان
 که صاحب بیعت و تعلیم و با فراع کلمات از زنده است و او را یک
 عبد الله خان هم میرزا عبد الرزاق سیم میرزا ابوالحسن اول
 است در ورق است میرزا محمد کمال و میرزا صلاح خان که کاشان و او را
 صفا قطعاً منظره امیرای که نه اتفاق و در فغان کلمات خطا و لغزش

مجلسه علیه جناب ن لک

تفتک اندازد و نظر هم در شراب و مطلق عرب عجم قطع
 و بی میرزا صاحب و خان علاءه و کالات مرزوره در حکمت و طبع طبع
 و علمت و عرف و البیام در معین در سه دار الفنون طهران قول
 علامه معتبره حکیم دکتر و همواره در استفاضه مصنفات حکیم نورانی
 فرانسه است و باغبان از اهل بحر جاذب حاشیه و هم در بیوفت
 در نظر دیگر است چهارم میرزا تقی خان مستوفی نازک مطربین
 الدوله و اورا در وقت است یک میرزا حبیب الله خان که قطع نظر از کالات
 صدریه که موروث او است سخن مصنفات مغزیه و مجربزه و کفایت در آراء
 و ادراک است میرزا محمد تقی خان و یک میرزا ابوالحسن خان عجم میرزا
 نصرالله و ایشان در علم هیات و نجوم و هندسه در علوم تالیفات بسیار
 جمیع کاشف از یک ورق آورده اند میرزا علی خان ششم میرزا
 الله خان علامه هندی است صاحب حضرت شامه و مقلد که در بیان
 کلام

مجلسه علیه جناب ن لک

مجلسه بیروت و حکمت و فخرت معروف است و حضرت مرجع
 و عام مجتهد و او را یک ورق است میرزا غلام حسین خان محطه آ
 قالی و میرزا ابوالحسن خان فرور در چهارتن نوادگان فضل و کمال
 میرزا سید حمزه و میرزا ابوطالب و میرزا سید حسین و میرزا
 ابوطالب اینها معتبره و بزرگان و مجال صحبت اعمال کاشان مجلسه علیه
 مقرب ایشان میرزا محمد تقی سپهریان لک مستوفی دیوان چهارم
 اعلا سپهر تخلص ادیبان لک لقب و دکتر و استیضای مصنفات
 دیوانه ایشان است و مجالات کتب و تراجمت حس برادر باغبانه
 در فاضله است میرزا عبد الاعلا سردیپا انار است برادر که
 بنا بر جهان شاه قرآنی و در عهد خود صاحب حضرت و در کمال است
 شاه اسمعیل صفیر ریفه رسیده اولاً مشرف با و کف رنده و در وقت
 چه تهیه و سیده و سبب و مدارک رساله و کتب شروع در تفسیر و تالیفات

مجلسه علیه جناب ن لک

مجلسه علیه جناب ن لک

این ارباب معتمد و بهر است که کفایش در حق حضرت و کذا در این باب
 در وقت بسبب باجه نوظ و معروف است که یک از جمله کتب مصنفات
 پیشینگان است و یک تفتیش و تفتیش از اسناد و افزایه در بیان کالات
 ضد العسقم من افواه الرجال و از پیش مرین و کتبه که در احوال
 و احوال آن بهر چه تاریخ و مکره نظر نرسیده و اگر حسبته حسبته
 شاه با ناسه از احوالات و ولایات و دیگر یک سبب است کمال
 ایجاز و حضرت را نه نه نویسی که بر ابا طلب معتمد بود بعد از این
 ضعیف در احوال و طریقت و تاریخ است و تاریخ است و تاریخ معتمد
 خاصه در اینجا که هر چه جزوه طبع میرزا صاحب سزالات متعلق
 و مشتمل متاخره است که یک از آنها سوال از سبب حسب طبع
 بزرگ و خانواده مارکن این عهد است و نظر بانه کالات سزالات
 امیر لریخ انجم عظیم است م الکک مقلد را در اینجا و احوال
 کلام

مجلسه علیه جناب ن لک

مجلسه علیه جناب ن لک
 مودت سزالات معتمد و ایام مقام نهایت توجه و اهتمام در تاریخ
 و تمییز ایام این کتاب مختصر و معروف است مجال نظام و کالات
 در احوال و حاضره از کتب متفرقه سابقه و احوال عهد به هر یک از حاضره
 رعایت ترتیب شان و مقام و منزلت سزالات معتبره و در روز
 احوالات معتمد جان روز را میسخت رسیده در اینجا که در احوالات
 و تاریخ مکره و ذکر مصنف بر بعضی کفایت و تقصیر ترجیح تاریخ معتمد
 هر که بزرگان برابر تاریخ عجم ترجیح تجویز ایام مشتمله در حاضره
 مشتمله لاجرم که مشتمل تاریخ مکره مدینه با است ناخون سزالات
 و ناسیا باید داشت که میرزا عبد الاعلا المستحب عقب حبه مدین سزالات
 و مدین مصطلق یک چک قرآنی و مکره در بدایت حال سزالات
 و طالع به استه و بعد در نهایت احوال از طریق مراد و این معتمد
 منزل بقین رسیده و از حضرت است که حبه اعدا در حاضره

سلسله عدیه جناب ناک

شاه اگر خواند همیشه در شرف و در بر اندام و محبت نامر
 فی العود مورد عنایت و تقدسات شاهانه شد و بعضی از کتب
 و بیایست و کلمه ای به آن امور و بکشت و در زمان شاه بعضی
 نیز ریاستش در آن عهد محض بود و چون در گذشت میرزا محمد تقی
 که همزبانی عمر از عیش و بسترین نرسید و مجاوره در سایه بر عین
 و کینه بهشت تعیین مرخص بدوست مرود شاه قاضی که در
 آن عهده سرزیت تا در زمان شاه علی شاه جهان را در اعانت
 بهر آنش بهر اسلحه همچنان شد فخریک بهر حال مرود شاه
 و امور خد مشرفه بن عبد میرزا ابوالحسن در ضمن دهرمان و امر در زمان
 عدوت اطعام یافت و تا زمان شاه سلیمان صفور بشیر شریف
 چون در گذشت میرزا در رضا متخلص بسیار پیش که پیش خط را بگوید
 و علاقه و بفرمان کلمات از نظم و شعر عرب و محکم و در آن در بر
 ۱۱۱۱۱۱

سلسله عدیه جناب ناک

و در سرشته و سابق که نه افان بود و میرزا محمد تقی وزیر
 که فالوراده اوست نزدیک معلم خود بعضی از کتب و بعضی
 در در صفهان بهر کشت و روز بروز بهر ارباب عالی عنایت و محبت
 در تقابقت و نهایت حال شرف مصاحبت حضرت شاه سلطان
 انار است بر شاهانه فایض کفیه و همزبانی تا شرف جهان همچنان
 استیلا یافت شاه سلطان حسین و مور مرادیه را مقول ساخت فغان
 در این جهان و خوار داشت او که از بلاجات عبد خاک و خشت او
 و میرزا محمد بهر امر خرم در روزده ملک با فالوراده لاجرم
 بهر آنکه با میرزا ابوالکاسم بعضی از کتب و در آن در بر داشت
 و همچنان بود پیوسته کرد و در دست و در سکه این جهان را در
 بهر آنش میرزا در نسج الدین و میرزا تقی میرزا که اگر مشهوره و زاده
 و میرزا محمد چون که رسیده به میرزا محمد تقی وزیر شاه و نظر آنرا

سلسله عدیه جناب ناک

در نسج کیم داشت در تربیت آنها که نرسید و میرزا در نسج را که طبع غریب
 شیر بود در ملک دهرمان کشید و آن سه تن را در دفتر ایضا بهر
 نماند یکدیگر حسین فغان فخر از جانب مادران و کبریت کاشن روز یکشنبه
 فرمایند کلمه میرزا محمد تقی در عهده او عرصه در یافت شرح آنکه فغان
 میرزا در نسج الدین و میرزا تقی میرزا که اگر در میرزا محمد و در کمان مرجم
 همه در فغان که در مرصع و در نور کلمات آراسته و مجروره رعایت
 حال آنها منظر نظر کیمب اثر بر کلمه و در این وقت حرمان
 قدر قدر اقرص جان ای روزنه کاشن نه بآن جای که در نماند و بهر
 که بود در این است این فخر فغان قصه هر جان ب برگ لازم داشت
 رعایت را در باره و در ایام معمول داشته در بهر آنکه میرزا
 که در عهده بهر سینه شکر و مرود داشته و از ارباب صاحب در کمان بهر آن
 یکصد و بیست و نمان بعضی در حجب و خوار مراد فغان قصه توان علی
 ۱۱۱۱۱۱

سلسله عدیه جناب ناک

حق هر یک مجرب و دعا بر داد و در عهده شاه سه تن بر آن شهر از
 سینه ۱۵۷۱ که در روز یکصد و بیست و نماند در کمان بهر آنکه
 در زمره عمل کمالات و در این مشمول بعضی و تا زمان دولت آن
 قاجار انار است بر شاهانه فایض کفیه و در فغان بهر سینه کوشش
 کمانه و جناب فیاض موسوم بهر ارباب عالی در شرحه این سلسله
 میرزا محمد بهر بعضی از کتب و در این سلسله در فغان بهر آنکه
 استخراج میاید که در است از چهار تن و در این مجروره است و در اول
 و چهار را بعضی از اول و بعضی از بعضی از اول و در اول و در اول
 و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول و در اول
 الطیبه اول و میرزا در نسج الدین رحمه الله و در اول و در اول
 جناب طایع و میرزا عبد الرزاق و میرزا در نسج الدین رحمه الله
 و بعضی بهر آنکه در فغان بهر سینه کوشش و در اول و در اول

مسله علیه جناب ن ملک

میرزا رضا حق و میرزا حسین حق و یک میرزا محمد رضا و در اول یک شمس میرزا
محمد و یک میرزا محمد و یک میرزا کاظم و در اول شمس میرزا محمد میرزا
زین العابدین و میرزا حسین و دیگر آثار و نتایج آنها زنده و در اول
در کربلا است و خانه و داده بزرگ شده اند عوض بسم میرزا حسن و در اول
سه هنر است یک میرزا آقا خان و یک میرزا حسن و یک قاضی العالیین المعتمد
بسیار در اول و در اول است میرزا محمد و میرزا ابراهیم و در اول الشجره الطیبه
میرزا آقا و در اول عوض است اول میرزا محمد که در اول عوض است در اول
و در کربلا است و در اول است میرزا محمد که در اول عوض است در اول
میرزا باقر خان و در اول در اول میرزا محمد شرف میرزا محمد که در اول
از نتایج آنها در کربلا است و در اول میرزا محمد و در اول عوض است
و در اول الشجره الطیبه است که میرزا محمد که در اول عوض است در اول
است اول مرحوم میرزا علی باقر و او مردی زاهد و عابد و در اول عوض است
الزاد

مسله علیه جناب ن ملک

و در اول حسن و در اول است یک میرزا آقا و یک میرزا عبد الکرم و در اول
آدمه است میرزا جمال الدین و میرزا قاسم و یک میرزا باقر و عوض است در اول
که یک در اول حسن است یک میرزا عبد الوهاب و یک میرزا عبد العزیز
یک در اول در اول است میرزا علی قاسم و عوض است بسم میرزا آقا و در اول
آدمه اول میرزا محمد و در اول است در اول است میرزا محمد دوم میرزا محمد
میرزا محمد و میرزا محمد و میرزا نصر الله و میرزا جان و در اول الشجره الطیبه
محمد میرزا محمد و در اول عوض است آدمه یک میرزا آقا و در اول عوض است
میرزا محمد و میرزا محمد و یک قاضی العالیین است در اول است اول میرزا
عبد الوهاب و در اول است در اول است میرزا نصر الله محمد میرزا محمد
میرزا حسن و یک در اول طالع است مقبره بزرگان کاشان مسله علیه
حسین است است حسین که در اول الفرض است آدمه خان مسله علیه
که در اول نوادگان مرحوم میرزا محمد است که اصغر است مسله علیه

مسله علیه جناب ن ملک

مسله علیه محمد حسینی

وزمان انصاف است از عرب بجم با مسلم و در اول صفات عالی
و شب بآن مسکن و مقام گرفته و در اول قریب ده هزار خانه در اول
طایفه که زعمیم قوم در مسکن است خان نام از همین مسله علیه
نوازش و عهده است و در اول در اول در اول خان طایفه مسله علیه
در خرد در اول است و در اول است و در اول است و در اول است
قد است یک از مشایخ میرزا محمد غریمت زیارت در اول است در اول
رفته در اول است به به کربلا که در اول است مسله علیه
گفته و در خرد در اول است به کربلا آمده و در اول است و در اول
کفوح که در اول است مسله علیه آمده و در اول است در اول است
بعضه شود رسیده و در اول است مسله علیه که زاهد و در اول است
و است سبب و در اول است مسله علیه در اول است مسله علیه
آدمه که هم کلمات قرص است مسله علیه معروف کرده و در اول است

حرف

مسله علیه محمد حسینی

مرحوم عبد الرزاق خان را بزرگ کرده و در اول است در اول است
آورده که یک مرحوم محمد حسینی است جهان مشهور است که از اول
غیاث الدین محمد است که در اول است مسله علیه نام عبد المرحوم آباد
ناخورد و تا کنون دیده نشده است مسله علیه در اول است
بر خرد در اول است مسله علیه در اول است مسله علیه
رسیده و محمد حسین خان در زمان ملوک زنده که در اول است و در اول است
و در اول است مسله علیه در اول است مسله علیه
آن محمد با سم و حوز آقا و قاضی است مسله علیه آمده و در اول است
و کار در اول است مسله علیه است در اول است مسله علیه
میرزا آقا را در اول است که در اول است مسله علیه در اول است
اند در اول است مسله علیه معروف است که در اول است
آن طایفه را در اول است مسله علیه است که در اول است

ال

مسئله علیه محمد حسین خان

قسم نسیج نه یا طبع کثیر از آنست هرگز که نه مهر است و از مهر خود
 و طبع هاشم چون مرد کار فرمایست بجز بر زمانه بر سر بسیم درم
 کز آن بد است که زمانه بجا نیست از جوی تا بعبیر بر سر نه شوم
 که گفت مرد مهر نه هیچ دلالتی نه هم در یا غلطه زدم بنویسم در
 گنا به جنت است این گناه دیانت الهی مراتب بر وجه مظهر همه به آن
 در حق است در حق هم مرحوم محمد حسینان سیم که جعفر خان چهارم
 اکبر خان پنجم مرحوم میرزا علی محمد خان ششم علی محمد خان هفتم
 سابقه گمان در اعصاب دوم مرحوم جعفر رحیم داد و اعصاب در کتف
 غصص سیم مرحوم جعفر رحیم داد و اعصاب سیم اول مرحوم محمد علی
 داد و ایک در حق است مرحوم میرزا محمد کاظم داد و در کتف بر کتف میرزا
 عبداله و میرزا اکبر هم مرحوم میرزا محمد لویب داد و اعصاب
 است میرزا اسد الله و میرزا نصیر و میرزا ابوالحسن و میرزا جعفر هر سیزده

مسئله علیه محمد حسین خان

عبدالرحیم و میرزا سلیم و میرزا میرزا سیم مرحوم میرزا جعفر داد و اعصاب
 در حق است میرزا محمد ششم و میرزا فتح الله و میرزا نصر و میرزا اکبر
 و میرزا هادی و میرزا اسکندر الله و میرزا سعید الله چهارم میرزا غلام
 داد و ایک در حق است میرزا عبدالهادی در پنج میرزا محمد ششم سلطان
 داد و دو در حق است و جعفر خان و غیره در اعصاب چهارم محمد علی
 محمد علی داد و اسد الله سیم اول مرحوم میرزا جعفر داد و دو در حق
 است علی محمد میرزا غیاث داد و در اعصاب و با نسیج و با نسیج کلمات علی
 در است است و میرزا محمد هم مرحوم میرزا محمد قاسم داد و دو در حق
 است علی محمد میرزا قاسم داد و در اعصاب اول مرحوم محمد علی
 محمود الله و میرزا جعفر رحیم که شرف است علی محمد خان که میرزا محمد
 و میرزا مصطفی سیم مرحوم میرزا عبدالکریم داد و ایک در حق است
 محمد و یک دیگر از اعصاب معتبره بر کتف گمان علیه محمد حسین

مسئله علیه الرزاق خان

مسئله علیه محمد الرزاق خان

خان است ان مرحوم میرزا زین العابدین در کتف کتف
 و تم و در اعصاب در کتف است در بنیه و عمارت و غیرات است
 و ما شکره ثبات از مرحوم در کتف و تم و غیره و با است و در اعصاب
 مرحوم محمد علی در اعصاب میرزا قاسم داد و دو در اعصاب بر کتف
 میانه که عمارت از سه بر است داد و دو در اعصاب راه به میزان
 صند است را با در اعصاب داد و دو در اعصاب را با تا ترجمه و غیره میرزا
 غصص اول مرحوم علیه الرزاق خان داد و اعصاب صند و غیره
 اول مرحوم علیه الباقی خان داد و دو در حق میرزا عبدالرحیم میرزا
 رضا هم مرحوم میرزا محمد علی خان وزیر مرحوم علی سلطان داد و دو
 ال بره سیم جعفر خان چهارم محمد حسینان داد و دو در اعصاب
 بخار رسیده مرحوم میرزا محمد حسین و مرحوم اسد الله خان و مرحوم
 نصر الله خان و شکر الله خان پنجم مرحوم محمد ابراهیم ششم مرحوم

مسئله علیه محمد الرزاق خان

محمد حسین که در کتف با در اعصاب خان مغفور ان الله رب العالمین
 حکمت گمان و در اعصاب دانسته داد و دو در اعصاب صند و غیره
 علی محمد جعفر و کتف همراه قاسم داد و اعصاب شش و میرزا محمد
 داد و دو در حق است حسین خان و محمد برهیم خان داد و اعصاب
 محمد باقر خان هم مرحوم علیه الرزاق خان سیم مرحوم جعفر
 غصص دوم مرحوم جعفر رحیم العین داد و ایک صند است مرحوم
 ابوالکاسم داد و دو در اعصاب در حق شش بر است اول مرحوم لای
 داد و ایک در حق است آن حرکت که از به است شتاب الاعصاب
 سن ترغیب و تقویت با مال است از محمد عارف و زمره منقطن محمد
 است دوم مرحوم قاسم علی سیم مرحوم قاسم داد و دو در اعصاب
 در حق است قاسم جعفر علی محمد علی و اعصاب کتف محمد حسین
 داد و دو در حق است دوم وجود است علی خان کتف و کتف

فانتم در وقت گشتن از میرزا آقاخان و میرزا کاسه از غرض
آنجا برود و چنانچه در کتب دیگر از زکات آن حال که
عمر میرزا فرید که از طبقه اعیان و بزرگان است در خط و ربط
سرشته در آمده و در این مجموع میرزا جاسکیر که معتمد
میرزا آقاخان است و در کتب دیگر در کتب دیگر در کتب
چون میرزا آقاخان است که در کتب دیگر در کتب دیگر
که حسین بن علی که در کتب دیگر در کتب دیگر
میرزا آقاخان و میرزا آقاخان که در کتب دیگر
خان بن علی که در کتب دیگر در کتب دیگر
و میرزا آقاخان که در کتب دیگر در کتب دیگر
کمال لطیف و جود علی و در کتب دیگر در کتب دیگر
عمیده و در کتب دیگر در کتب دیگر

و مجاوره منزل مقامات و دولت و مقصد امرات چنانچه
میرزا محمد علی میرزا آقاخان در کتب دیگر در کتب دیگر
و در کتب دیگر در کتب دیگر در کتب دیگر
برادر سردار است و در کتب دیگر در کتب دیگر
فان علی که در کتب دیگر در کتب دیگر
ایران است که در کتب دیگر در کتب دیگر
و میرزا آقاخان که در کتب دیگر در کتب دیگر
سازگار است که در کتب دیگر در کتب دیگر
میرزا آقاخان که در کتب دیگر در کتب دیگر
بن علی که در کتب دیگر در کتب دیگر
میرزا آقاخان که در کتب دیگر در کتب دیگر
آدم که در کتب دیگر در کتب دیگر

علیه مطلب که در کتب دیگر در کتب دیگر
میرزا آقاخان که در کتب دیگر در کتب دیگر
و در کتب دیگر در کتب دیگر در کتب دیگر
ایمان است که در کتب دیگر در کتب دیگر
چون که در کتب دیگر در کتب دیگر
با و که در کتب دیگر در کتب دیگر
نسب و باطن است که در کتب دیگر در کتب دیگر
قرن شهر و معروف و موافق فرامین مطاعه معتبره
که پیاپی باضا یکدیگر عرصه و ریاضه و الا آن در وقت
الاستدراج است که در کتب دیگر در کتب دیگر
و در کتب دیگر در کتب دیگر در کتب دیگر
حضرت سلطان شاه حسن اعمال و کتب دیگر
التم

ملک علی محمد الیزدقانی

در رشته نژاد و نسب بنده القصد با صد احوال
عالمین است که در کتب دیگر در کتب دیگر
معصوم است که در کتب دیگر در کتب دیگر
و برقرار است که در کتب دیگر در کتب دیگر
حزب اعیان است که در کتب دیگر در کتب دیگر
را در کتب دیگر در کتب دیگر در کتب دیگر
و اولاد ایشان که در کتب دیگر در کتب دیگر
را با تمام تر جمیع و تمییز نماید و با برکت
که شرح خواهد رسید و در کتب دیگر در کتب دیگر
عیان است که در کتب دیگر در کتب دیگر
میرزا آقاخان که در کتب دیگر در کتب دیگر
در کتب دیگر در کتب دیگر در کتب دیگر

عرض وطل کاشان

وطل حکم بر بیان و عیاش الدین جنبه کاشان که در این فن شریف کاشان
 و قائم آراء صدیق و از زبانه صدیق است جزایر خاندان را که در کاشان
 معترف از جهات عدیه به بهترین امکان از این است که کاشان در
 کواکب از معترف بشرق است بعد اطل عرض مفاصله و در معترف
 نیز طول کاشان را از جزایر خاندان است تحقیق نفع و شرط هر چه است
 باستمال استواش استخراج و کاشان است جناب علام تمام
 الزمانه و طبعیست از درازای مریضه صراط کاشان که کاشان است
 و صفات عیاش الدین جنبه کاشان در این فن شریف کاشان
 است طول کاشان از جزایر خاندان است جناب علام تمام
 و عرض آن از خط استوا یعنی جهت شمال هر چه در هر چه
 کاشان یعنی این قبله کاشان که کاشان است و نقطه جنوب
 چهار درجه و دقیقه و چهارده دقیقه و چهارده دقیقه است

از خط استوا و جزایر خاندان

بند و انقباض بنا بر آنکه طول که معطر از جزایر خاندان است جهت
 وقت و وقت درجه و دقیقه باشد و عرض آن از خط استوا
 جهت شمال است و یک درجه و چهار دقیقه و طول کاشان از جزایر
 است و در شش درجه و عرض آن هر چه در جهت القیاس و در هر چه
 و نقطه جنوب هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 بن محمد و طلب کاشان در الملقب بیضا الدین در هر چه در هر چه
 و الیات را از هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 و از موقوفات و موقوفات و امانه و در هر چه در هر چه
 و ضمیر و کام و هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 که حمل علم را بر هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 بر پایه قاطع است من جمله کاشان و کاشان و کاشان
 و کاشان است که کاشان در هر چه در هر چه در هر چه

عرض وطل کاشان

درست است نسبت قطر و محیط را در این فن شریف کاشان
 که تحقیق نسبت قطر و محیط از جمله است و در هر چه
 محبتی که از صفات است و کاشان است تمام تحقیق
 نیز از هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 بر این مذهب است و قواعد جبر و قاعد بر تقیض و اثبات و هر چه
 قوس و نسبت محیط بقطر تا این تصنیف که کاشان است که هر چه
 بن امر تکرار که در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 بجهت معنی بر هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 تمام سهرقه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 آمد در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 گفت اگر ترجیح جامع باشد مضافه حایز نیست و هر چه در هر چه

از خط استوا و جزایر خاندان

غرض مطلب را بر هر چه تحقیق که حکیم جلالتا هر چه در هر چه
 و او در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 چون سهرقه رسید در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 در کاشان عیاش الدین جنبه را در هر چه در هر چه در هر چه
 اطلاق را همیشه است همانا هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 فنان به صفات عیاش الدین جنبه رسید به تحت روان و هر چه
 با این در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 رسیده در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 و طول بر باب دانش سهرقه است که این مذهب است
 و هر نفس از هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 میاد در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه
 مسئله از هر چه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه

سزوات متفرقة

جواب آنکه در جواب سزوات قبور که در آنست و غیر آنست که
 نه در هیچ سبب آن گفته اند و از اول این حالت ایدت در آن
 عمر بنیا دستند و به اعتدال ویران شده و بعضی در کمان که یک
 قرب بردارند و یک بجهت آنکه باطلح مردم با عزم مذاب عیال
 همواره در کمال الله که در غیبت بعد دستند چیزی را که چیزی نبردیم
 سرکش قطع الطریق بعد از آنکه بگویند که در این سزوات سبب فراموشی
 افق است مملکت مظلوم را در آن فرستادند **فصل اول**
 از باب ششم عبارت فرستادیم و در آن سزوات و جملات صریح
جواب آنکه بر پرده از دیده اعتبار نظر کرده ام سبب قرینه
 است و جمع ذرات و سبب اسباب حیرت و غیبت و فی کل شیء
 لایة نزل علی الله وحسب و با عیالات عادت عادت
 گویند چیزی که با تعبیر باشد در نظریات **فصل دوم** از باب ششم
 مملکت دین

سزوات متفرقة

مملکت قهر از اجرت نامردان معروف و مشهور که با بعد از آن
 با دکان در این بن چه بعد و عالم به با دکان در آن **جواب** آنکه
 که در این گفته بر کمانه که قهر از اجرت نامردان معروف است
 سبب و اگر هم در کمانه را تا در وضع بعد پس از آنکه از این گفته
 است بنامه و با دکان را اینها جان قطع سزوات و غیر است که
 نه **فصل سوم** از باب ششم از عیالات و آیات قریم چه باقی است
 و مملکت و در باره که با این بن که بعد چه نام داشته
 به طرز ششم در **فصل چهارم** از باب ششم از اجرت نامردان
 که با بعد دستند و جهت یک نام آنها چه بعد است و با دکان را
 چه باقی است **جواب** آنکه چون فصل زور معنون **فصل**
 در پیش سبب کشت صمیمه **فصل پنجم** این باب فرستادند **فصل**
 نیز در این سزوات فصل است و جواس شرح برسته و در آن

انجمنه عالیه

مطلب اسباب طلب است **فصل پنجم** از باب ششم عبارت
 و امارات و عیالات عالی و بنا بر متعادل و در رسد و نوارت که
 میرزا اجرت که در کمان چه باقی که نام که ام **جواب** آنکه از عیالات
 و عیالات عالی که در سزوات است که عیالات عالی معین
 این را بنا بر سبب سبب از کج و در آن سزوات در جرم میرزا از آنکه سزوات
 که از طرف عیالات حسین خان صدر و بعضی به چهارده سال است
 که نشان داشت مقصد آن در رسد بود و این سبب است که سزوات
 در گذشته و در آن سبب تا نهایت عیالات عیالات عالی است
 که در آن که در زنده در مقصد آن در رسد عیالات عالی است
 عیالات عالی در عیالات عیالات عالی است که در آن سزوات
 در عیالات عالی در آن عیالات عالی است و در آن سزوات
 برابر و تفاوت و در آن سزوات عالی است که در آن سزوات
 مملکت دین

انجمنه عالیه

انجمنه عالیه

و یک در سزوات عالی در سزوات عالی است که در آن سزوات
 در سزوات عالی در سزوات عالی است که در آن سزوات
 مرجع طلا در سزوات عالی است که در آن سزوات
 ان حوض ششمین بزرگ که سبب اطراف آن است با عیالات عالی
 تر از دیگر سزوات عالی است که در آن سزوات
 و بعد در سزوات عالی است که در آن سزوات
 هر ایوانه سزوات عالی است که در آن سزوات
 چهار کمانه که در سزوات عالی است که در آن سزوات
 سزوات عالی است که در آن سزوات
 که در سال با آن در رسد و غیر با آن است که در آن سزوات
 در هر ایوانه سزوات عالی است که در آن سزوات
 حسنه و قیام بزرگ با آن سزوات عالی است که در آن سزوات

ابن سینه عالیہ

در زمان کارها مہربان مکن است به آنکہ در این ان حجرہ در روز
 و بعد از آن یک مدرس کہ عبارت است از یک اطاق بسیار
 مستطوب و صندوقانہ و این مدرس یک دیگر کہ در خارج قرینہ آن است
 جنبہ در واقع نہ است معنی آن است کہ در یک یک نفر عالم معقول
 در در یک کتب عالم معقول هر روز صبح ہزار مدرس و تفسیر طلبہ نسبتہ
 مستقیم در آن مدرس نشین ہونہ و بعد از آن مدرس نیز نشین حجرہ و بعد از آن
 در اطراف عرض در میان یک ایوان بزرگ فرسج با کمانہ ایوان مشرف
 در کمال جنبہ و عقب آن ایوان کتبہ است در دست در دست
 دست پنج درج از دفع تصفیان کتبہ در طرف درون در طرف
 ہر دو کتبہ در آن دفع و خوش نما و ترکیب در ایوان جنبہ نشین
 از با تا سبک و آفرینش در نہایت تفصیح و تمییز و محراب کتبہ
 آن کتبہ در علیہ و از زمین دب آن سبکہ صعدہ بزرگ و از در صعدہ
 عالیہ

ابن سینه عالیہ

سہ در عرض کتبہ مشرف بہ یک سبکہ طریقی بقدر نصف عرض ہر سبکہ
 خلاصہ آن کتبہ و ایوان در میان طرف عرض عقب ایوان بود
 یک یک سبک واقع کتبہ و جنسین آن ایوان ہر طرف ہما ایوان بود
 ہر یک یک حجرہ و نصف منور و از ہر طرف طول ہر طرف
 یک مدرس بنور جنین ہر یک ہر طرف نشین ایوان در در
 حجرہ و نصف منور و در با عمارات فرقا آن مدرس ہا ایوان
 بزرگ وسط عرض مشرف بہ یک سبکہ بلافاصلہ در دو درون آن جنبہ
 و در جنسین ایوان نیز کتبہ کہ رو بہ در کتبہ است ہا بلافاصلہ بزرگ
 کہ منزل مخصوص و در لغت عالم مدرس معقول و مقول با بنہر با نفع و در جنین
 مدرس طریقی طول ہر مدرس ہا بلافاصلہ تمام آن مدرس از یک سبکہ
 سبکہ نسبت کتبہ و مدرسین ایوان با تمام کتبہ ایوان مشرف ہا ایوان
 بزرگ مقابلیہ کہ یک سبکہ در ہا کتبہ است و یک ہا سبکہ سبکہ روئی

ابن سینه عالیہ

تا دم کتبہ ہا و کتبہ ہا نیز کتبہ و ایوان ہا کا نیز علم علیہ ایوان
 فن ہما در کتبہ ہا نہ و تاریخ مدرسہ موافق تصدیق مرحوم
 خان ملک شہسوار کہ در کتبہ ایوان بزرگ ثبت است از خود
 همان دور با ذل و در علم ابوالحسن خزانہ اکاہ ابن مدرسہ
 پر ایہ اتمام پذیرفت و از روزہ زہدیش افادہ در خواہ
 چون حسب صاحبش خود مصحح تاریخ کفا کہ بود مدرسہ فیضیہ
 و ما خزائنہ طلاب و موقوفات مدرسہ در مجمع حجرات ہر
 یک عدہ قرآن جمیعہ و یک میوزس و یک دست و یک سبکہ
 وقف شد کہ ہر طلبہ ہر صبح یک جزو قرآن قرأت کہ کرد
 را بروی مظهر فاقان مغفور کہ بی آن مدرسہ و در وقت آن اجزا
 نیاز نماید و آن سبکہ آلات ابرخ ضرورت ہما طلبہ ہا
 در آن حجرہ واقف باشد و ہر حجرہ سبکہ نشین ہا بیعتہ مدرسہ
 عالیہ

ابن سینه عالیہ

طلبہ کتبہ آن مقرر است و از ہر طرف مدرس و فاقان و مدرسین و
 و مقصد سبکہ بر باب سبکہ ہر یک مدرسہ علمہ مقرر است
 کہ مرتبہ ایوان ہا سبکہ موقوفات فاضلہ سلطانہ سال سال
 عاید و در و نیز طلوع خانہ مخصوص مسیئہ اللہ معین کہ ہر سبکہ
 روزی نور در روئے خوانہ حضرت با عبد اللہ احسن طلبہ
 ذاکرین در اطمینان نماید و موقوفات آن دکا کتبہ و از در و سبکہ
 ہمد فاضلہ سلطانہ است کہ منافع آن صرف تعمیر و ترمیم موقوفات آن
 است و یک دیگر از بنا عاید کتبہ کاتبان سبکہ مدرسہ علمہ مقرر شد
 بہ فاقان است کہ مقرر است مدرسہ علمہ مقرر با بزرگ
 اعداد است کہ کتبہ بزرگ کتبہ و سبکہ جنسین آن کہ ہر کتبہ
 است برابر ایوان اعلام و سبکہ سبکہ جنان و ہمد آن سبکہ
 کہ در وسط آن سبکہ ہر سبکہ مقرر است بہر سبکہ و سبکہ سبکہ

مزارات

حضرت سلطان محمد بن امام محمد باقر سلام الله علیه پیش از درگذشت
 سوره که در قرآن تم در حضرت فرخنده و مقدر بقدر امکان است
 آن بزرگوار بان قریه با جمع از اعوان و جوان رسیده و در آن وقت
 اشکندانه جز در این باطراف نشکست و در این باطراف
 بشرف حضور مبارک میرسد از اطراف معاینه که بقدر امکان
 بود مطلع و متفق گشته من جمله آنها که از حقیقت راس بر سر همه بود
 زین کفش نژاد و بعد از آن کلاه که در او با این رانیه هر یک
 صاحب آغوشان هجوم آورده و جنگ در پیوسته از اولام حضرت
 را شمشیر که امر این بیجا بجز روز قدر جریان واقع فریاد است
 انصرت نه و این عدال و قمر از اطراف رسیده و جازه ان مطهر
 میان خاک و خون من دیده که غایب گشته و جسم مطهرش را در آن
 پیچیده آورده در لب نهر که از صف بر نیارت گاه امام زاده امام
 شاه زادگان

مزارات

شاه زاده حسین که هم در آن روزگار شمشیر شده و همان موضع فریاد
 در همان نهر که آنان هم چهار است غسل و کفن نموده در آن
 روضه وسیع و با برنج و فضا که آنان هم گنبد و بار مرقد انصرت
 که اسکا هم عذبت مسالین صفویه که در ایران زین کلاه
 روز از این سینه نه شب زود و در هر صوفی که از امام زاده
 مرقوم کعبه که در قسطنطنیه است کعبه مقبره مسیح و سینه و بار
 روضه بنا کعبه و ضریح و در این تقییس کعبه و در اولاد یاد
 برام صراف و در این هر یک در ششمین کعبه همه با هم
 که در روز جمعه همه که روز شهادت انصرت است در حوض بود
 کاشان و قمر و سوره در آن طرف الا سلطان آباد و در کربلا
 الاحمال صحنان در قریه شمشیر غایب گشته تا آن روز غایب
 نیارت مخصوص حضرت سلطان علی بن امام محمد باقر سلام الله علیه

بایز

مزارات

گنبد از آن مردم و در تمام خانه با آن قریه و قمره مقبره بان منزل
 نمایند در آن حبله وسیع مقام مبارک که بسیار با صفا و جلال
 زنده و صمیمی بر این روز در بین و گنبد و بار مرقد انصرت
 کعبه و در این صحن از پیشانی و خود را که در هر روز است آورد
 در عرفات صحن وسیع و در بار مرقد کعبه است آن کلان
 میگیرند و چون در آن شهادت انصرت مردم فریاد بین بعضی
 دین علیار گنبد و با عادت و یا در انصرت شافیه و قمر رسیده که
 حضرت را شمشیر که و با ش لایحه کعبه و کفن مطهرش را در آن
 پیچیده بر لب نهر آب آورده و غسل داده و بعد از آن در آن کعبه
 مرقومین فریاد است که همه که روز و موعودان و مردم شمشیر مرقوم
 سوره و در روز جمعه با نفوس لامبت و هم بایز در حالت که در آن
 غایب روزه مردم مخصوص که با است بر آورده و بعد از آن روز
 امام زاده امام

مزارات

اطراف نهریکه از صفای نهارت حضرت شاه زاده حسین
 بجهت تماشای شستن غلط در آن بر اشیر است و حضرت فریاد
 آن غلط را که در قمر آورده لب نهر و در زین کعبه مقبره
 با اسم در رسم روضه سفین انصرت و همه خلق که حضور دارند
 در کعبه من با در هر چه کعبه تر چندین کعبه تا عبت میکنند
 بیاد آنکه در حسین روز جمعه مطهر حضرت را در این موضع غسل
 اند که کشته غلط را در آب لایحه چوب دستی با هر چه در آب
 زنده و گویه و در روز نایب از وقت همان هیات غلط را در کعبه
 بر سر دو ش گشته بایز تا ابدان و در وقت در هر روضه
 طواف کعبه بودند و کفن آن خلق با سینه آمده و یا در وقت
 و مقرر است که اهل کربلا مردم حسین دست کعبه آن غلط
 اگر نفس داده و در حقیقت تین و تبرک بنام هر روز کان به هر که در آن

مزارات

روز دوشنبه آن غلام بزرگ را قتل کردند و اگر چه از جانب عدم اطلاع بر قاعده آنها مختلفا بر سه دولت بر کوشش غلام بزرگ در آن چاقی دقته و انواع حرب با بر او سر داده و در نظر با کله و کلاه آنقدرت ایشان که از نو عمر ایشان بیار آن حضرت آمد و همه با جنگ بودند مقرر است که از هر پیشتر رساله ای به جهت ساله هر در آن وقت بر باریت شهادت میرود هر چه بتواند سلاح از هم خود طرز کند و باین واسطه در سزات سابقین ساله نمود که در آن روز چندین فتنه و فتنه بزرگ بر پا شد و چشمه قتل نفس واقع و بی چند سال است که در کعبه ایران خانه نوزاد ایشان افتاده و نیند و نزارع و همه الی بزرگ است و اصرار را با اصرار که از سینه شمشیر آنکه بزرگ است کسبند و بارگاه و بقعه و عرفا که از امام زادگان در اصرار نوزاد و کوهسار که نشان است و هر یک موقوفه خانه دارند

این بزرگ

مزارات

در این ضعیف همین چند تن از آن کشف نمود و اگر چه از حلیت زبان و سستی امام زادگان دیگر میمانیم که ذکر در آن حضرت مطهره است با نفع بجز هم منجی حضرت سید الدین بن امام زین العابدین علیهم السلام علیه که کسبند و بارگاه او در قرب درب عطا واقع و در آن در آن طاهر و مقرر است آن حضرت امام زین العابدین صمد است و در ساله علیه که مرور در حج این بناز کسبند و بارگاه او که سنج آن در بر کان دین که منزه در یک است و در روح پاک در یک است تا بنا که در یک ضریح حج بخش خاندان و از کمال آنکه منزه برادر یک طاهر نیز از آنست یک قبر و بقعه قرب در دره ملک آباد در مکه است و مقرر و فتنه و اما مزارات علی را کسبند و عرفا و اولاد ایشان که بعضی در این طاهر و ماسک نیز است در ملک علی و بعضی در آنست طریقت و نسبت حقیقت در آنزه عرفا نظام داشته و در حیات کما

مزارات

مصدر از کشف و کلمات بعد هستند و مزارات آنها نموده انقضاست یک مزار مرحوم محسن فیض است که کعبه از فضیلت سابقه مذکور آمد در خارج در دره همین صحن میران وسیع و اوست محترمین را در جوار او یک کسب سبانه و از هر چه و بوی که آن کس را حاجت و همه باشد مذکور است که چند است همه باین کعبه فیض آمده خانه بزرگ است در این بنا به نسبت حاجت او در آورده و تقصیر المرام کعبه و مرقه و مصلح مرحوم عالم بر علیه الودع نیز در کعبه صنن شجره است بسلامت نیز در حج در حال او موقوف شد در آن ساله صحن برادر آن شیخ خیریت و بر طریقت است در این مقام لازم است بر غیر از کلمات مرحوم فیض و مرحوم لایر مظهر صلی علیهم السلام همین عالم بر علیه الودع مرقوم دارد که سید و قریب آن کعبه در قریبین که یک فرسخ کعبه است کما هر طرف است

این بزرگ

مزارات

چون بهشت در دره رسیدند سید دیدند باز کشته در مقبره مرحوم فیض ساکن شده اند که کسب بر آنها غالب شده است و کعبه است در این مرحوم فیض مستقیم از آن واقع فیض فیاض است ما را کلمات و کفایت حواهد نمود تا گفت در این بر ما مانان و جلوه کرد که هر کس را در دیگر زبان و عا کینه چرب و شیرین بر زبان که است قدر آن حال تا بر مظهر نیز در که در مرقم فیض و صد است بجز کسب کعبه را فرمان داد که قدر حسودا و کینه طبع داده باشد قرض بان تا از که تکلم نام نه چینه ای از مرقم فیض نیز چون اجزا مروره میاید صود را در جوف همان و خاکینه را در نامه علمه و در لغزه کعبه حاجب تا سید محمدی هر خود را که نیز تر از مرقه استین و مر با ضعیف زمان بجز کعبه است و سید موه که این لغزه را در مقبره فیض چون مظهر آن زمان تا بر محمدی هر است تمام در دره ای که با بر کعبه

مزارات

و در مقبره در دین صدای شنیده می شود در مزاج کشفه فاضل
 طعم مراد و سیه در سیه و غره پیش آن کبوتر و چون دست دراز
 کرده است که گفت مردان خدا را است هر که نوحه و یا دیگر از
 بر زبان طریقت مقبره مرحوم حاضر است که هر یک از
 مهر داشته و بر حسب بزرگترها جمع یافته خوانده آن مقام
 قرب در دره زمین و غیر شهر واقع و من و مراد بسیار با روح
 برایش ساخته در رخسار کج که هر یک سر بر کف کشیده با روزه
 و یک دیگر از مزارات که هیچ کس از در صدق حاضر نبوده و چه کس
 بزم خانه خواند طریق آن بر سر سید سپهر که گفته اند
 و بر او خوش فایض است مزار مبارک حضرت ابوالفضل علی
 شجاع الدین فرس است سره است می افزاید که در خارج در سینه
 داشت مزار در دره زمین صحن و سه او ابروان در واقع و کس
 نماند

بقاع الحنبیه

در سنج منبع علامه از کارکنان در آن شجر برایش ساخته اند و موقوفه
 محض مصارف و مخرج آن است که هر که از زمین موقوفه آن
 اندر کس و غراب در آن راه یافته بود چه مال غیر موقوفه آن
 همه حسن آن رحمت در آن کجاست که آن صمیمت عدل و تقوا
 همه بر فراخت مرمت و اصلاح کما مرستند و از فرس تا عرض
 در راه تا قبه کعبه و تعمیر شده هر که است حدایا که نماند
 باشد که مینه که چون صیغه دوم را در اسباب قبول رحمت
 و حضرت و در راه انصاف بود عراق عجم یافت و نظر اول
 همه حصان کان امین و کان کردید و زمانه دراز بسیار
 به یا زهی که است تا علم قدس و عرفان شاف در آن مکان
 شریفین در نقاب تراشیده و یک دیگر از مزارات که در مخرج
 نیاز است مزار و مقبره شنیده است که مگر است آب و عوارت

بقاع الحنبیه

و کبریات اروج پاک و از مزار مقدسه تا بناک و در زده امام
 سلام علیه السلام حسین الطاهرین را در آن مکان شریف
 حجاب دیده اند و لاکت هر کس به نیت شهادت مزار
 فاکه کبرانه و حاجت خود را کجا مقصد المرام شود آن مراد خارج
 عطا است خانه حجاب بان لاکت و مرقه و ضعیف مطرب
 مرحوم شیخ عبدالقادر المنفی باب الفخر و الملقب بالقرامه
 اعلام حجاب مزار القرامه امام محمدی حاضر و چندین دیگر از شیخ
 عظام همین سلسله علیه است و آنجا آن خازنه همیشه افاق و با
 مقبره بوده است و القرامه الفرمی بفرستد و افضل من فقه امام
 مزارات که مطاف کا در برابر در عیار کان است مقبره
 مرحوم حسیه که نیت شده است که در جنب نماز صحن مزار حضرت
 سلطان حبیب بن موسی جعفر سلام الله علیه مقبره و صحنی
 کجاست

بقاع الحنبیه

ملکانه زرخنده و موقوفات و موقوفه و در موقوفات متعدد
 در شام عجمه از اطراف و کثرت مبره و بولکان نوبار
 ان اروج پاک میشتا بنده و نذر دنیا و حیرات و مبرات
 در دله در مان مولا و توقیه بان حضرت اشفا میماند و یک
 مزارات موان البرکات و مخزن العادات مقبره و مرقه مرحوم
 اقا صاحب میر ابو القاسم جمعه قدس است سره العزیز که در قرب
 ساروک مقام مرقه مطهر حضرت امام زاده و حاجب معظم
 مقبره منبع علامه در سنج هر منبع متعلق برایش ساخته و موقوفه
 لا صبر مصارف مرمت و مخرج روکشنا و عادم و قار
 مزارات آن مقبره که است و عقیده این ضعیف آن است که
 قدر عظمت شان آن بزرگوار از اغلب امام زادگان
 هست است زیرا که قطع نظر از این است و علم جهتها و مهابت آن

بقاع الحیبه

عذاته الهیة در شرف مقدسه همه ششتران زنده و قوی و پاک است
 چشم روزگار زنده و هر کس در حاجت و مهر خود آن روح پاک بود
 مقصود المرام بیکر در اللهم آشته نامه و یکا دیگر از فرات عاید است
 بقدر نظر و قدر مروت با بهنگ که در تمام مرقع با کمال روح و صفی
 و آب و بهر او ز بهت و صفی از قریب مرق که مرق فرخ کنان است
 واقع و حسن سرائی و سبب و استکرام مریخ و کینه و بارگاه مریخ در ادرقم
 ابدان رفیعی را تو بی هیچ برین با نظر کف که از آنجا که آه بین
 این که و آن که این نسبت است از کجا چشم بین و بین کان کان است این
 با بهنگ علی مرتضی و ناصی با نظر بود با طلب طریقت علم و علم را
 به محمود با کمال حقیقت رسیده و بارگاه معرفت عارفان و کمال شایسته
 نه نغمه قابل گشود و هر سپهر با صفی و صفی و صفی از هر طریقی
 با سبب آورد آید که صفی و صفی از کمال صفی و کلمات اولی
 کمال

زیارت با بهنگ

بقاع الحیبه

که در عینه ششده و شفت و در بحر محمد بن محمد الطاهر خواجه نصیر الدین
 که حواجر زاده او بود در مرق در کف صفی حضرت وی که در سبب
 با هم نشسته از هر طرف نمزبان داشته خواجه طریقت مراهی
 که الکی کف عفة و کف نامه که هر چه بتدقیق و استقصا رسد خایه
 را بر استعلام معاد و بر او ساطع و عدلیات تقوی و عم عرض طول کمال
 مرقع آن کف عینا و مستعد مرقع تمیبه که در کف شهابت هند سبب
 کشته مرلانا با بهنگ بر عصا یک در دست داشت آن کف را در کجا
 خاک مرقع رفته بقا هند سه حساب صبر و صفا در کف شهابت
 کف با سبب در یک روز تا شایران انتقال و عمل این کف است
 اگر تو در از نظر حرکت مراهی شش نامه که زین با دانه رنگ که
 محروم و در تاج و کف و کمال کسبته و الاله طریقی بود و مرقع
 که فرموده اند العبودیه جوهره کنهها الربوبیه اذقه فی العبودیه

بقاع الحیبه

فی الربوبیه و اذقه فی الربوبیه کله فی العبودیه از سلطنت مکتب
 صورت که نشه و کس که این دیانت عالم حقیقت رسیده تا این
 با بهنگ و چون تقوی مرقع با با در از زمین چه در از دیگر حضرت
 دست و کجا بهنگ را در از زمین میسر و در در مرقع خویش می بود
 سلام و در جواب گرفت رسیده که در هر کجا در با بهنگ رخ شایسته
 نه و رنگ کف اگر نصیحت و بهیض این رحمت کف با بهنگ کف
 در است نه با شایسته تمام کجا متفرقه آن چه در از در کجا در کف
 آورد با بهنگ مراهی در دست که قوت آن کف صبر کجا و این زمین
 بود تو یک بار همه را تا به کور جوهران پاره به سبب و من بیکر خواجه
 مانده ضرورت است که بغیر ما این کجا هر یک کجا بهنگ کف کف
 رنگ فرود ما با شایسته فرمود و کس این کجا رجوع به سبب در کجا
 صفی سبب نه نامه کف سبب من کجا اعطام می ریم کف اولی
 کمال

بقاع الحیبه

میستفت در این ایام بعد از آن بو یافت و در خدمت با بهنگ
 در سبب و دیگر در کف و کلمات اولی و تر از آن است که در
 این اوراق مطهر و مطهر که در مع الفقه چند سال در خدمت این پیر
 تصدیق در ادرت که خدمت لبسته تا آنکه بروصاف ای علی بن
 ارتقا یافت نه و رنگ حسب شرفش را در آن مرض کجا کسب
 و در سر مرز شایسته بر پیر و راحت کسب او بر لب در قریب مرقع مطهر
 با بهنگ کف که هر با بهنگ بهنگ او در مرقع مستند و لان مرقع
 و مرقع با بهنگ مرقع در خلافت و مرقع اباب نیاز است و در کجا
 روح و صفی در این همه دیر به شرف خوش منزل با صفی است کجا
 نظره است آنجا و دیگر مرقع از کفین مستند که هر یک مرقع و مرقع
 در نه و دیگر مرقع از انان تا که کور کف و با بقاع کجا که در کجا
 حضرت الله اعلم است من عجب کجا در کف حضرت کجا بن ایضا

بقع الحنیه

است و علامه علیه است که قرب در دروزه عطف و اضر شهر در بار بروج
 شهر و صحن سرائی است دوران حجره و یک قطعه سنگ سیاه در دور
 مقام در آن نصب است که در وسط آن سنگ جابلق با آ
 چنانکه شکر با بر در وسط کما که در دو بعینه آثار کف با و پشت آن است
 و بنده به آن تمام دوران فرورفته و مطلع شده و اغلب مردم که
 جمعه بان فرمک و میروند و خیرات و برات میکنند و جانان بار
 میسند یقین میدهند که انصرت بفرصت با مبارک را در آن سنگ
 بقع اند و بعضی دیگر را عقیده است که شکر انصرت را در آن سنگ
 شریف کوزاب دیده و آن بقعه را رخته در برابر آنکه معلوم است
 بر ایندگان که این بقعه فرمک است بر قطعه سنگ آمار با کف کرد
 در برابر نصب بقعه در صحن آن بقعه و اطرافش قبرستان است که
 و در آن است که مردگان را رات که از هر که میفهم حرکت کفار
 در آن

بقع الحنیه

صمد و نقد با کن تبر که که بلا معصیت و کف و غیرها نماید و بنا
 دیگر از بقع الحنیه فرمک و اصل اب است که در فرج در دروزه
 حال قریب سبع خاطر جمع که این اوقات ملک خراب است
 المرد است صحن و کسند و کسند است علی دوران بقعه است شهر
 بقعه کما و دوران نیز در کسند آثار باقی است در صحن و اطراف
 آن قبرستان بزرگ است و نیز در کما دوران جابر رات فطمان
 کما و انده در کما با جمیع جناب و جمیع از زن و مرد در آن مکان مشهور
 جریح با آنس در روز خیرات و برات نماید و کما در بقع الحنیه در فرجه
 کما بقعه است که شهر است بقعه کما و دوران بقعه قطعه سنگ است
 است که تخمین سرخ بوزن در در نظر دور و در آن نصب است که کسند
 انصرت را در آن موضع کوزاب دیده و آنست عاصم که انصرت بزرگ
 در دوران ملک فرمک چنانکه غیر را کسند بقعه و کما در آن کما

بقع الحنیه

ملک است که از بنی به فرج فاصله بان موضع فکند و در آن
 آن ملک است که در کما است که در در در فرورفته با
 جمعه اهرن زار با آمد خیرات نماید و در عهد انصرت در کما
 که در که قریه کما در زمان بقعه و فرج ان از پیش که است **صفت**
 از باب ششم فرین آن عهد نام که در افاقان در برابر آن
 به و سر که است ز شین درم فرماها آنها که خوس فرین ز شین
صفت ششم از باب ششم در آن عهد در فرین بنی در کما
 شفق بر کوزاب و در مرسته ملات افاقان و در فرج کما
صفت ششم از باب ششم کزن در آن عهد در برابر فرما
 در ابط کما صفت و در فرج سیاحت میسران که جواب کما
 در بقع از یک مقله و مطلع بسؤال نه در این معنی بر سر
 درت ز شین جواب هر یک را بر تبر میسند که در جواب اول
 فرما

بقع الحنیه

شده است که در این عهد معصیت که مفران سر که است خوار
 بنویسند و اگر بعد از مدت شرح احوال و سر که شتی با کسند
 نظر با کما مسند در ایران با در فرج با کما سر که شتی و در کما
 و خلاف در فرج فکند بقعه مشهور میان جمعه که کما است همان
 دیده بسیار کما در فرج کما کما کما کما کما کما کما کما
 سؤال دوم به هر که معصیت در این سفرین طالعین و کما کما
 است است که در این سینه سراج فای طالع که نامش عالم کون است
 و در فرج کما و عاریت و طالعین و مشیات عالم کما کما
 سراج صفات و نمیه حسیرانه است بجزت فرجه از هر کما کما
 و مثلاً و طبع و در فرج کما در فرج کما کما کما کما کما
 بقع و در کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
 و در کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما

طبعیت

بقع الحنیه

الانصار الاربعة الالکة نینه

این مس فریاد که در قفس نزول از هر طرف است سینه که در آن
 کوزله برت بر عرصه امکان عالم زمان و مکان است که آن
 قله بی کتا به الکرم ولقد خلقنا الالکة من سلافة من طین ثم صبنا
 نطفة فی قرار کین ثم خلقنا النطفة علقة فلحقا العلقة مضغة فلحقا
 عطا تا مکره العظام ثم انما انا ه خلقنا العروق رک الله حسن
 ثم انکم بعد ذلک مسترین ثم انکم يوم القيمة تعزین مع الفضة چون
 شود آیه بمعقبات و تشبیهات طبیعت که خلق و خلق و خلق
 رزیدیه حیوانیه که حسد و کینه و جهل و مزارت و شقاوت و اذیت
 و غیره است در آیه و در این حال ملک من الفلق الالکة باشد و خلق
 و شتریات خلقا نه چند و کوبید و بشنو و کوبید و نماند و کوزله
 خود در این است که من خلقا نه بجز انما و تشبیهات حیوانیه و خلق
 تقریباً و ام الکملک فی الملک و انتم المملوق الی مثلک که به بعضی
 ذلیع آیه

في مراتب الالکة نینه

بجسج حیوانات در تحقیقات عالم طبیعت ترکیب در حقیقت
 و صفات و تمیز یک سده یکدیگر بران عقل نصیبت برتر بر حیوانات
 بران من جانور است و است زیرا که اگر شرافت بخوردن و خشن
 روان است انما اثر و دلکنده و اگر شرافت بر بر است
 رزیدیه است اگر هر حیوانی یک صفت به متصف است و بان چه
 در شریف عقل مرود و در حجب انقدر شود بان در به است
 بصفت رزیدیه جمیع حیوانات متطابرت بهره از ملک است و
 نصیب رزیدیه ترک و در کن و کوزله بصفت ملک پس چون
 مراتب حیوانیه قطع هلاک نفس یه کند و بر شرافت اخلاقی
 از طمعت و کور جهل رزیدیه مستعد نفس الفلق الالکة کرد و
 مرکب طلب برار کرد و لباس تقوی در پوشید و توسته و کوزله
 صبر بر درود و در دروازه حسن که حجت غشه مال و عیال و جان

الانصار الاربعة الالکة نینه

خارج کشته و هر طریقت حق نشود **لؤلؤ** حب جان و جان ما بر
 در بند و حال یک قدم زین هر سه باشد تا جرم کرد کار سدا
 در دست نین آه از سخت و صمد اگر خواهر در در بند نین
 چند اندر برده تن رب از نایب برود و بعضی تا عین منی جان بود
 اینها خانه دلت زانکه کبیر است صبره جان نین و دران منی
 نیک الالکة چون زودان زودان خیر دور و دور از دور منی الالکة
 تا بقیه ملک و مال در کف دیوار ای میان جهل که از عینه است
 مع القصة من فرغ من الفلق الالکة را هفت منزل و هفت خان
 و عبارته در معرفت و او تمسیر سبکیم اول و اول طلب بود و اول
 عشق نسیم و او معرفت چهارم و او توحید پنجم و او استقامت
 و او حیرت هفتم و او شرف و در این مراتب هلاک یا دست
 را هفت خانه لؤلؤ من منزل یقین که با کت سلطان تحقیق
 در آن

في مراتب الالکة نینه

علین و در الالکة نین سید نفیسم قال بان لغیب من منزل
 علقه نه بجز بر دم را و خلق این مرحله تا مع سیمان کردم و چون قطع
 لؤلؤ کس فرغ من الفلق الالکة نشود در نفس عالم صفات و جان
 آیه و اعدا در این سفر ملک الالکة هر لباس را سبک از نزول
 عالم تحقیق که عرصه به ریا در کن لاجورت و در نهها نوبه الالکة
 سودا که عالم در عرصه نورت در یک و شمع غصه حیوانیه است از
 که بجهت را بر کشته و از خود مرکب استیا سبب شود در جوع با صبر
 سید که دره مهف و عالم بر یک است نشود که فرغند از مرقدان
 این است که مولا مع سوز کشفه چون کله به ریا کسیر کف نه در
 با رسی در چند نه چون به بر یک در سر کان داشتی منی در
 در نه از هر چون مس فرغ سیم را نهایت رانه و طر مراتب کثیر است
 نشود و با عیال و در ریه و بجهت توحید برت مس فرغ من

الالف راء ربه الالف

الی الکی کرد و از حق بوی حق سیر کند و بطیفته و بی بری و بی بسج و بی
 بی طیش و بی پیشی و بی تکلف فایز و بر خود در آورد و در این حال از خود فنا
 و باقی باقی کرده و چشم و گوش حق و دست و پا حق جز حق نبیند
 و جز حق نشنود و هر چه است از حق است نه و آنچه در حق بود و هر چه بود
 بوی حق رود **ترجمه** چشم و گوش جان هم بر بوی بگردد و بی بری
 سبزه کف را و سیاه را در کوشش بیشتر سخن جز از لب او دم مزین تا
 کعبه در از خویشین با بی همه خلاص او هم دست او هم پا او هم نام او هم
 هم نام او هم علم او هم شکر او هم دید او هم پند او هم که آن او بی
 جز در سر او که در او هم جز در او است او را او را او را او را او را او را
 از این و او را او را او را او را او را او را او را او را او را او را او را او را
 چهارم بعد از این است بوی مانند قطره که در آب می افتد که در آن
 الغر شکر نام است و کلمات خود را در او باز از کتب و علم و بوی حق

فان

خ مراتب الالف

فان کرد و با ریا باقی با بد و صفات آن بصفه خود این مقام صد مرتبه
 است که سبک مانند آهن که در درت آتش از صفات خویش که گریزی
 و سبب است با همه که نه که بصفه ناز که صفت و حرمت است بصفه
 هر که و نظیر این حق زانا انما رگوید صادق است این زبان است که باید
 بطن بر لبین فی جنبی بوی است گفت و مضمون علقه انما است فریضه است
 یا که اوست سرور از بند عیاش این بود که اسرار بود اسرار الالف
 که سر که اسرار چهارم هر که من الالف است که ذکر آن در هر
 ذات و بلیه وجود حق تصدیق است که مضمون از عرفان و صوفیه ذات
 لایدرک لا معرفت است در این مضمون از عرفان و صوفیه ذات
 و کلمات الالف را می تشبیه نماید که میز چون صحرای ارمی تشبیه
 ز این تشبیه در این و در شایه دیگر ذات غیب الغیب را است و کلمات
 را به برف تشبیه نموده که میز چون صحرای ارمی تشبیه است

الالف راء ربه الالف

مکن کرد الالف ان برشتند بجز واجب دیگر چه نماید و در این خصیصه
 به نسبت و علاقه در رابطه مکن و واجب و امکان و واجب و در واجب
 و کذا کتبت بعد از ذات بذات فرار داده اند و کینه نیز عرف
 هده عرف و به غیر هر کس عارف مراتب نفسانه خود و در کمال در
 الالف خود رسد عارف بذات است القدر تم تو و ترجیه و الالف
 فانی کفو و حال که سبحان رب العزیز العالی المشرقی و کبریا
 بحسب من جا که حق فرمود خلق الالف با مشیت و خلق الالف مشیتها
 و مشیت را به رتبه نبوت مطلقه و بعد اول و بعد اول و در بر
 البرازخ ترجمه نفس مشیت را بر رتبه ولایت کلمه که مکن بر در آسمان
 و صفات داخل ادایات و مضمون است بر ادایه الالف و عین الله
 انظره و اذن الله است بعد و ذات الله الالف هره و الله و در حق و کلام
 و قدر و تعلیم و فائق و در ذوق و حسی و محسوس و نظایر با و در حسی و محسوس
 الالف

خ مراتب الالف

العدد و سبب الالفات و دعا و تم تمیر کف و از بار او حبه است حبه
 من ربه که غیب الغیب و لا اسم و لا لیم و لا عیارة و لا اشاره
 و لا وصف و لا نعت له و لا اول له و لا اخر له از معرفت آن مقام محم
 و بر هر یک نه و خواهد که کلمات زبان حقیقت سبکیه با عرفان
 حق معرفت وجهه من نفس که مشیت و عقل و اراده تغییر میس میکند
 که خلق شده همه اشیا من از او الهی که رتبه حالات عالم که در
 تراب است الاله الالف که رتبه است ان مقام اراده و عالم
 منزله و دعوت مطلقه از رتبه سده اراده که در حروف کلمه رتبه
 بر مشیت که عبارت از اول و بعد اول که رتبه نبوت مطلقه
 است و نبوت مطلقه محمیه را شخص مشیت ترجمه مضمون و ولایت عزیز
 را تغییر اراده تغییر کف و به هر است که نور تم تعقیب از نفس است و در
 مقام کلمه از رتبه اراده است و اراده و کت مشیه و انزال مشیه است

الاصناف الاربعة الالهية

نزد شخص زید هرگاه خواجه مظهرین الله کنه از زبان زید میسریم در کمال
 صحت فاضله و در اطله میان زبان و نفس زید نیست یا اگر زید با این نام در
 من گفت اول تعارض این نام در دل زید و در شرفه فی الفرض
 بکسب رفته همان چیز نامیه در من از دست او گرفته ام نه از نفس او
 و حال آنکه هیچ فاضله و در اطله فیما بین نفس زید و دل زید و دست زید
 نیست و کمال آنکه نفس زید همه در از زید میسریم اول تعارضی
 زون لا عن شئی در دل زید و در شرفه فی الفرض زون از دست
 زید و در شرفه فیما بین نفس زید و دل زید
 دست زید نیست و با لیه نفس و تحقیق زید معنی و منزله از همه
 این افعال است و همه در دل و دست و پا و زبان و کسب بر هر یک
 او با نیت و معنی در مقام آن نام از نفس زید که در از زید
 و ضرر از نفس او تا با یه لیه و کمال چشم زید میسریم در کسب و کسب
 اول افعال

في مراتب الالهية

و با هر دو میسریم یک اعتبار بر همه این افعال از حال فعل و حجاب
 و افعال او با نیت و نفس زید منزله از مراتب این اوقات
 و یک نظر بر وجه کمال و کمالیت غیر از نفس و تحقیق زید نیست زیرا
 اگر او فعل این افعال بخواهد و میسریم از نه این افعال هر چه باشد
 تحقیق و نفس زید باشد کمال الله که لا خلقکم لعلکم ما خلقکم لعلکم
 مطهر و حجاب و مراتب شیهه که او از مقدر چهارده گانه از حجاب
 در احد و حال شیهه الله و بد الله و عین الله و الله و در دست است
 از در اول مرتبه و اول ذکر کمال و اول نقطه کمال و هر نفس
 مستر که الرحمن علی العرش استوی و مسما الله و رحمان و رحیم
 اسما الله انه و مظهر کمال همه صفات و افعال الله از همه صفات
 از حجاب و علم و قدرت و خلق و در خلق و ظاهر با در آن نقطه و در
 زمان و مربوط به در آن او در عالم امکان با نیت و نظر با نیت

الاصناف الاربعة الالهية

غیب لا مدرك لا اسم ولا رسم مستحج جمع صفات کماله و منزله از
 جمع تعالی است و ترقه و تنزل تغییر و تبه و ترکیب و تکریم و تکریم
 که در صفات حسی است بعد و تبه و تکریم است و احوال است و خواهر لیه
 اگر فرض شود که لیه نامه که برابر اوقات مالت فعل نامه دست و زبان
 و نظر بر آن نبود و همه بر سیه لازم خواهد شد مثلاً گفته شود مقام دست
 من بعد شرفه است و دست خلق زید پس نفون دست برایش نفس لیه
 کمال یافت و با لیه این سخن کیف است زیرا که او حجاب است
 کمال لیه پس چون ذات قریم و لا اول و لا اخر است این او در کمال
 چشم و زبان و دست او بند باید قریم باشد که تا او بعد این کمال
 هم باید باشد و قدر و کمال است پس باید دست که تقدیم ذات
 با این صفات که خواجه مظهرین الله کنه است و سخن صفات الله است
 تقدیم ذات است نه زان لب کینه مندر آوردن به تقدیم به و صفات
 اول افعال

في مراتب الالهية

و این رسم غیر متبر است ماسک و کیم قرینه و لا قرینه و در ذات قریمی
 است غیر و با نیت و ذات جرات قیم است و صفات جرات و اول
 بصفت بر با در هیچ رابط و علاقه و نسبت نیست میان صفات و در
 و کمال التوحید نفی الصفات عند کس لقیتم که بجز ظهور علت بعد نقطه
 ولایت کلمه است و او را در جهت است جهت من ربه که جهت اعلی او است
 و غیب لیه و لا اسم و لا رسم که مطهر و ولایت و طبع الله است
 رت زید تکریم الله انه وجهه من الله که او با نیت که عبارت از
 صا در اول و شیهه اولیه و عقل اول در اده است و اگر کسی دست
 غیب لا مدرك قریم غیر از ایه علت العلل و ان علل و عا مر شیهه
 و افعال فرض کند به بر این عقیده باطل است من جمله دلایر الله
 در تعریف ذات عقل غیب تکریم که منزله است در هیچ صفات
 در حجاب است و احوال است زیرا که تغییر و تبه میسریم تبه و در دست

الاصحاح الرابع عشر في مراتب الالهيه

است ودارت و قديم چنانچه كسي كويد كه ذات و جنب بدارت
و در مراتب حجاب هم گفت زنده را خواست فقير باشد فقير بود قوتش طاف
شده بخوانا ليدر همش همچنان آه تغيير در خواست او بش كه فقير زياده
پيدا شد و خواست غرضش في الغرض كغيره ولا بهر همش تغيير ديد
و تقاضا كه صفت خلق است نسبت بدارت داده خواست همچنان
عاقبت لادن شهرن و كذا لك الراكبه ذات غيبه بدم عدل العسل
عقل كغيره علت از قبول كفايت غرضه و قد لازم آيد و در مرتبه
تركيب كفايت بسبب كرم مع القصة از آنچه ذكر شده بر من است كه كذا
از اول نقطه كفايت لكل من في الاكران رده و حجت قوس كبريا
حجت عظمه منبه و نيت تا ادا عرفان اونا به و در مرتبه بزرگوار
در بر اهر فوق رتبه خود است كمال پرشيش و حمل بدارت كفايت خود
است نعم قال ظهر الالهيه مولانا امير المؤمنين سلام الله عليه كل مرتبه

في مراتب الالهيه

با و ق معانيه فخر خلق منكم مرودد اليكم يرجع الاصف الى اوصاف
و درام الملك في الملك و انتهى المنطق الى شبه و ما يطلب الله
و الطلب الى معرفه مروده و مروده و بسبب الله مروده مروده
و الطرق اليه معطيه معطيه وليه آيات و وجوده انبأه و جعل القوه
الصغار تنزههم ان الله الراضه القهار رب العالمين و ذلك كما ان الله
حال العقلاء فيما يعقلون الله ليس ارايين حمله كه شرح پرست بر من است
كه چون ملك و س فرماده طر مراتب كثرات و حروف حجاب
اينيه خود غم و جهان نقطه بيرت كه ذات و در رتبه مرودد از احوال
و همچو حكمت كه عبارت از اراده الله است خواسته در رتبه اراده
صورت بجز مشي است و بجز مشي صورت بجز م ق م كه ترجمه از اول است
الله الاعظم مقام از رتبه واحد به چنانكه كه از بر ارايين رتبه دو جهته
است حجه من رتبه و آن رتبه اعلا عيب العيوب لا اسم لا رتبه

في الاصحاح الرابع عشر في مراتب الالهيه

قديم لا اول لا اخر است كه لا تسبق منه و من الواجب ان لا يقدّم
السمت القديم حلت عظمه و لانه عجزه و مستحق ان لا يقدّمه الا لاطرفه
من نفسه و ان رتبه رحمانه و خلافة و در رتبه و در رتبه و در رتبه
و در رتبه و نيت و در رتبه او است و لا لا كما الحسن و صفات العباد
و لا مثال العظمه و رتبه في قول الله عز و جل من يشا يعبده و من يشا
صراه عوده است و در رتبه من كس باشد كذا في من در رتبه حركه
به در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه
في قوله تعالى لا اله الا هو و لا اله الا هو و لا اله الا هو
و ان طين في كل آن و ان لشي انا الله لا اله الا الله و قد صفت كل شي
و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه
رتبه و در رتبه و ان هذا الحق اليقين كما قال و قوله الحق انا الحق مني
في الشجره و قال فيها لا اله الا الله و ان الله رب العالمين **الله** كفتينها
كلمه لا اله الا الله

في مراتب الالهيه

كفته الله بالهغه و الله بالهغه الله بالهغه الله بالهغه الله بالهغه
و در رتبه باشد بجز رتبه كونه با اول رتبه كه حجت باشد رتبه او
انتهى من فرين را با كذا هم نفس بزرگ و مرسته ملاقات بدارت
به پرست كه من نفس كعبه مقصود جز براه ناله قافله سا لا عشت
منزل زنده و در رتبه و ان من رتبه فرقه الذين هادوا فليست
سببا راه با بر رتبه اول و مرسته و على و مقطعين الله و
كمان از جمله مردم عالم به هر قدر است مشهور كه در رتبه و در رتبه
حجتين و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه
وده و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه
عالم حجتين با نيز بهم رسیده دست ارادت داد و مرسد و بهر
او به منزل يقين پرست و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه
در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه و در رتبه

في الامراض الاربعة الالمانية

دعا رفته کامر صاحب بقام بود روز درک به در خمر منقول از نزد
صین با در و زیند و مستی گاه که زنده تره مال مس فر فرس جوان
رکته بناید با دیکر در رکیت چون از غایب رخ شده وان گاه
بر در راتک دید غیر بوسمان آت که باغش در تریز زرد طغیر شده
عمود رسد کان خدا ناخبر گشته از وقت رعیت را تاریخ نهادیم
معموم کفیر ایکنه در آئینه جوان چند هر درخت تمام ان میسند
ولکن تک مردم میرزا ابومن و کیمیا القیای صحرایه که یک از زمین
بود و سر سواره با ذکر و فخر در این حکام جور و عرف نیز است
وقت ضیامن مرید و مراد باب بر اسلات مغیره بود روز کله
قد بر این و کیمیا زور فرستاده گشته بود که مال اول تا ستان استیازه
کله بهر قریه از فراد کاشان که ضاراده ده با عیال رفته در کس بهر
مستلا گشته از این قنده نشا به در روز مرید مسیح قریه خزون صاحب
بالان قده

في مراتب الامم

بناست فتنه ده روز گشته بود که ناخوش بود در کاشان و فراد آن
شد و چکس این مرض را در این نوع خیزد بود در همه این ولایات
شدت خلق را ناخبر میسند بخزون که الا حال چندین و با این
آن آتده و بان قسده به زنده و دران قده هر کس بوی یا بر سر
جمله نه قسده در حلقه نشا یا قده است و در سوز زنده آن قنده در
خار زده است و چند روز قنده از وقت او علامت مایه صدر آتده
مرد با قرینه شهره که در طاعت فخر و عزت با در سید رحمت کوه
کشیده در ادوات او را بر این کات دانسته بود روز در ناغین
فصیح صحبت در غنچه و چشمه هر کس که استقامت با غنچه وی با غنچه
سید در دست که قنده در کاشان را در زنده آتده در سید رحمت
حضرات نشست و تبسم کاشان کت به سید در آن ترک نشستی
که جمله بر من سکن یک جا آورد و در این وقت از کت که در

في الامراض الاربعة الالمانية

برودع کفیان مسیحی بود در سیم در کت در در صبح خیزن الا
یا دیکر جناب جبر کاشان نظر ز کت کاشان است که با در فخر و علم
کجانی همه طریق طلب می بود در نهایت حال مردم هر کس که کاشان
الصدر شیه از که در سلسله شیه نعمت آتده از عهد قطب بود سید
کاشان در شیخ طریق نشا و یا دیکر مردم علامه سید جبر کاشان
مجموعه بود که در طاعت جناب الصدر در زور سید و شیخ دلیر نشا و یا
دیگر است و در بطاعت سید ان سز که در این مجلس حضرت آتده در
است و در زبیر است حال با صوفیه و عرفان همگام بود با کت در طاعت
فخر جناب جبر کاشان نظر ز کت کاشان است که با در فخر و علم
که در دران است سید سید و دیکر که نام الصدر بغیر قده است
و در ان علم اکرم در کاشان است و کت و کت که کاشان کاشان
و صفهان نیز در هر نشا که سیم در در است تمام که در راه کاشان
کاشان

في مراتب الامم

حسبی بافاق حاجی کاشان نقدین حاجی مراد در غنچه و سید
ابوطالب از این قسده قریه و نقدین طابوس العرفان بود
دیگر مردم باشند که در کاشان کاشان بود و اما طریق فخر سید
پایان جناب جبر کاشان سید و اما کاشان سیم که از این در
از بر این فرهاد و شراطیله حضرت دیکر نوع سید است
که جواب طابوس سوال برین سوال است که لغز معانی از
انتعاش بعد از حال مس فرغ رعایت مزاجات در نفس اصول
در تعبیر مال ملاحظه افکار که همگفته از خلق درون و غیره فخر سید
شرط است و در حقیقت هر در زور سید و در کاشان باقی است
است و حاجت سبزال سید و در هر است که مرضی و مقصود از
سوال مفرغ و سید سید کت کاشان با کت در دران کاشان
مطلب است و در الله است مملک رسیده اسلات سید از

في مراتب الامم

مفاتیح سببه

تاریخ جناب مستغنی عن الاقارب بالمرعوز علی بن محمد مودالی قس
 را باین صغیر کتب و جواب از ارباب
 تفهیم آید و بیانی توفیق کسب که این مولات از حضرت است
 ان را چنان ترجمه شده که از معنی خواسته و معنی هر کس را در این شهر
 بنظر در آوردم که بنویسند به کاتب غیر از عجمه و برای هر کس را در
 ساخته و مستعد این کارند به هم باید در تصنیف و تالیف کتاب که در
 این امر می جوید و تا آنکه هر کس در علم و حکمت مستعد در این
 این قسمت و جواب این قسمت به معنی صغیر معجمه مودالی
 و متهمت من است که در حق ترجمه اول و دوم در هم مکتوبه چنین
 است هر چه در این کتابم این قسمت است که تصنیف مستغنی خواهد بود
 و چه که از کتب معجمه مودالی و در این کتاب است و من سده و جواب
 و این اوقات بنام روز خود را تصدیق مسرت جوابی و کاتبی

لس فریالاته

و کسید و مشتین غلامان بجهت و شور با طراف و از هر مستغنی علی
 و همسرت و تعداد اسب مرواحی حال جادرت و بنات و جنوات
 و کسند عده هر طوط و قلا و وزلرع و قمرات و در هفا و نما و عمارت و
 سبین و غیره موقوف گشته و دیگران که بجهت متعلق بخدمت حضرت و کس
 متفاد و نه بود که با عسلی الله همیا داده داشت و هم در حالت کس
 در مطبعت تالیف این مطالب نامرتبه یافته و تصنیف این
 معانی و غیره معانی دیدم چون که کتب که کس و تصدیق کس
 در کرامت و کاتبی علی مطبوعه در مطبوعه و باطاعت معنی و مطبوعه
 باشد و باجهت کتب هم کس که این کسالات در تحسینات مکتوبه و
 نفوس یا در تحقیقات معلوم در صورت و غیره در کس و این
 زحمات شایسته و در صورت مالا لایق با علمت الله من قدر و مطبوعه
 همین در کمال کتاب که به مودوم مراتب است این تالیف تصدیق

مفاتیح سببه

سده او معاش و معاد در اینها را در این کتاب بنده مشهور در این نظر
 اصحاب بصیرت نام و بهر این سبب در اولی حسیه و در این کتاب
 عقاید مدون تحقیق از غیر و تفصیل از کتب دیگران معنی حیوان و حقیقت
 است ان و طبیعت عالم ممکن را کاشف از رابعه آنها در کتب
 و معجمه و اینها در در هم که گفته اند با لادال طلب جام مجاز را مسکند
 این خود را است زینکه بنده تمام کتب از علم این هم صغیر و کس
 العالم الا کبر مع القصة از این کسالات معجمه مودالی که در این کتب
 حقیقت استغنی از هر کس این صغیر از عجمه بکسر آمده با کمال
 در این کتاب این معجمه حقیقت حاصل کمال معنی الا تفصیل
 الله مودوم مسیده الله و باین رساله تدریس نشانی از معنی سببه
 سمعت با غنمت و رقا، العرفان علی افغان در صورت فراداد و
 عرفت با غنوت حاتم الا لایق علی اخصان شجره ملک کان

لس فریالاته

در این مطلب عن قیصک جنگ و ادراکت تمام لغاتک در خطه
 کسالاتک و ما لغت از کسالاتک در لغاتک در لغاتک
 و جنگ احب الله مطهر اسمانه و مطلع صفات که از کتب شایسته
 قدسیه تعریف بنده من مراتب الاملا لیبیک لاسامه القدس و ان
 و اجمال و تفصیل الا مقام من تری فی الرجوع الا طلعه حضرت مجرب
 تری الحق الا کتب هم لم یکن احد ان کور اوی و عنت عبد الا و در
 ریاض المعنیه و تطریح لوح کتب لطایف اسرار القوا الله علیک
 و تدریس کاتبی و در کتب خطی بالقدم و بطریق فضا و فاسک سبب کس
 سبحان الزرق و کس من اثار اللاش فی سبین کلام من کل الثمرات و غیر
 با حسیب و تدریس به و الثمرات من خضر به استنبات التي غنمت
 در رضی المرفوعه عند کتب انوار الذرات فی مرایا الاسماء و الصفات
 لیا فیه الزرق نام الصبر و الاصلحار عن کتب و بهتر از کس

بدر

مقامات سببه

چینی دراز در بخشش با پیشان عاقل آن باشد که سر و سینه می از درون
 نشان عارفان باشد که بخشش می از دریا عین هستی قبل کند و در
 کز اهرجیات در صحت بند و عفت از دولت جوید سبب بر پیشان
 تالاب چون عین عشق سبب بر سر یاب تا با کسند صحت کرد و سبب که
 که در سینه نشانی خفته در خنده سر که در راه محبت با کسند سبب ای دست
 از نفس بچانه نثر تا به لجه نه به بر و در خاک دان فضا در کز نثر در
 الهی بر کسیر استی خستی رکن تا ناز سوز را در در و مقبول از عشق
 نثر خنده عین نفس زنده قهر خنده باز بر سوس مرده لکن در هر آینه
 عالم بوزد و در دیار علم بر آسوزد و بر آن سازد در مکتب هستی را در
 نه در مکتبش عاقلان را مقرب کند عین ادب عقده را به سبب
 و سبب دانش را بشکند محبت در با سبب به عین قلبین پیروزان در
 مزید که در در خوشی سبب نه نشد و در هر چه در عالم است که در سبب و

۴۱

علم فی الله

عالم عشق را بچکانه دانند و بچکانه بود و او را که همه هزار مظهران در
 کندش سببه و همه هزار عارفان به تیرش حسته هر سر که در عالم
 از قهرش دان هر روز در که در حبس از سوز از نثر بر سرش نثر حرف
 روانه بنده و جز در در عسقم قدم کمزور و در هرش در کلام عاقل
 از سینه حشمت و خفاش در نظر طالب از همه هزاره حجب بر آ
 پس یابید با عشق حجاب با نفس شیطان بخرجه نشد تا روح را در
 مراتب سید لولاک لطیف و پاکیزه کعبه با عطر بر فرود علم سینه
 بوزد پس قدم بر در اندر کوه عشق قان کوزر و در عاقل سبب است
 خالق از سفا در این عشق کلمات بجز در مکتب معرفت دارد
 نشد و از نثر یقین آید و از طمعت ضلالت بود از هر چه است تو
 راجع کعبه چشم بصیرتیش از نثر و با جمیع خود بر نثر شمول کرد
 حقیقت و بنا ز ملک به و در ادب حجاز در سینه و در این رتبه نشد

سبب در سبب

مقامات سببه

رضا و بهر جنگ در صبح چند و در فضا به قیاد دراک نماید و بچشم
 سر و بر در افق ایابد و نفس عبود اسرار معنی و مکتب صمد
 را عقب روحانی در مظهر ناسته بر الهی بر خایه در بحر قطره چند
 در قطره اسرار بحر حلا نماید دل هر ذره که لکنه افق پیش
 میان غیر و ملک در این دود در آینه نیش حق به پیش مطلق
 و معنای برت نه چند در در آن متری فی عین الرحمن من تفاوت
 خارج البصر بر تری من طور در مظهر عدل چند و در عدل فضل شاد
 کند در جبهه علم ستر چند و در علمها همه هزار حکمت لکنه در هر
 ادراک نماید نفس تن و در ادراک کند و نفس امر است این کبر و در
 معسر صحت کند و سبب است سببه و در مکتب سبب سبب است
 افانق و فی انفس سکن نشد و بر بحر حقیقتین لکنه انچه سبب کرد
 و اگر ظلمت سینه صبر یابید و اگر قهر چند هر آینه است کند عاقل

ابو لؤلؤ

علم فی الله

در بحر عشق جان میبخت و در آتش خزان سبب است در عشق
 سینه این در ضمیر خفا مانده و حبسش از روح میر از حبس در
 فراق را در فراق میسر و در فراق بغایت در آینه انچه
 چه روزها که در بحرش را حقیقت نخبه و لب شهاب که در درون نخبه
 از ضعف چون چون آبی گشته و در درون چون ناله نشد بچشم
 و صفت هزار جان را لکن سبب در و میر نثر طبعان از عاقل
 در مانده و در این ز از نثرش در در حشمت با بعضی عشق در
 چاره ندانند که عاقبت حسیب و کشتن کبر و با عاقبت نثر حشمت
 نثر با سبب نخبه و نثر امیدش پیروزان تا آنکه شکر از جان میر از نثر
 خانه بی زار رفت تا کاه او در عسقم حقیقت نشد و از پیش تا زدن
 عسقم از به و دان تا آنکه عسقم عسقم نثر در هر طرف راه
 بر آن به قرار بستند و آن فقیر از دل میباید و با طرف میدرد

عسقم

مفاتیح سببه

با خود میگفت این عیسی عزیز من است که با این تعبیر در طبع است
 و مانند او بلا دست که در کین عیالی استان خسته بر عشق بیاد او
 بود و بل نالان تا به روز بجز رسید به روز رحمت و رحمت با ما
 و در وقت دور در غایت سینه در روز جان کزانت و عفو را
 باع در رحمت و در معنوش در است هر چه دارد و نقص کزانت
 که روز او نگشته چون ان عاشق دل داده معزوق بل بعد در او می بیند
 دوست به با عیانت که همه این عیسی را عیسی در و در وقت
 و با به دارد که این عیسی جبریم بود که در عیسی این عیسی کزانت و با
 بود که حیات بخش این دل شده و او که گفت که در حقیقت در است بود که
 در حقیقت نه که عظم من که عیسی هر عدل در سر داشت و هر چه در
 بهمان نطفه بود یک تفرشته صحرا عشق را به عیسی معزوق در صفت
 فراق را بر و حال روشن فرستد و بعد بر این استان قرب عیسی
 ۱۱

مفاتیح سببه

و عیسی را در طیب بخت زده نطفه حال این عاشق اگر در عیسی بود
 اول عیسی رحمت بنمود و عیسی بخت در این عظم را عدل سید بر چون
 روز از عیسی بود در اول ناله از نطفه و کفایت زبان که عیسی
 مسخران صدقه عرفان چون احراز در اول سینه لهذا در حقیقت
 و در استی قهر ملاحظه کند این رتبه اهر این و در است در روز
 فوق این در می دل و او یک سینه که در اول سینه در نطفه اول
 و در اول عیسی اهر به نطفه که بر فراق خضر است سینه لا اول و لا اول
 از او اما در کزانت و با فرما در سینه زبر که عیسی در نطفه در
 عیسی صفات چون برق که نشسته در حقیقت معنی به کمال توجه لطف
 عنه و در ظل در است حاجت الصفات من کزانت که خواهد عیسی
 قدس سره العزیز در این مقام غنچه و کلمه معنی در معنی اهر
 است سینه فرستد و آن این است که با فرما در است معنی بخت در است

مفاتیح سببه

شرف در روز صفات بود و غیر تر از او که تا بر کفر در کزانت
 توبه عیسی و غیر تر از او که تا بر کفر در کزانت
 المحبته حجاب بین المحبت و المحبوب پس گفتن در است بر است در این
 وقت صبح معرفت طهر شده و در عیسی سینه و کلمه حجاب در است
 در هم سینه با همه روز سینه در این محجوب تر از او که تا بر کفر در کزانت
 به به با در اول بر روز کزانت تا اهر در است سینه و روز حجاب بر سینه با نطفه
 اهر را چون در ملک بود روز در معرفت که توبه است اول تمام **تجدید**
 و در نطفه در اول حجاب بر نطفه در در نطفه هر نطفه سینه با در این تمام
 کزانت جرد در روز عالم سینه بر در روز در است در است عیسی با نطفه
 اهر سینه و عیسی با نطفه در است صمد اهر نطفه کزانت خانه در است تمام
 و محرم سرادق حجاب بر نطفه در است حجاب بر نطفه در است در روز در است
 طهر با نطفه در است در است در است در است در است در است در است
 ۱۱

مفاتیح سببه

و در هم حق را در اسم خود ملاحظه نماید همه او را در است و در است
 از او در است که در کزانت کزانت من عیسی در است و در است
 قوه الایمانه رحمت کزانت در است سینه با نطفه در است
 که جمیع احقانات عیسی کزانت در است کزانت کزانت کزانت
 از نظر خود ملک است مثل در این تمام ذکر سینه با نطفه تمام
 کرد و در ملاحظه در شمس طهر در است که بر سینه در است و کزانت
 استراق نطفه با نطفه سلطان و ظهور بر سینه با نطفه در است
 بعضی است سینه با نطفه در است در است در است در است
 نطفه در است سینه با نطفه در است در است در است در است
 اهر در است سینه با نطفه در است در است در است در است
 اثر در است سینه با نطفه در است در است در است در است
 همچنین در است در است در است در است در است در است

مقامات سبعة

صفتی که تعبیه در شرح کجای شرح ملاحظه می شود این اختلاف از کس است
 نه از اشراق ضیاء و اگر ممکن است داشته باشد مندرجه در وقف آن کمتر
 و اگر در کجای نفس محروم باشد و اقباب بر او نباشد اینست که بعضی از کتب
 ضعیفه چون در این صورت را یکی در نفس روبرو و جواب غفلت علمی است
لکن از این نفس معانی و امور در جواب لایزال محجوب باشد و از او در
 حکمت و نبیست سیه المثلین و در زمانه اند و از عزم حال محمود است
 و از کتب اهل اهل هم در این است رتبه امر زبان و اگر کتب از بعضی از کتب
 و در این حال کتب کتب که در اینهاست هم از او در این خفاش عراض
 و اگر نگردد که عطف از ان هیچ حبه با مرده در اجابت تازه تعبیه
 در روح قدر بر عظم ریم مکنات سبب اول در هزار چنان حسد و عدا
 بعضی غیر که عده او نماید و با تمام جبهه در ملکین که نشسته باشد در این
 بخون آید و در کتب اولاد که طیب شمرند این است در او از او در عدا
 نماند

مقامات سبعة

در کتب از کتب و در این کتب نام که کتب است در آید در کتب ماری
 اجتناب ملاحظه در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 یعنی در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 که جمال بین عباد و پادشاه و عالم را بخار تیره از این کتب در این کتب
 و بعضی از کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 چیزی است به نسبت این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 که بعضی از کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 قائمه و بعضی در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 بر هر حال نصیب نبوده اند به بعضی از کتب در این کتب در این کتب
 بر این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 و در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب

مقامات سبعة

لا اصبحت سنی آبر در این کتب لطیف بجز آنست که است و در این کتب
 حب و قطع از این کتب است که کن تا اقباب محقق در او در عدا
 و صبح از این کتب است و بعضی از کتب در این کتب در این کتب
 المؤمن را است که در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 یا در تازه غایت و چون از او در کتب سلطان احمدیت بر عین کتب اول
 صوبت کتب و در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 مشهور در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 اجماع کتب سبعة الازلیج به و عینه الازلیج به الازلیج به الازلیج به
 بیت در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 و بعضی از کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 میکنند در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 شرب بها المقربون و دیگر کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 آثار

مقامات سبعة

با تفرقات عوالم حق در مراتب خلق ره و در این کتب شبهه شود که
 حق در این کتب است در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 خلق غیر لغوی و در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 کل عرفان در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 منزله است از او در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 السبیل الیه مسدوده و طلب الیه مرده و دلیل ایاة وجوده ایاة
 ایستادگان در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 همانست مملو که عدم صرف که تواند در میدان قرم لب و در این کتب
 فایده که تواند کوشید باین کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 و در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب در این کتب
 بلیات آن نفس حقیقه است که در این کتب در این کتب در این کتب
 قلوب است و لیکن کتب کتب در این کتب در این کتب در این کتب

مقامات سبعة

دو دنیا را مانند هر کار بر این است از شدت فخر بهمان اندازه در گذشت روز
 محفل گشته حق تعالی چون مهر درخت آن آینه حیف کا اندر شهر
 گوران آینه و در این در در ملک مراتب و صورت و محمود و جلال
 طریقت و بوجهی که مقدس از این مقام است و هر که در این
 در این علم منزل گزیده و یا از این ریاض قسمتی یافته سید اندر عرض
 میوه و مالک باید در جمع انوار بقدر نور از آن نیست که نه حقیقه
 ستر طریقت است نه فریاد حقیقت انوار نور در در جمیع
 نه در عظمت او امر متشابه باشد و بعد از این از این مقام
 تا از کس نیز نیست مرزوق شود و بر کسر حقیقت و حق که
 از بیانات مفهوم شود و تر از این اهدا شود باین که بر سوال شود
 شبهه نازد چون طلعت محمود در مقام جمیع هر چه در این
 اعوان را در عالم زمان انعام بر هر مرتبه باین رسد که در هر
 سال در این

کتاب فرائد

ساکت نطق را اگر عبادت علی بن ابراهیم و اولاد امر به دست ما بر این
 رتبه را در عین قرم طریقه مکتب در عین نفس مکتب در عین نفس
 حبیب علی غزال صحرای اهدایت را کلا با چند در این بیست
 صده به راحق در چند در عین و این طریقه بر امر را در اعراض
 کن در کین و این صمیم بر عین را صید و حسد در عین حکمت اولاد
 انعام را با نکرده که لعین عین نه شمشیر افند و سر که کعبت افرا
 است به با درود و دعا که به که حجاب بر است حسد را در چون
 است شیخ طریقی است در رفیق چون رفیق کن که سایه این بر این
 با در عین نفس حفظ نماید اگر چه امید است این مصوح در کلا
 رخصت مستعد و فرودان و کنگرگان را در منزل ایان و اقبال
 در ایت و ولایت نماید و السلام علی من اتبع الهدی
نصرتهم از باب ششم در آنکه هر حساب از هر مکتب و ترقی

نصرتهم

در عین قدرت و در عین همه لازم است که تا کون از ولایت برایت
 نشه است **جواب** آنکه در عین قدرت چون تجارت است امر است
 و هر که در عین قدرت است باید و مؤمنه از خود درود و کلا
 مستقر است چیزی که به خدایه که رعبه علم ایا کاشان است
 هم چشمه است مثلاً فلان بحر صبح هر روز فلان اعتبار رود
 است در هر روز که حساب تجرد و انشا الله که پیشان تا هر روز
 حساب بیجا هر روز فلان باید است لاجرم حساب بر این و کلا
 میگرد و که لک حال بر این صنف خلق که در این و کلا
 بیکدیگر میکنند از طرف حالت لازم است که تکلیف هر کس را در هر
 اوصافش متعلق نماید تا هر کس با درزه حکیم خود در روز نماید و آن
 با در ولایت است چون صنف شریف و نایب کاشان
 عده معظم است و استادان کلام ما بر این و چندین صنف در روز
 ان

ارباب ششم

این صنف را بر بوده و چند است در اولاد که در روز کلا
 رکن نزد و قریب یک بیع مردم این شهر اجزای این صنفند که
 شکسته و متفرق و بر این نه اند از طرف حالت مد و اولاد
 در با در آن مقصود است یک آنکه نفس مقبر را بر کلا در و است
 و هر با صنف که رفاه این شهر را کتب به و است و ان و علم است این
 را موافق هر دو کارشان اجرت به هر دو نشه نفی که از دست
 آید با طراف تجارت که و منافق آن را برود و انصاف که خوشان
 دارند و کلا رفاه علمه دارند و بر این صنف که رغبته همین صنف و اولاد
 که الان متحده با زهم جزا میزد و در چند صنف دیگر هم که است و
 اجزای این صنف بعد و الان شکسته و کلا که در این شهر
 تخمیر که سابق سید اده جزا چند نشه و کلا که در سال ده هزار
 شوه کرک کاشان را از ارباب جمع و در هر مقبرین ولایت صنف

صفحه نهم

سرازم تا کم گشته از بافته بار سیمان مانده ما هرت و ترک اول
 و با این واسطه هر چند فرقه مردم که با کار و قهر شده اند بنام و کار سینه
 شد آنکه در وقت مان مده و بود که شان با این سخن ز سر بران
 و اولان همه قهر شده و که تک صنف صلاح و شود مال و دونه از سینه
 و تصرفات آنها همه آبا دونه مسیله سال دیوانه سینه سینه و سینه
 آنکه مقرر در روزه با زمین کلا ما هرت که با هفت در ایران سینه اول
 از هفت سینه بر دونه نقطه صفت بهر و خوب تر از کلا ما هرت است
 البته در ایران هر ساله قریب هفتاد هزار تومان هفت هزار آن کار روز
 و کلا ما هرت هزار آرد و چون ثواب کار شان از سینه دیوانه
 بیشتر است لا بهر هفت هزار آن آن روز که شان هفت هزار سینه
 منفعت و آبا در رعیت است و هم ولایت و هم آبا سینه
 و اما مناصح روز عمر مکتوف با دیگر کار شان و در هر آن اگر روز هفت
 هفتاد

از باب ششم

حالت نماز و تقوی تر نشود این صغیف و ضرر و منته است که از این
 سال لایه سال حسیب آبها که از پنج ذره اطلک صید و بنام ذری
 زیر زمین کاشان برای العین می بینیم بنام هفت رشته قات معلوم
 اهدا است که مزارع و دیهات بزرگ هر یک از دولت هر روز
 تومان لایه ده هزار تومان ارزش داشته مردم کاشان که سالیانه
 بنیاده و نقصان یافتن از خارج باید و ضرر خود از غله مزارع
 کفایت نموده و که تک از خوبات و میراث و تر بار با
 دوستی یک بر دونه نموده و همین سه چهار بنه بزرگ ابرام
 کنم که هم آب قلا مستمر در ابرام و هم سیر آب آب بار بار
 در آن جمع شده و عرض سال از حی با نهار عین طلا با بیاعت
 و ب بین آمده و در زانها عبور که به کشت دشت مهر و ف کلا
 ممکن است که با تک زانیه با در و آورده و منل دیوانه کاشان

صفحه نهم

یک بر دو کرد نیز از برای انام صفت عمده و نام هر سینه
 و زبان عالم حضرت مرید که مرید نام این مقال هر چه سینه
 که حسیب خود اول ملک عمر و با قوت خود تک بر آن
 با کفایت و بهر که به هفت تربت کون هر روز کلا سینه
 از این این بر سه صفت است و با هفت تربت از دیگر هر سینه هفت
 این بود و در سینه اول هفتاد و پنج ذره و در سینه کاشان
عنوان الله الملك با قوت الکتاب به طب سالی مردم است
 القاب تصنیف و تحریک مرید و الله اکرم عبد الرحمن بن
 ابراهیم القاب تصنیف سید و المنظر فی التفسیر الهیة الشریفة
 عمل ائمه القریبانه در روز سینه ۱۸ هجری ۱۰ هجری و حضرت الطاهر
 نوزدهم روز سینه ۱۰ هجری ۱۰ هجری ۱۰ هجری ۱۰ هجری ۱۰ هجری
 است و در وقت حجر العزیم الله علیه و آله و آله العین الطاهرین

عاقبة الکتاب

عاقبة مکتوف با دیگر در عثمان و با قوت الکتاب نام باقی
 ذات مطاب اثر الفیاض الفیاض و الا سکر کار حلال الیوم
 است م الملك حکران کاشان دوام الله و با قوت سینه
 کنت لازم است که در عاقبة الا با سینه نیز که خیر و از
 اید بر روز که هم قال الله ذکر عثمان فان ذکره هو ملک
 و کزرته منضج از بود و در هفتاد و هفتاد از زمین کاشان پرست
 صفات خوب و اخلاق خوب محبوب ابراهیم است
 امید در روز اول دانه عموم دعا کشته و بهر بهر
 صد و هفت حوال فرود داد و با هفتاد سینه حاضر و هفتاد
 و حال ظهور کشته این دانه که هر کس را نظر آخر استحق و از روز
 بنام کشته نوزدهم ولایت بایر و سینه در کت اول قتل
 حضور نمودم فرق الفایده مورد الطاف و عطف و امر و در روز

فائمه الكتاب

باز یا گمان بمنزله ترسیمی اختصاص یافت در عایت ادب را
 بر خود نرستم که ما دام که ضرورتی در علم نماند با احتیاط نماند
 فیض تصور نماید و هر چند روز که حسب الله تصور شرفیاب شد
 نوع تفقه در اختر بود و روزی شایسته بود و با وصف آنکه چندین سال
 ابو القاسم بن برادر ایشان صاحب این ملک نیز تصدیر
 جانب بن کربان که در دوران حالت علییه با مات و طایفه
 اوراق کاشان مشغول بود این ضعیف که نسبت عمر او نیز
 داشت عمده سر رشته دارد و در دفتر طایفه اوراق نیز
 عمر حلاله در طلاق بایست و لا تر بصیرت تمام و ای طه الا کلام
 داشت هر وقت استغفار میفرمود که در علم با ایام معاد می چون
 می سبب و طایفه استغفار داشته بر است و نه منعمه و اگر
 از حضور در غفیه میگفت نسبت تمام است و بیست یکم هزار
 هزار

فائمه الكتاب

حضرت لرب و دلنده ام هر زمان که بفرمودند و تحقیق
 احوال مکتوب بود که بعد از صد هفتاد و پنج و در حج ابرو
 شد و این معترض بسین گمان و گمان بود که عا قریب
 ط هر روز تفقه است بطرز لرب سوزانیه در حق این ضعیف
 بزرگ خدا چه بشنید ناگاه با خوش و باط هر سه و چون زمان
 نوبت بود حرکت بقراءت و سیر و بیلا قات خوش را
 لازم شد احتیاط را هر یک از داره جسم برادر فقیه
 فرصت غنیمت شمرده در ک فیض حضور مذهب است و تقنین
 در هر یک مکتوبه در غنیمت و خوش این بنده قرع است و لرب
 معز الیه داشته تا گفت در طایفه عرفان و صوفیه بود
 و در آن دو واجب و ممکن قاسم است و دیگر گفت در سبب
 حکم بر لرب عدم جوارز فرق و تقسیم در غنیمت و استماع اعدا

فائمه الكتاب

مکتوبه در حج و جهانه است و یک گفت در شعر و سیر شریف
 ذات و در حج و جهانه است و یک گفت در شعر و سیر شریف
 است و دیگر گفت در شریف مطهره عا از احمد و باب و قرا
 است سینه مهر صلی الله علیه و آله و آسمین مکتوبه تمام
 زعفران فقیه است و دیگر گفت همان روز که خبر حکمت شاک
 رسیده علم کثیر از اعیان و در آن وقت روزی در مصنف
 کتاف فائمه حضرت که میرزا محمد خان غفر در برابر نظر و شایسته
 و در حال و حال مثال در این کفایت میکند مع الفقه نظر با
 شتاب نه هم جیب و قصه ملت خاطر و گفت و باغ ریاست
 حکومت مورد رعایت و تقنین مشتمل بر است رفته رفته فائمه
 معز الیه در حق این ضعیف مشوب و مکتوب است هر کس از نظر
 شد یا مرغ و زردون مرغ سبب است از مرغ هر که او را زجر
 تاج

فائمه الكتاب

شده بعد از آنکه کریم دارد صد هزار قصه نگین معجزه
 روغن با دارم حکم منعمه از غنیمت نه اطلاق رفت است
 مدونه هم گفت روزی آنکه ایام که مکتوبه است و بیست
 از قرا و بولک شهر مکتوبه با بستر را که شرف حضور تقنین
 است و در مکتوب آیات کمال و علامات کمال در غنیمت شریف
 من هر که کردم دانستم کار که هم عیار است با خود لغت آنکه ما را
 پس چشمش خار که و آنکه آن در روز ما بیزار که یا این رکام
 نا کام بریزد که در هم می آید که در حج سوزانیه و بی
 در در حج صبور رسیدم و در حج که که بگردت مهر شریف
 پیوسته حبه حبه مضاف کنایه امیر سماع که با غنیمت
 روزی تصدیه مشتمل بر بعضی قات که در این فائمه مکتوبه
 آن که بگذرد فرستادم و بفرستد است لایه در اصول عقاید

فائده الکتاب

در حق تعالی بر دنیا و بیخ حلالات خیر مع کفر و محرمات و طاعت
 باشد و خدا که از هر باقی عمر استاده ام بفرست این ضعیف
 تا که در استناد و افرغ عرض کردم از دست ام الکبیر قرین نکلت
 و بنشین عزت و عدالت با دیگر دست ما هرست و با هم با برآ
 مراد در طاعت و اقبال شایسته عزت و حرمت مقصود بود و در
 از طرف اولاد این نعمت و در جهت بقیه الفایه عمر و در دست
 و غیر از این در سر جوس و در دل روان و آلاء استم که در تقصیر
 رسم معروف خاطر و الا بسم بکبر الله العلام که با حق
 فایز و مقصود اهرام صفت مع نظم و شکر است و عرفه و پسته ام
 کتاب بر حق نوشته ام که در هر سال معبر از معارف و آثار ما در این
 به نظم و شرح معنی با لایف و تصنیف و کتب شریف حضرت شیخ
 الف و در هر جمله دست خط و معنی باه تمام حلال است کان

عمران باقی

فائده الکتاب

عمران لایق جان ربات را بخرج بقایا رسد ما ضعیف با جمع ما خودی
 البته بنام منظور و محرم خایه و قسم یاد کرد که من نیز همین معنی
 ساله بصیغه مستمر بر زنده بماند و همواره در هر سال از آن خط
 تو احوال دارم و نیز و عده هستم که هر زمان این کتاب برای تمام
 هم برنده را بر من در مال دارم بجهت ضلعت خاص این
 الا با حق اختصاص خود این با حق با حق
 باشد و تصدیق حق با حق با حق با حق
 من از فضل در جهان در هر زمان
 جان بر هر چه و وسیع است
 والسلام علی من اتبع الهدی
 این همان قصیده است که در مع نور خطاب از طرف امیر دلا
 الملك بر طوطی است غنیمت یافته است از این قصیده

کشت از هر روز عرش جان و دنیا کعبه ذل نه مقام شاد بر سر
 با رزق کوفت شد در مشیت فرقی کعبه نه خانه و در برانته و در من
 عاز دل نه از فضل انوار است بر سر نه از سینه سینه
 ناز در عیب و در سره و در فرود روح خود هر چه در از در عیب
 پس خطاب در هر فرقه که در خود دان هر یک کعبه خاطر سینه
 زین پسچی و ریحا که در شعاع افق عرض دل شد که در تو سینه او داد و باقی
 در هر عمل ترانه از پس است عیب نموده نظر ترانه را در هر روز باقی
 طریقتی که در بار فرقی فرقی نه مقام روح قدر سینه آهسته
 بر فرزند تو سینه و در هر تن قطع افکار رخا نه بدل و انانی
 میسون دل زجه تیره فراد عشق تصدیق نه بر علم حشر و جنس
 که طاعت عدل جان در هر نفس کعبه بر تو از آن کعبه بر با خط طاعت
 سه راه دوست در بر تن آمد زینها در بعضی تا در آیه تا در عین
 جان دال

جان و دل نام و ناموس است کعبه صلح نغین است اول خط و بیه انگ
 کوش جان کعبی و بشیر حکم زین کعبه که تو نبوده و در هر کعبه کعبه
 از که در اوقات علقین باک در اوقات تا در اوقات جان هر عیب با کعبه
 نوسن کن ز هر طرف از جام ساقی بلا تا بر شمع روح از سر غدا جان کعبه
 در هریم و صد محرم با حق و سینه ترک سر کن جان من از سینه سینه
 که غنا حوام قناعت کن در از نظر تا بر اوقات فضل از سینه سینه
 الجلاله لا فرمودم از عهد است لاجرم شتر نهج و ذلت بهترین عیب
 در باط عجز و شکر تو و قسم فایا به سرو با شتر نهج و ذلت بهترین عیب
 خزان جان من کعبه است در کعبه هر یک که در سینه سینه
 در هر حفظ هر چه در حق از این کعبه هر چه شتر نهج و ذلت بهترین عیب
 که در هر خورشید کعبه که کعبه شیری هر زمان با کوشش در دل
 اندیشه فرموده توان سر بر اهل کعبه هم کعبه زاده باشد هر عیب کعبه

چنتم ملک آن نه روزه با خود را که جانش عزیز جان نه خاطر و الا می
 امکان قرار بخت لطف و بر جریست محزون الامور در پیش او در دور او
 خطه کاشان ز غم زین جنت و رهبران همه احوال عیبت مر جا با شرمین
 خاک کاشان از قفاغ هر زمان که هست سکین غلام پیغمبر صیانت
 نیز عشقش با سرور ملائق بوده است چنانکه با لطفه دانه چو زین کاشان
 امر صد اوسته اوزان او در دست سینه را در صورت حاضر نه به پنهان
 چون نه انانها لطف چوین کاشان از پیش کشتی با سبب ستیزم انجمن
 سر کین خواجه هم سلطنت ابقار تو به ان سر هم در موعود انجمن
 من چه کم کز به انجا رگت باره که هر سخن فتنه ز بر سر است می
 من چه کم کز به لطف و طریق کز دست صد رمید کشتی از به اعلامی من
 من چه کم که در این دور انجمن بود از تریاق لطف و استیفا
 که برسم در از حالت دیره باطنی که با مرد نه ملت خوانه و عجز است

انجمن

کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 شب ۱۳۳

چند باغ نقد با هم سکین رحمت آخر برین در خاطر در او این
 صحت تقصیرم که از در با برکت از به خط مر در بر تا کنون چراغی
 شیره کثیره اوزان پیغمبر است از به رفت در فرماست نه عانی
 محقق را نام به اعیان اجر بر ما فقط در زبیره دیره بیستار من
 که رود باشد که باشد از قفاغ تا که در این دانه غم با به حس سکین
 سکینه آردم بر که هست معنی که سر کز در زبیره دو پیران بودای
 تا ملک را هر دو را از زبیره تا جهان باشد عمر انز به این از من
 چنتم ملک با نه همخوان در فروع زرقش روشن بود بر من
 سال از نظم سببش در مراجع و قری پرورد که هر رنگ کله کوه خانی

تم القاب بون الملک اباباب فی دار الخلافة طهران
 فی یوم الخمیس من عشر اول شهر رجب الحزب
 الهه اهلین من شهر سنه ۱۲۹۴

۷۲۱

۷۲۲

